

كافى

نور الاصل

في علم الحروف والكلمات

ما يعرف به مقادير الاشياء

اسم لعمدة مودان

المرسمودان

اسم لوجه سكر الكوطة سقنا ببيت

جواب ببيت ورمز اسعد ذي اول الزياء بلغظ العربة

مقابلة بالابواب

توضيح الاسم كادل على معنى وفقه في حق

باجد الزمنية الثالثة

معنى وفقه في حق

كادل على معنى

و... و...

حرم الغيب جده

الله الله الله

من اراد الدنيا فليتبجر ومن

من اراد كلاهما فليعلم او

بسي هوكم علم نكفي استاسه دنيا احيوا اينكو

بولا ايگان ديب بلاغ

در بیان لغت و معنی کلمات
و کلمات و کلمات
و کلمات و کلمات
و کلمات و کلمات

ما یعرفه معناه و الاشیاء و معناه و معناه

اسم لغته سمودان یا و سمودان
الکرمودان

اسم لغته سمودان مشتاق بولور
یا و سمودان مشتاق بولور
بولور علامت معنای سمودان
بولور علامت معنای سمودان

فعل لغته کار کردن عرفا لغته طرف

آنها طرق ایستاده بایستاده
آنها طرق ایستاده بایستاده

صورتی اوتکان ز کمال
بر این صفت و اثر مکرر عیار
معلوم فعل ماضی

صورتی اوتکان ز کمال
صفت مکرر ماضی
صفت مکرر ماضی

ضرباً

ضرباً

صورتی اوتکان ز کمال
صفت مکرر ماضی
صفت مکرر ماضی

صورتی اوتکان ز کمال
صفت مکرر ماضی
صفت مکرر ماضی

صورتی اوتکان ز کمال
صفت مکرر ماضی
صفت مکرر ماضی

صورتی اوتکان ز کمال
صفت مکرر ماضی
صفت مکرر ماضی

ضربت

ضربتاً

ضربت

صوت فتنه صديقه
صوت فتنه صديقه
صوت فتنه صديقه

صوت فتنه صديقه
صوت فتنه صديقه
صوت فتنه صديقه

صوت فتنه صديقه
صوت فتنه صديقه
صوت فتنه صديقه

صوت فتنه صديقه
صوت فتنه صديقه
صوت فتنه صديقه

صوت فتنه صديقه
صوت فتنه صديقه
صوت فتنه صديقه

صوت فتنه صديقه
صوت فتنه صديقه
صوت فتنه صديقه

صوت فتنه صديقه
صوت فتنه صديقه
صوت فتنه صديقه

موسو علی

نظیر بن یزید بن ابی قحطون
نمونه

نظیر بن یزید بن ابی قحطون
نمونه

نظیر بن یزید بن ابی قحطون
نمونه

نظیر بن یزید بن ابی قحطون
نمونه

نظیر بن یزید بن ابی قحطون
نمونه

موسو علی

نظیر بن یزید بن ابی قحطون
نمونه

نظیر بن یزید بن ابی قحطون
نمونه

نظیر بن یزید بن ابی قحطون
نمونه

نظیر بن یزید بن ابی قحطون
نمونه

نظیر بن یزید بن ابی قحطون
نمونه

موسو علی

نظیر بن یزید بن ابی قحطون
نمونه

نظیر بن یزید بن ابی قحطون
نمونه

نظیر بن یزید بن ابی قحطون
نمونه

نظیر بن یزید بن ابی قحطون
نمونه

نظیر بن یزید بن ابی قحطون
نمونه

موسو علی

نظیر بن یزید بن ابی قحطون
نمونه

نظیر بن یزید بن ابی قحطون
نمونه

نظیر بن یزید بن ابی قحطون
نمونه

نظیر بن یزید بن ابی قحطون
نمونه

نظیر بن یزید بن ابی قحطون
نمونه

لم يضرب لم تضرب لم اضرب لم تضرب

قبل دخول لام حجازهم يضرب تضرب تضرب

اضرب تضرب بود است بعد زات بر اول الضم لام حجازهم

جازهم داخل شد لفظاً على كذا و معناه هم على كذا

لفظاً على كذا از آخر فعل مضارع مفرد حركات الازده

و مجزوم ساخت اما معناه على كذا معنای فعل مضارع مثبت

مستكمل بود بینه بحال اول كسب ال در غنیه معبره و بر تقدیر كذا

بسیوی ماضی و ماضی هم حجازهم كذا لم يضرب لم تضرب لم اضرب

لم تضرب شد

لم يضرب لم يضرباً لم يضربوا

لم تضرب لم تضرباً لم تضربوا

لم تضرب لم تضرباً لم تضربوا

لم تضرب لم تضرباً لم تضربوا

لم اضرب لم تضرب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

صحة اوجه البرهان العلميه / حافظه
صفيه و احد اشرف عالميه معلوم
فعل جليل

هو قاضی سید ابوالحسن
ابن صفی و صدیق
ابن علی و صدیق
ابن علی و صدیق

لم يقض بها

[illegible]

(Faint handwritten Persian script)

سوقا دینارین بر صحتون اورد
که نظریه منته و احد هفتصد
مطلوبه خصل جهجود

صوقا دینارین بر صحتون اورد
که نظریه منته و احد هفتصد
مطلوبه خصل جهجود

صوقا دینارین بر صحتون اورد
که نظریه منته و احد هفتصد
مطلوبه خصل جهجود

صوقا دینارین بر صحتون اورد
که نظریه منته و احد هفتصد
مطلوبه خصل جهجود

صوقا دینارین بر صحتون اورد
که نظریه منته و احد هفتصد
مطلوبه خصل جهجود

فراج الدین ایسر اغیل آق

لم تضرب لم تضربا لم يضربوا لم يضربوا
 لم تضرب قبرا از حصول لام جمع جازمه يضربان تضربان تضربان
 تضربان يضربون تضربون تضربان يضربون تضربان يضربون
 اولس لام جمع جازمه وحل شد لفظا کرد معنا هم عمل کرد اما
 لفظا کرد و از آخر فعل مضارع نون اعراب الذا حجت و مجرم
 صاحب اما معنا عمل کرد و معنای فعل مضارع مثبت
 و مشترک بود بین الحال و الاستقبال و مذموب معتبر و ایرا
 نقل کرد بسوی ماضی و مضارع مع جمعی کرد لم يضرب لم
 تضرب لم تضرب لم تضرب لم تضرب لم تضرب لم تضرب لم تضرب
 تضربا لم تضربا لم تضربا لم تضربا لم تضربا لم تضربا
 لم تضربا لم تضربا لم تضربا لم تضربا لم تضربا لم تضربا

لم تضربی شد

لم یضربین لم تضربین قبل از دخول لام جی جازمه
 یضربین تضربین بدو سب بعد از ان بر اول لسن لام جی جازمه
 و احد شد لفظاً عمل نکرد معنای عمل کرد اما لفظاً عمل نکرد از
 اخر فعل مضارع نون جمع مؤنث را نه انداخت و تحریم
 نه ساحت از جهت بودن وی نون جمع مؤنثی که او ای جمع
 مذکر که وی ثابت می شود ساقط می شود این چنین این
 نون ثابت می شود ساقط می شود بهر حال اما معنای
 عمل کرد معنای فعل مضارع مثبت و مشتک بود بی اثر الحال
 و الاستقبال در مذهب معتبر و بر آنقدر که در سوی قاضی و در
 قاضی هم صحیح کرد لم یضربین لم تضربین شد

لم يُضْرَبْ را حواسیم که مجهول سازم میضرب شد
 ما قبل آخر افتح که دیم و حرف مضارعت را ضم
 که دیم میضرب شد بعد از آن بر او کشیدیم محمد جارم
 مجهول لم یضرب لم یضرب تی بد باین نور که لم یضرب را
 حواسیم که مجهول سازم ما قبل آخر افتح که دیم میضرب شد
 و حرف مضارعت را ضم که دیم میضرب شد بعد از آن بر او کشیدیم
 لام محمد جارم داخل شد لفظاً عمل کرد و معنای هم می کرد اما لفظاً عمل
 در آخر فعل مضارع مفود هر که را انداخت اما معنای عمل کرد معنای
 علم مضارع مثبت و منفی بود باین حال اول استقال در مذهب معتبر
 افتاد و بسوی ماضی و ماضی هم چکر کرد لم یضرب شد و اول میضرب
 یضرب الخ لم یضربوا لم تضرب لم تضربا لم یضرب
 لم تضرب لم تضربا لم تضربوا لم تضربا لم تضرب
 لم تضرب لم تضربا لم تضربوا لم تضربا لم تضرب

لا يضرب قيل از حصوا لا یعنی يضرب تضرب تضرب
اضرب تضرب بود سست بعد از آن ببر اولش لا یعنی
داده شد لفظاً عمل نکرد معنای عمل کرد اما لفظاً
عمل نکرد از آخر فعل مضارع حرکت را نه اندخت و مجزوم

نساخت از جهت بودن وای لا یعنی غیر عامل اما
معنای عمل کرد معنای فعل مضارع مثبت و مشترک
در مذهب معتزله و یوحنا صاحب کلام
بود پس الحاله الاستقبال نسوی استقبال و الاستقبال

هم نفعی کرد لا يضرب شد صرفاً و لا يضرب لا

يضربان لا يضربون لا تضرب لا تضربان لا يضرب

لا تضرب لا تضربان لا تضربون لا تضربان لا تضربان

لا تضرب لا اضرب لا تضرب

صوتها سبب بر لایلا حد زمانه
صفت و اخلاص در عایب معلوم
فعل نفی
لا تضرب

صوتها سبب بر لایلا حد زمانه
صفت و اخلاص در عایب معلوم
فعل نفی
لا تضرب

صوتها سبب بر لایلا حد زمانه
صفت و اخلاص در عایب معلوم
فعل نفی
لا تضرب

صوتها سبب بر لایلا حد زمانه
صفت و اخلاص در عایب معلوم
فعل نفی
لا تضرب

صوتها سبب بر لایلا حد زمانه
صفت و اخلاص در عایب معلوم
فعل نفی
لا تضرب

صوتها سبب بر لایلا حد زمانه
صفت و اخلاص در عایب معلوم
فعل نفی
لا تضرب

صوتها سبب بر لایلا حد زمانه
صفت و اخلاص در عایب معلوم
فعل نفی
لا تضرب

صوتها سبب بر لایلا حد زمانه
صفت و اخلاص در عایب معلوم
فعل نفی
لا تضرب

صوقا دست بر این است و در این
منته و آخر مکتوم معلوم فعل نخی
لا اضرب

صوقا دست بر این است و در این
منته و آخر مکتوم معلوم فعل نخی
لا تضرب

صجور لا يضرب لا يضرب می آید باینه نور که لا يضرب را
حاشی که صجور سازم ما قبل آخر اشیخ کردیم يضرب
شد و حرف مضارع را ضم کردیم يضرب شد بعد از آن
بر او لشش لاء نخی غیر عامله و اصل شد لفظا علامه کرد و معنا
علامه و اللفظا علامه کرد از آخر فعل مضارع حرکت را نه انداخت
و مجزوم نه ساحت از جهت بودن وی لای خاص غیر عامله اما معنی
علامه و معنی فعل مضارع مثبت و مشک بود بدین حال که استقبال و منته
ویر حاصل که بسوی استقبال و در استقبال هم نخی کرد و لا یضرب
صوقا و لا یضرب لا یضرب لا یضرب

لا يضرب

فعل نفي

لا يضربان

فعل نفي

لا يضربون

لا تضرب

فعل نفي

لا تضربان

فعل نفي

لا تضربون

لا تضرب

فعل نفي

لا تضربان

فعل نفي

لا تضربون

لا تضرب

فعل نفي

لا تضربان

فعل نفي

لا تضربون

صواعق اهل بیت بر سر
دایا بر آید و بیاد اهل بیت
مقیه و احقر و قتل
لا اضرب

صواعق اهل بیت بر سر
دایا بر آید و بیاد اهل بیت
مقیه و احقر و قتل
لا اضرب

از ضرب بضر از ضرب نه فعل مضارع محال

معلوم است حواستیم نه امر بالا ^{از} مکرریم بدو و عامل

عمل اول آنکه نظر با خبر می کردیم دیدیم که آخر کلمه صحیح

ساخت کردیم بضر شد و عمل دوم آنکه تا که حرف

مضا عشت وید انداختیم نظر بصیغه اش کردیم

دیدیم که صیغه اش از باب افعل فاعل می نظر می

بجای صیغه مضارع است سالک ابدی است که نظر

بعید بایش کردیم دیدیم که عین باب غیر ضمیر

بنی بر او لش همة مکسوره در آوردیم اضرب

شد صریح او اضرب اضرب با اضرب او اضرب می اضرب

ضرب بضرَب از تَضَرَّب که فعل مضارع مخاطب معلوم است
 خواستم که او روی امر بی لام مکتبه بر وجه عمل اول آنکه نظر
 با ضرب که کردیم دید دیدیمکه آخر کلمه صحیح ساکن کردیم تَضَرَّب
 شد و عمل دوم آنکه تا که حرف مضارع است و نه انذار هم
 نظر بصیغه اش کردیم دیدیمکه بصیغه اش از باب افعل یفعل
 فی نظرهای اولی حرف مضارع است کردیم دیدیمکه مایه حرف مضارع است
 ساکن ابتدا بساکن متغیر شد نظر بعین باب کردیم
 دیدیمکه عین باب غیر ضمیر پس بر اول وی همزه مکسوره
 در آوردیم اَضَرَّب شد حرف اواضه اَضَرَّب اَضَرَّب
 اَضَرَّبی اَضَرَّب اَضَرَّب برون اِفْعَل اِیْفَعَل
 اِنْفَعِلْ اِیْفَعِلْ اِنْفَعِلْ

انضم به ضم ان ضمته که فعل مضارع غائب معلوم
خواستیم که لام مکمل هم بیکی عمل بعد از آوردن لام مکسوره
جائزه نظریه آخری که کردیم دیدیم که آخر کلمه صاحب ساکن است و دیگر
ضم به شد ضرف او لیضم به لیضم به لیضم به لیضم به
نضم به لیضم به لا ضم به لیضم به

لیضم به لیضم به لا ضم به لیضم به در اصل لیضم به لیضم به لیضم به
نضم به بعد دست بعد از آن بر اولش لام امر مکسوره جائزه
در اصل شد
در ضم لغت عمل کرد و معنی عمل کند از آخر فعل مضارع غائب
و غایبه و متکلم واحد و متکلم مع الغیر حرکت را انداخت و مجزوم
ساخت اما معنی عمل کند معنی فعل مضارع اخبار بعد و دیگر
نقل کرد و برانشاء و درانشاء نیز امر کرد

لیضم به لیضم به در اصل لیضم به لیضم به لیضم به بعد دست بعد از آن
بر اولش لام امر مکسوره جائزه در اصل شد فاعل عمل کرد

و معنی عمل کرد اما لفظا عمل که از آخر فعل مضارع غائبین
 و غائبین نون را انداخت و مجزوم ساخت اما معنی عمل کرد را
 او لیضربوا را برین قیاس کن بمعنی فعل مضارع اخبار بود
 ما ویر نقل کرد بر انشاء و در انشاء هم امر کرد لیضربوا شد
 صریح او لیضربوا لتضربوا

لیضربه در اصل یضربه بعد دست بعد از ان بود که
 لام امر مکتوبه و جازمه قبل لفظا نکرده معنی عمل کرد اما لفظا
 عمل نکرده از آخر فعل مضارع غائبین نون را انداخت
 و مجزوم نه ساخت از جهت بوده وای نونه که او بجای

ذکور اما معنی عمل کرد و معنی فعل مضارع اخبار بود
 ویر نقل کرد بر انشاء و در انشاء هم امر کرد لیضربه
 لیضرب لیضربا لیضربوا لتضرب لتضربا لیضربه
 لتضرب لتضربا لتضربوا لتضرب لتضربا لتضربا

عَجَزَ لِيَضْرِبَ لِيَضْرِبَ هَا يَدِ بَارِعَةٍ تَوَكَّلْ لِيَضْرِبَ
 حَوَاسِرَهُ عَجَزَ سَارِيَهُ مَاقِبِلَ آخِرِ رَافِعَةٍ كَرِيمٍ
 يَضْرِبُ شَدَّ حَرْفَ مَضَارِعَتِ رَافِعٍ كَرِيمٍ يَضْرِبُ شَدَّ بَعْدَ زَا
 بِرَ وَ لَسْتَ لَامٌ اَمْرٌ مَكْسُورَةٌ جَارِئَةٌ حَامِلٌ شَدَّ لَفْظًا عَمَلٌ كَرِيمٌ
 وَمَعْنَى عَمَلٌ كَرِيمٌ اَمَّا لَفْظُ عَمَلٌ كَرِيمٌ اِنْ اَخْرَجْتَ مَضَارِعَ كَرِيمٍ
 اَحْبَابٍ يَدُودٍ وَ اِنْ تَقَلَّ بِرِشَاءٍ وَ دَرِيشَاءٍ اَمْرٌ كَرِيمٌ لِيَضْرِبَ
 شَدَّ ضَرْبٍ اَوْ لِيَضْرِبَ لِيَضْرِبَ لِيَضْرِبَ اَلتَّضَرُّبُ اَلتَّضَرُّبُ
 لِيَضْرِبَ لِيَضْرِبَ لِيَضْرِبَ اَلتَّضَرُّبُ اَلتَّضَرُّبُ لِيَضْرِبَ
 لِيَضْرِبَ لَا اَضْرِبَ لِيَضْرِبَ

اَمَّا مَعْنَى عَمَلٌ كَرِيمٌ مَعْنَى فَعْلًا مَضَارِعَ

اِنْ اَضْرَبَ يَضْرِبُ اِنْ اَضْرَبَ يَضْرِبُ اِنْ اَضْرَبَ يَضْرِبُ
 عَائِبٌ مَعْلُومٌ سَمِيحٌ حَاسِمٌ اِنْ اَضْرَبَ اَمْرٌ اَلَامٌ
 هِيَ كَرِيمٌ بَعْدَ اَوَّلِ بَدَلٍ دَرَاوِدُنَ لَامٌ اَمْرٌ مَكْسُورَةٌ
 هَا اَمْرٌ بِرَ اَوَّلِ فَعْلٍ مَضَارِعَ لِيَضْرِبَ

مَضَارِعَتِ رَافِعٍ كَرِيمٍ
 لَسْتَ تَقْدِيرُ كَرِيمٍ
 بِرِشَاءٍ دَرِيشَاءٍ

مجهول لیضرب لتضرب می آید باید تصور که مصدر
 لیضرب را حاسم که مجهول سازیم ما قبل از ضرب افتاح
 کردیم بضرب شد و صرف مضارع را ضم کردیم
 بضرب شد بعد از آن بر اولش لام امر و مکسوفه
 جازمه دخیل شد لفظاً عمل کرد و معنی عمل کرد اما لفظاً
 عمل کرد از آخر فعل مضارع که اما معنی عمل کرد معنای
 فعل مضارع مثبت اخبار بود و بر تقل کردیم
 برایشه و در انشاء هم امر کرد و لکن تقدیم کردیم
 نشد مخاطب را بر نشد عائب صرف اول لتضرب
 لتضرباً لتضربوا لتضرب لی لتضرباً لتضرب
 لیضرباً لیضربوا لتضرب لتضرباً لیضرباً لا تضرب
 لتضرب بوزن لتفعل لتفعلاً لتفعلوا لتفعلی

لَتَضَرَّ لَتَضَرَّ لَتَضَرَّ لَتَضَرَّ لَتَضَرَّ

بر اولش لام امر مکتوبه و باره دافله شد لفظاً عمل کرد و معنا اما لفظاً کرد از آخر فعل مضارع که ثبت اجزاء بود انشأ و در انشاء امر کرد

انشاء و هم امر کرد صرف اول تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب

تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب

تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب

در اصل تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب

تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب تضرَّب
شد لفظاً عمل کرد و معنا عمل کرد اما لفظاً عمل کرد از آخر فعل مضارع

تشبه مذکر مخاطبین جمع مذکر مخاطبین واحده مؤنث مخاطبه

تشبه مؤنث مخاطبت تشبه مذکر مخاطبت جمع مذکر مخاطبت

تشبه مؤنث مخاطبت تشبه مؤنث مخاطبت تشبه مؤنث مخاطبت تشبه مؤنث مخاطبت

اندرخت و صرف مضارع را فهم کردیم اما معنا معنای

فعل مضارع که مثبت اخبار بود و بر نقل بسوی انشاء
و در انشاء مع امر کردنی او تضرعاً یا تضرعاً التضرع
تضرعاً لیضرب لیضرباً یا تضرعاً یضرباً یضرباً
لتفعلاً لیفعل لیفعلاً لیفعل

لتضرب لیضرب در اصل تضرعاً یضرباً یضرباً بود دست بعد
از آن بر او نشاء لام امر مکسوره ^{و اصل نشاء} جازمه لفظاً عمل کرد و معنا
عمل کرد اما لفظاً عمل نه کرد ^{از آخر فعل مضارع} چون جمع مؤنث را نه انداخت
و مجزوم نه سامت از جهت بودن اولی نون جمع مؤنث

گو او جمع مذکر که وای ثابت می شود ساقط می شود بهر حال
اما معنای عمل کرد ^{فعل مضارع} که مثبت اخبار بود
و بر نقل کرد بسوی انشاء و در انشاء مع امر کردنی
او تضرعاً لیضرب لیضرباً یا تضرعاً لیفعل لیفعلاً

لا تَضْرِبُ قَبْلَ اِزْدِحَالِ لَاحِظِ تَضْرِبُ تَضْرِبُ تَضْرِبُ
 اَضْرِبُ تَضْرِبُ بُوْدَسْتِ عِدْلَانِ بَرَاوِلَشْ لَاحِظِ جَانِ
 دَاوِلِ شَدْ لَفْظًا عَمَلِ كَرْدِ وَمَعْنَا عَمَلِ كَرْدِ لَفْظًا عَمَلِ كَرْدِ
 اِخْتِصَارِ فِعْلِ مَضَاعِ مَضَرَعِ حَرَكَتِ اِزْدَحِجْ وَجَزْ وِمِ سَاهِجْ
 اَمَّا مَعْنَا عَمَلِ كَرْدِ مَعْنَا فِعْلِ مَضَرَعِ قَبْلِ وَمَشْتَرِكِ بُوْدِ بِيْنِ
 الْحَالِ وَالْاِسْتِقْبَالِ دَرِ مَوْضِعِ مَقْبُرِ وِيْرِ اَنْقَلِ كَرْدِ بَسْوِ
 اَنْشَاءُ وِدِ اَنْشَاءُ هَمِ نَهِيْ كَرْدِ لَا تَضْرِبُ مَشْهُوْرِ اَوْ
 لَا تَضْرِبُ لَا تَضْرِبُ لَا تَضْرِبُ لَا تَضْرِبُ لَا تَضْرِبُ لَا تَضْرِبُ
 لَا يَضْرِبُ لَا يَضْرِبُ لَا يَضْرِبُ لَا يَضْرِبُ لَا يَضْرِبُ لَا يَضْرِبُ
 لَا اَضْرِبُ لَا اَضْرِبُ

مجهول لا تضرب لا تضرب می آید توره لا تضرب را
 حاستم که مجهول سازیم ما قبل آخر افتح کردیم تضرب شد
 و صری مضارع ضم کردیم تضرب شد بعد از آن بر اولش
 لاء نهی جازمه داصیل شد فظاً عمل کرد و معنای عمل کرد
 اما فظاً عمل کرد از آخر فعل مضارع مغرب حرکت را انداخت
 و مجهول مجزوم ساقط اما معنای عمل کرد معنای فعل مضارع
 مثبت و مشترک بود بین الحال و الاستقبال در مذمت معتبر
 ویر نقل کرد بسوی نشاء و در نشاء هم نهی کرد لا تضرب شد
 صرف اول لا تضرب لا تضرب لا تضرب لا تضرب می لا تضرب
 لا تضرب لا يضرب لا يضرب لا يضرب لا تضرب
 لا تضرب لا يضرب لا اضرب لا تضرب

لا تضرب صوتها سين برير صيغة واحدة مذکر مخاطب معلوم فعل نهی
 لا تضرب صوتها نکر سزا یکی بر صيغة تشبیه مذکر مخاطب معلوم فعل نهی
 لا تضرب صوتها نکر کرب ایزلا صيغة جمع مذکر مخاطب معلوم فعل نهی
 لا تضرب صوتها سين بر طون صيغة واحدة مؤنث مخاطبة معلوم فعل نهی
 لا تضرب صوتها نکر سن اکی طون صيغة تشبیه مؤنث مخاطبة معلوم فعل نهی
 لا تضرب صوتها نکر سن کوب طون لا صيغة جمع مؤنث مخاطبات معلوم فعل نهی
 لا تضرب صوتها سين برير صيغة واحدة مذکر مخاطب معلوم فعل نهی
 لا تضرب صوتها سين اکی بر صيغة تشبیه مذکر مخاطب معلوم فعل نهی
 لا تضرب صوتها سين کوب بر ایزلا صيغة جمع مذکر مخاطب معلوم فعل نهی
 لا تضرب صوتها سين برير صيغة واحدة مذکر مخاطب معلوم فعل نهی
 لا تضرب صوتها سين برير صيغة واحدة مذکر مخاطب معلوم فعل نهی
 لا تضرب صوتها سين برير صيغة واحدة مذکر مخاطب معلوم فعل نهی

لا تضرب لا يضرب قبل از دخول الا نهی تنزیس
بضرب بود است بعد از آن بر او است الا نهی اصل شد
لفظاً عمل نکرد و معنای عمل کرد اما لفظاً نکرد از آن فعل مضارع
نوبت جمع مؤنث را نه انداخت و مجردم شناسا از جهت
بودن و این چون جمع مؤنث را که او جمع مذکر که وای سبابت
می شود و ماقطه نمی جهل شود اینا چید این نوبت
سبابت می شود و ماقطه نمی شود بهر حال اما معنای عمل
کرد معنای فعل مضارع مثبت و مشترک بود بیت الحال الاستقبال
در مذنب معتبر و نیز نقل بسوی ایشان و در نشاء هم نهی کرد
صرفاً اولاً تضرب لا يضرب

ظہرست نہ مثال یفعل آید مفعول **و** زناقص و غیر یفعل آید مفعول
مضرب مضربان مضارب برون مفعول مفعولان مفعول

ہر مضرب ہر صوہ تورعان یا ایسہ اور وں یا ایسہ صوہ

تورعان واقع مضربان اریلی

مضرب ہر صوہ تورعان اور وں یا ایسہ صوہ تورعان واقع

صیغہ واحد اسم زمان اسم مکان مضربان اریلی صوہ تورعان

اور وں یا ایسہ اریلی صوہ تورعان واقع صیغہ تشبیہ اسم زمان

و اسم مکان مضارب کو ب صوہ تورعان اور وں کو ب صوہ

تورعان واقع صیغہ جمع اسم زمان اسم مکان

مضرب مضربان مضارب ہر صوہ تورعان قرال یا

صیغہ واحد اسم زمان و اسم مکان اسم مضربان اریلی صوہ

تورعان قرال صیغہ تشبیہ اسم مکان مضارب کو ب صوہ

ضربان ضربه ضربان ضربان
 ضربان بیکر از صوغی برابر صوغی واحد مذکر اسم تفضیل
 ضربان بیکر از صوغی یک ایر صوغی تشبیه اسم تفضیل
 ضربان بیکر از صوغی بوب ایر لا صوغی جمع مذکر اسم تفضیل
 ضربی ضربیان ضربیات

ضربی بیتر از صوغی بر صوغی و صوغی واحد مؤنث اسم تفضیل
 ضربیان بیکر از صوغی یک صوغی تشبیه مؤنث اسم تفضیل
 ضربیات بیکر از صوغی بوب ایر لا صوغی جمع مؤنث اسم تفضیل

نصرحات مهمت تمام بولدی

مضرب مضربان مضارب بروزن مضرب مضربان مضارب
 مضرب مضربان مضارب بروزن مضرب مضربان مضارب
 ضربی ضربیان ضربیات فعل فعلیات فعلیات

ضربان ضربان ضربان ضربان ضربان ضربان ضربان ضربان
 ضربان ضربان ضربان ضربان ضربان ضربان ضربان ضربان

مجهول فر فر فر می آید باید تو که فر را حاسم که
مجهول سازیم رد باصلش کردیم ما قبل آخر را که دریم
فر نشد و هر متحرکه پیش از ما قبل آخر است او را
ضم کردیم فر شد صریح او فر فر فر فر و آخرت فر تا
فررت فررت فر فر فر فر فر فر فر فر فر
فررت فررت فر فر فر فر فر فر فر فر فر
فر و آخرت فررت تا بعد از صریح فر فر فر فر

مجهول فر فر می آید بان تو یک فر را حاسم که مجهول
سازیم رد باصلش کردیم فر ما قبل آخر را که دریم
فر و هر متحرکه پیش از ما قبل آخر است او را ضم کردیم
فر شد حرکت ای اولی از آنده قسم در متی سینه جمع
آمد شرط اتمام وجود و رفت که در میوه سکون اول و متی
بودن الثانی پس ای اولی در ایانی اتمام کردیم
فر شد صریح او فر فر فر فر فر فر فر فر فر

ادغام کردیم یغیر شد صد و او یغیر یغیران یغیر و یغیر
 تفران یغیر و تفر تفران تفر و تفرین تفران تفران
 از تفر مجهول یغیر یغیر باید بود که یغیرا
 حاستیم که مجهول سازیم در باصلش کردیم یغیر شد
 ماقبل آخر افتاح کردیم یغیر شد ماقبل آخر افتاح
 کردیم یغیر شد و حرف مضارعت را ضم کردیم یغیر و
 یغیر مجهول یغیر یغیر باید بود که یغیرا
 حاستیم که مجهول سازیم در باصلش کردیم یغیر شد
 ماقبل آخر افتاح کردیم یغیر شد و حرف مضارعت
 را ضم یغیر شد حرکت را اولی را بر قبیلش دادیم بنابر
 آنکه ماقبل و ای حرکت طلبست یغیر شد و همانست
 جمع آمد شرط ادغام وجود گرفت که مجهول سکون
 یغیر یغیر قاصد علم بود بر این لایحه زمار

سکون اول و متحرک بودن ثانی پس رای اولی را
 در رای ثانی افعال را دریم یغیر شد صرفا و یغیر
 یغیران یغیر و یغیر تغیران یغیر و یغیر تغیران
 تغیر و تغیر یغیران تغیران تغیر و یغیران تغیران
 فاعل در اصل فار و حرکت رای اولی را انداختیم فاعل شد
 متجانسین هیچ آمد شرط افعال و هو و کس و فاعل که حصول
 سکون اول و متحرک بودن ثانی پس رای اولی را در
 رای ثانی افعال را دریم فار شد فار فاعل فار و
 فار و فاعل فار و فار و فار و فار و فار و فار و
 مفعول و مفعول و مفعول و مفعول و مفعول و مفعول و
 فار و فار و فار و فار و فار و فار و فار و فار و

لم یفر در اصل یفر بود است حرکت ای ولی را بر قلب دادیم
 بنا بریکه تا قبل از حرکت طلب است یفر شد متنی سینه جمع آمد شرط ادغام
 خود گرفت که حیصل است اول و متحرک بودن ایشان بسای ولی را در
 ای ثانی ادغام کردیم یفر را بر اولش لام حیدر داخل شد لفظاً المراد
 معنی هم عا که لفظاً عا کرد از آخر فعل مضارع مدغم و یرا بحالش
 گذشتیم اما معنای حرکت مضارع مثبت و منفی یک بود بین
 حال و الاستقبال در منتهی مثبت و منفی و غیرتقلید و بسوی ماضی و دافعه
 هم حرکت عا در آخر است سه وجه رو است فیه روی کسره روی
 سکینه روی صحر فیه چون بنا بر بودن فیه از احوا و کات
 کسره چون روا بنا بر بودن اذ حرکت حرکت بالکسر تسکیر چون
 روا بعد از فک ادغام لم یفر صرنا او لم یفر لم یفر لم یفر و اه
 لم یفر لم یفر لم یفر و اه لم یفر چون بنا بر بودن فیه از افوا
 حرکت لم یفر چون و ابتداء که الساکنه ادا حرکت بالکسر لم یفر
 چون و ابتداء فک ادغام لم یفر شد و او لم یفر لم یفر
 لم یفر لم یفر و اه لم یفر لم یفر لم یفر

لم تغفر لم تغفر لم تغفر لم تغفر لم تغفر لم تغفر
لم اغفر لم اغفر

لم يغفر لم يغفر لم يغفر لم اغفر لم اغفر قبل از دخول الامم جميعه
باريه يغفر له يغفر له يغفر له يغفر له است بعد از ان به
اولئک الامم جميعه باريه اصيل شد فظا عمل کرد و معناه مع عمل
کرد اما فظا عمل کرد از آن فعل مضارع مغفره حرکت از انداخت
و مجزوم ساحت اما معناه عمل کرد معناه فعل مضارع مثبت
و مشترک بود بين الحال والاستقبال و ذهب مقتبر و اير
نقل کرد بوي ماضی و مضارع جمع و در لم يغفر لم يغفر لم
تغفر لم اغفر لم اغفر شد

لم یغیرت لم تغیرت قبل از د حول لام جمع جازمه را
یغیرت تغیرت بودست بعد از آن بر اولش لام جمع جازمه
داحیل شد لفظاً عمل کرد و معنای عمل کرد و لفظاً آخر فعل مضارع نون
جمع مؤنث را نه انداخت و مجزوم نه ساعت از جمع است چون
وای که او جمع مذکر له وی سابق می شود ساقط نمی شود
اینجا نیز این نون شایسته می شود ساقط نمی شود بهر حال
اگر معنای عمل کرد معنای فعل مضارع مثبت و مشتق بود بین
الحال و الاستقبال در مذهب معتبر و نیز نقل بسوی ماضی و در
ماضی هم جمع کرد لم یغیرت لم تغیرت شد

لم یغیر لم تغیر از د حول لام جمع جازمه در اصل
غیر از آن تغیر از آن بودست حرکت رای اولی را
بکسر سی دادیم یغیر از آن بودست
بعد از آن بر اولش لام جمع جازمه داخل شد لفظاً عمل
معنای عمل کرد و لفظاً آخر فعل مضارع
نون را نه انداخت و مجزوم نه ساعت از معنای
عمل کرد معنای فعل مضارع مثبت و مشتق بود بین
الحال و الاستقبال در مذهب معتبر و نیز نقل بسوی

مجهول می یغیر می آید باید تور که می یغیر را ماسیم نه
 مجهول سازیم و با اصلش کردیم یغیر را قبل آخر افتاح کردیم
 یغیر شد و حرف مضارعت را ضم کردیم یغیر شد حرکت ای
 او ی را بر ما قبلش دادیم بنا بر انکی ما قبل و ای حرکت طلبست
 یغیر شد متجانسین جمع آمد شرط ادغام وجود گرفت که و ای
 حصول حصول سکون اول و متحرک بودن ثانی بساری اولی را
 در ای ثانی ادغام کردیم یغیر شد بعد از آن بر و لسه لام جهی جا
 داصل شد بظا عمل کرد و مضارع عمل کرد اللفظاً عمل کرد از آخر
 فعل مضارع مد مد عم یا حالش گذشت اما مضارع عمل کرد مضارع
 فعل مضارع مثبت و مشترک بود بین الحال و الاستقبال در مذهب
 معتبر و این نقل کرد بسوی ماضی و در ماضی هم جمع کرد اما در
 آخر شکست و جهر را و است می یغیر و اتم یغیر را و ا
 کم یغیر را و اتم یغیر چون روا بنا بود و قد از احف
 حرکت کم یغیر چون و ابقاعه که السا کین ادا حرکت صر بالسر
 کم یغیر چون بعد از خدا ادغام کم یغیر شد صرف و او

م یغیر م یغیر م یغیر م یغیر م یغیر م یغیر م یغیر م یغیر م یغیر م یغیر
 م یغیر م یغیر م یغیر م یغیر م یغیر م یغیر م یغیر م یغیر م یغیر م یغیر
 شد

لا یغیر در اصل یغیر بود است حرکت را ولی برهما قبلش دادیم
 بنابر آنکه ماقبل وای حرکت طلبست یغیر شد متجانسین
 جمع آمد بشرط ادا تمام وجود رفت که واج حصول سکون
 اول و متحرک بودن الثانی پس را وای را درای ثانی ادا تمام
 لیکن یغیر شد بعد از آن بر اولش لاء نافیة خیر عامل را اصل
 لفظاً عمل آن کرد و معنای عمل آن کرد اما لفظاً عمل آن کرد را آخر فعل
 مضارع مدغم حرکت را نه انداخت و مجزوم نه صاحب از جهت
 بودن وای لاء نافیة خیر عامل اما مضارع عمل آن کرد مضارع فعل
 مضارع مثبت و مشتبه بود بین الحال و الاستقبال در
 مذنب معتبر وای را نقل کرد بسوی استقبال و در استقبال
 هم نفی کرد لا یغیر شد صرفی او لا یغیر لا یغیر لا یغیر و لا
 تغیر لا تغیر لا یغیر لا تغیر لا تغیر لا تغیر و لا

حرکت لایفرض چون در ابقای کله الی الیه در حرکت حرکت بالکسر
لایفرض چون بعد از خداد عام لایفرض نشد و لایفرض لایفرض
لایفرض لا تفر لا تفر لا یفرض لا تفر لا تفر لا تفر لا تفر
تفرون لا تفرین لا تفران لا تفرین لا تفر لا تفر
لایفرض لا تفرین لا تفرین لا تفرین لا تفرین لا تفرین
تفرین بود است قبل از دخول الی الیه و حیل شد
لفظ عمل زید و معنای فعل نه کرد از حرف فعل مضارع نون
جمع مؤنث زید انداخت و مجزوم نه ساعت از جهت بودن وی
کو و جمع مذکر که و ای ثابت می شود ساقط نمی شود ای به مو
چنین ثابت می شود ساقط نمی شود بهر حال اما معنا
عمل زید معنای فعل مضارع مثبت و مشترک بود پس و الحال والا
ستقبل از مذموب معتبر و این فعل بسوی استقبال و در
استقبال هم نمی کرد لایفرض لا تفرین لا تفرین لا تفرین

شرط ادعای وجود حرکت که وای حصول سکون اول و متحرک بودن
 ثانی پس رای اولی را در رای ثانی ادعای عدم افتراف از هر
 مستثنی شدیم از جهت ما بعد وی متحرک فرمودند
 سه چهارم و افتراف و افتراف و افتراف و افتراف و افتراف
 فرمود اصل افتراف حرکتی رای اولی را بر ما قبل شد دادیم بنا بر آنکه ما قبل
 وی حرکت ما طلب است افتراف متجانس جمع آمد شرط ادعای
 وجود حرکت که وی حصول سکون اول و متحرک بودن ثانی پس
 رای اولی را در رای ثانی ادعای عدم کردیم افتراف از هر
 مستثنی شدیم از جهت ما بعد وی متحرک فرمودند
 فرمود اصل افتراف حرکتی رای اولی را بر ما قبل شد دادیم بنا بر آنکه
 ما قبل وی حرکت ما طلب است افتراف متجانس جمع آمد شرط
 ادعای وجود حرکت که وی حصول سکون اول و متحرک بودن
 ثانی پس رای اولی را در رای ثانی ادعای عدم کردیم افتراف از هر
 مستثنی شدیم از جهت ما بعد وی متحرک فرمودند

از فر تغییر که فعل مضارع غایب معلوم است حواسم که
ایام باللام می آید بحر بعجل اول با نور و فلام امر مکسر و جانی

بر اول فعل مضارع لیفر و یفر و لیکن لا ضم لام الفاعل را تبدیل
کردیم بفتح لیفر شد صریحا و لیفر لیفر و التفر
لتفر لیفر و لا تفر و لیفر و لیفر

لیفر خبر از دخول لام امر مسکونه حازمه و اصل لیفر
بدوست حرکت رای اول را بر قاف برش دادیم بنابر آنکه قاف بدوی
حرکت طلب است یفر شد متی نسبت به آه یفر شد
بدان بر لولش لام امر صامت حازمه و اصل
لفظاً عذر دو معنا هم عذر و انقضاء عمل کرد از آخر
مضارع مبدع و بیجا نش کن است لیفر شد اما معنای
عذر و معنای فعل مضارع مثبت و مستمر که بود بهینه حال استقبا
در مذهب معتبر و بر تقدیر و بسوی انشاء و انشاء
هم امر کرد لیفر اما در آخر رسم و حواسم لیفر بدوی
لیفر بدوی لیفر بدوی لیفر بدوی لیفر بدوی

لیغز قبل از دخول لام امر مکسور و جائزیم در سر
یغز را نبوده است حرکت رای اولی را بر ما قبل شد و اد
بنابر آنکه ما قبل وی حرکت طلبت یغز را نشد متبعا
جمع آمد شرط ادغام و جمع که یغز که و ای حصول سکون
اول و متحرک بودن الثانی بس در رای اولی را در الثانی
ادغام اگر دیم یغز را نشد بعد از آن بدو لث لام امر مکسور
جائزیم و اخیل شد بلفظا عمل کرد و معناه هم عمل کرد
اما لفظا عمل کرد از آن صرف فعل مضارع و اخیل را نشد
کنشتم اما معناه هم عمل کرد معنای فعل مضارع و مثبت
و مشترک بود بین الحال و الاستقبال در مذعوب مقبوض و ای
نقل کرد بسوای انشاء و امر انشاء هم امر کرد لیغز را

یغروا قبل از دخول لام امر مک و ترجمه این در اصل
 یغروا بود است حرکت برای اولی برای بر ک قبل از
 دادیم بنا بر آنکه ک قبل حرکت طلبت یغروا شد متجانسین
 جمع آمد شرط ادغام وجود گرفت که دای حصول اول
 و متحرک بودن اشغالی پس برای اول و در برای شغالی ادغام
 دریم یغروا شد بعد از آنکه لام امر مک و ترجمه
 و اصل شد لغا عمل کرد و معنای هم عمل کرد اما لغظا عمل
 کرد از آن حرف فعل مضارع نون اعراض را انداخت اما معنای
 معنای فعل مضارع مثبت و مشترک بود بین الحال
 و الاستقبال در مذهب معتبر و این فعل بسوی انشاء
 و در انشاء هم امر کرد یغروا لتغروا قبل از دخول
 لام امر مک و ترجمه یغروا لتغروا حرکت برای اول و بر ک قبل از
 دادیم بنا بر آنکه ک قبل حرکت طلبت یغروا شد متجانسین
 جمع آمد شرط ادغام وجود گرفت که دای حصول مکون

سكون اول و متحرك بود ان شائي بساكن اولي
در ساي الثاني لام اكر ديم تنفر شد بعد از ان بر اول لام
جاييه و اعراب نشاء لفظا محمداً معاً هم كذا كذا لفظاً عمل كذا
آخر فعل مضارع مع ويرا بجا الشراء كذا شتم اما معناه عمل
معناي فعل مضارع مثبت و مشترك بود بين الحال
والاستقبال در مذهب معتبر ويرا نقل كذا معوي نشاء
و در نشاء هم امراء تنفر اكا در آخر شتم سه و سه
و جنه اراست تنفر تنفر تنفر آه

تنفر اقبل از محول لام امركسوره جاييه اصل تنفر
بود سبب حركت ارا و اولي ارا بقاء قبل ديم بنا بر انكه
ما قبل و احر كذا طلبت تنفر شد متجانسين
آه تنفران شد بعد از لام امركسوره جاييه اصل
شد لفظاً محمداً معاً هم كذا كذا لفظاً عمل كذا
فعل مضارع مع نون اعراب نشاء اما معناه معني فعل
معناي مشترك و مشترك بود بين الحال و الاستقبال
در مذهب معتبر ويرا نقل كذا معوي نشاء و در نشاء هم ارا تنفر

میرزا حسن میرزا حسن

1234

الحمد لله الذي هدانا لهذا
 ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

94

22

1885 May 2nd

الاحكام

1794

1885

20/10/15

۱۳ فروردین ۴۰

Свои Роды

Cinco pesos

۱۵۰۰

[illegible]

1847

الحمد لله رب العالمين

52

Widdow

لیغری قبل از دخول لام امر مکسور جائزیم در اصل
 لیغری بودست بعد از لام اول شرا لام مکسور جائزیم
 در اصل شد لفظاً عمل نکرد و معنای عمل اگر لفظاً عمل نکرد
 از آخر فعل مضارع نون جمع مؤنث سرانه اند حضرت
 و مجزوم منه صاحب از جهت نون جمع مؤنث است
 بودن و این نون جمع مؤنث است که وای ثابت می شود
 شام ساقط نمی شود انجوتین انون سابت می شود
 ساقط نمی شود حال اگر معنای فعل مضارع
 مثبت و مشترک بود بین الحال و الاستقبال در مذهب
 معتبر ویران نقل بسوی اشیاء و در انشاء مع امر کرد لیغری
 لاغر لا لیغری قبل از دخول لام امر مکسور جائزیم در اصل
 آخر لغری حرکت لری و لری بر عاقل شد ادیم بنابر آنکه
 ما قبل از حرکت طلبت آخر لغری شد متجانس بین
 جمع امر و شرط ادغام وجود گرفت که وای حصول سکون
 اول و مشترک بوده الثانی بسیار در لری شانی ادغام کردیم
 آخر لغری شد بعوض از لام اول شرا لام امر مکسور جائزیم

د حاصل شد لفظاً عمل و مضارع عمل کرد اما لفظاً عمل کرد از امر
آخر فعل مضارع مدغم ویران نقل کرد بسوی بحال شد نهم اما
معنا عمل مضارع فعل مضارع مثبت و مشترک بود بین الحال
والاستقبال در مذهب معتبر ویران نقل کرد انشاء بسوی
انشاء و در انشاء هم

هم که تغییر تغییر می آید باین نحو که تغییر می آید بسوی مجهول
سازیم اید یا لا شد کردیم تغییر شما قبل اصرار فتح کردیم
تغییر شد و حرف مضارع است از ضمیر زدیم تغییر شد حرکت
سوی و لای بر ما قبل دادیم بنابر آنکه ما قبل وای حرکت
طلبی تغییر شد متجانسین جمع آمد شرط اداء
آه تغییر شد بعد از آن بهر اول شد لام امر مکسر جابج
د حاصل شد لفظاً عمل کرد و معنا عمل کرد و معنای عمل

اما لفظاً عمل کرد از آخر فعل مضارع مدغم ویران بحال شد
نهم اما معنا عمل کرد و معنای فعل مضارع مثبت و مشترک
بود بین الحال والاستقبال در مذهب معتبر ویران نقل کرد بسوی

سوی انشاء و در انشاء هم امر بر د لکن تقویم از بیم
عند محاط با بر نشاء عجب قدری او لتقر لتفرا
لتفر و لتفری لتفر لتفر لتفر لتفر لتفر
لتفر لتفر لتفر لتفر لتفر

لتفر لتفر قبل از حوالا امر بر د و جازیم در اصل تفر
تفر تفر امر بر د تفر تفر بعد سه حرکت برای اولی
بر ما قبل شد و ادیم بنا بر آنکه حرکت طلبی تفر متجان
محو شد شرط ادغام آه تفر تفر تفر تفر تفر تفر بعد از آن
بر اول شد لام امر بر د و جازیم حاصل شد لفظا عمل بر
و معنای هم هار که لفظا عمل بر د از آخر فعل مضارع مدغم
ویر بجای شد که شتم که معنای عمل بر د معنای فعل مضارع
مشبه و مشترک بود بین الحال و الاستقبال و منزه معتبر
و بر نقل بر سوی انشاء و در انشاء هم امر بر د قدری او
لتفر لتفر لتفر لتفر لتفر

یغیر قبل از دخول لام امر مکسور جاریه اصل یغیران
 یغیران یغیران یغیران بود سه حرکت ر ی و ی بر بر و قبل از
 دیم بنابر آنکه ما قبل از حرکت طلبه یغیران شد صد جانسین
 مع آمد شرط اتمام وجود گرفت یغیران شد بعد از آن بر اولش
 لام امر مکسور و جاریه داخل شد لفظاً عمل کرد و معناه عمل کرد
 و لفظاً عمل کرد از آخر فعل مضارع نون اعلى بر انحراف و مجز
 صاحب الهم معناه عمل کرد معناه فعل مضارع مثبت و مشترک
 بعد بین الحال و الاستقبال و رندب مقبره ویر نقل کرد بود
 انشاء و انشاء مع کرد صمد و یغیر یغیر یغیر انشاء
 یغیر یغیر قبل از دخول لام امر مکسور و جاریه در اصل
 یغیر یغیر بود سه حرکت بعد از آن بر اول لام امر مکسور و
 جاریه داخل شد لفظاً عمل کرد و معناه عمل کرد و لفظاً عمل کرد
 از آخر فعل مضارع نون جمع مؤنث زائد انحراف و مجز
 نه صاحب از جهت بودن نون جمع مؤنث زائد ثابت
 می شود صاحب قاطبی شود بهر حال الهم معناه عمل کرد و معناه ی
 انخوتن انخوتن ثابت می شود 56 صاحب قاطبی

صاحب

صاحب

فعل مضارع مثبت و مشترک بود بین الحال و الاستقبال
 منزهی معتبر و نیز نقل کرد و انشاء و انشاء هم امر کرد
 لتفروا قبل از دخول الامر مکسوری جایزه اصل تفررون
 یفرون بود سهبت حرکت رای و کی بر ما قبل شن ادیم بنابر آنکه
 ما قبل از حرکت طبعست یمر یفرون شد متجانسین جمع آه
 آه یفرون شد بعد از آن بر و شد لام امر مکسوری جایزه
 داخل شد لفظاً عمل کرد و مضارع عمل کرد اکا لفظاً عمل کرد مضارع
 فعل مضارع مدغم و نیز نقل کرد بحال شد کرشم اکا مضارع عمل
 کرد مضارع فعل مضارع مثبت و مشترک بود بین الحال و الاستقبال
 در مدغم معتبر و نیز نقل کرد و انشاء و در انشاء هم امر کرد
 لتفروا شد

نون اعلم بر اندهی و مجزاه مضارع

لتفروا یصل کم قاصد اول برابر

تغیری مقبل از حوالا ممر و مد و جانی به در اصل تقریر است
 دست حرکت ری و لکی بر مقبل شد دادیم ما قبل و ای
 حرکت طلبست تقریر شد به بجا نین جمع آمد بشرط ادغام
 و تغیرین شد بعد از آن بر اول و شلال ممر و مد و جانی به
 و اصل شد لفظاً عمل کرد و معنا هم عمل کرد لفظاً عمل کرد
 از آخر فعل مضارع نون اعرب بر انصت و مجزوم صامت
 با معنا عمل کرد و معنا فعل مضارع مثبت و مشترک بود
 بین الحاکم و الاستقبال و مذهب معتبر و بر انتقال کرد
 سواي انشاء و در انشاء هم امر بر لتغری شد

لتغری ایقل کم قاصد اول بر بر صغیر و احد مؤنث غائب معلوم فعل امر باللام
 تغری ایقل کم قاصد اول ای بر صغیر تشبیه مؤنث غائب معلوم فعل امر باللام
 تغری ایقل کم قاصد بر حاتون صغیر جمع مذکر غائب معلوم فعل امر باللام
 تغری ایقل کم قاصد بر حاتون صغیر واحد مؤنث مخاطب معلوم فعل امر باللام
 تغری ایقل کم قاصد ای حاتون صغیر تشبیه مؤنث مخاطب معلوم فعل امر باللام
 تغری ایقل کم قاصد حاتون لا بر صغیر جمع مؤنث غائب معلوم فعل امر باللام

لست ایتیل کتم قاجلست دل بر ای صیفه و احد منزل محاط فطوح قول ال

لا تغیر از حد الانتهی اصل تغیر بود سه حرکت از اولی بر
 بار شد و دیم بنابر آنکه قبل و حرکت طلبست تغیر شد متباینین
 آمد شرط ادعا آنکه تغیر شد بعد از آن اولی و لا تغیر داخل
 شد لغطا عمل کرد و معنی عمل کرد معنی فعل مضارع مدغم ویرا
 حال ششم اگر لغطا عمل کرد از ارض فعل مضارع مدغم ویرا
 حال ششم اگر اگر معنی عمل معنی فعل مضارع مثبت و مشتق
 بود بین الحال و الا تعیان در مذهب معتبر ویرا نقل کرد بواسطه
 نشاء و انشاء معنی کنی و اگر در سیه وجهه و دس
 تغیر لا تغیر و الا تغیر و الا تغیر چون و ایند بود
 صح از اخف حرکات لا تغیر چون و ابتعاد السکون
 اذا عمل حرکت بالکسر لا تغیر چون و ابعد از فلادام
 لا تغیر شد صرف او لا تغیر لا تغیر لا تغیر و الا تغیر لا تغیر
 لا تغیر لا یغیر لا یغیر لا یغیر و الا تغیر لا تغیر لا تغیر
 لا یغیر لا یغیر لا یغیر لا یغیر

لا یغیر لا یغیر لا یغیر

مجهول لا تفر لا تفر^ت باید تفر لا تفر^ت حاستم که مجهول سابقین
 رات با صلا شد که دریم تفر^ت و قبل آخر افتاح تفر^ت شد
 و من مضاعف است ضم که دریم تفر^ت حرکت بر او اولی را
 بر او قبل شد که دریم بر بنا بر آنکه قبل حرکت طلب تفر^ت شد
 متجانس جمع آمد شرط ادامه آه تفر^ت شد بعد از آن
 بر او شد لا تفر^ت اصل شد لفظا عمل کرد و معنی^ت عمل کرد
 لفظا عمل کرد از حرف فعل مضارع مع^ت و بر اینجا کشید
 که معنی^ت عمل کرد معنی^ت و فعل مضارع مثبت و مشترک بود
 بین الحال و الاستقبال و معنی^ت معبر و بر نقل سوا نشد
 و در نشاء هم نهی کرد که در حرکت سیه وجه رواست
 آه ضری اول تفر لا تفر لا تفر^ت لا تفر^ت لا تفر^ت لا تفر^ت
 لا تفر^ت لا تفر^ت لا تفر^ت لا تفر^ت لا تفر^ت لا تفر^ت لا تفر^ت
 لا تفر^ت لا تفر^ت قبل از دخول لا نهی در اصل تفر^ت میفر^ت
 بود پس بعد از آن بر او کشید لا تفر^ت اصل شد لفظا عمل نکرد
 مضاعف عمل کرد که لفظا عمل نکرد از حرف فعل مضارع نون جمع
 مؤنث را نون جمع و مجزئ ساعد از جهت نون جمع مؤنث
 بود^ت

لو اوجم مذکر که وی ثابت می سابقه نمی انجمن ان نون
 ثابت می شوات سابقه نمی شوات بهر حال که مضاعف عمل کرد مضاعف
 فعل مضارع مثبت و مشتق بود بین الحال و الاستقبال و صرف
 مذعوب متعبر و این نقل کرد بوی انت و در انت هم نفی کرد
 لا یغفرن لا تغفرن شای

حرکت اصل مغیر حرکتی ای او را بر او قبل شد و ادیم بنا بر آنکه
 قبل وی حرکت طلبست مغیر و بیجان بن جمیع اصداغ مغیر شد
 بی او مغیر مغیران مغیر شد مغیران در اصل مغیران حرکت
 ای او را بر او قبل شد و ادیم بنا بر آنکه ما قبل وی حرکت طلبست
 مغیران شد بیجان بن جمیع اصداغ مغیران شد مغیران در اصل
 مغیران حرکتی ای او را بر او قبل شد و ادیم
 مغیر برق چه ترکان او را بر او چه ترکان و اقتراس زمان
 صیغه واحد اسم زمان و اسم مکان
 مغیر بر صیغه ترکان و قال صیغه واحد اسم ال
 مغیر مغیران مغیران

افراسم تغضیل در اصل آخر ضریقه را و لی است قبیل شد
دایم بنابر آنکه که قبیل وای ضریقه طلبه افر متجانس است
جمع آمده افر شد ضری و افر افران افر دن فری فریان
فریات فرود اصل فر متجانس است جمع آمده فری شد
فریان در اصل فرریان شد متجانس است جمع آمده فریان
شد فریات در اصل فریات متجانس است جمع آمده
فریات شد

افریسید را قاعده بر ایر صیفه واحد مذکر اسم تغضیل
افران بید را قاعده بر ایر صیفه واء نشئت مذکر اسم تغضیل
افرون بید را قاعده بر ایر لا صیفه جمع مذکر اسم تغضیل
فری بید را قاعده بر حاتون صیفه واحد مؤنث اسم تغضیل
فریان بید را قاعده بر ایر حاتون صیفه نشئت مؤنث اسم تغضیل
فریات بید را قاعده بر حاتون لا صیفه جمع مؤنث اسم تغضیل

و شت فو شت مضارع و شب مصدر و اشب اسم فاعل
موشوب اسم مفعول لم يثبت بحرف و شب امر بلام لا شت اسم
باللام لا شت فو مضارع موشوب اسم زمان و اسم مكان مثاب
اسم التثنية اشب اسم تفضل

و شت شب اية مثاب مثاب اسم اية شب اية باب
و شت فعل مضارع او و شت و شت و شت و شت
و شت و شت و شت و شت و شت و شت
و شت و شت و شت و شت و شت و شت
و شت و شت و شت و شت و شت و شت

و واقع شد میان حرف مضارع و کسر تحقیقی و او ظرف
و شب شب صخر او شب شبان شبور شب شبان
شب شب شبان شبور شبین شبان شبان
شب شب شبان شبان شبان و او مجاز شد بکسر
مجاز و او بکسر شب شبان شبان و او واقع شد میان
حذف کسر شب شب شبان شبان و او واقع شد میان
حرف مضارع و کسر تحقیقی صعود لایم می آید
از کسر تقدیر به سو و ضم تقدیر به نیز معبود لایم

و لا نرم می آید ز همه تقدیریه بسوی سره تحقیقی
دفعه ثقیل و هود و هبوط و او خرق کردیم شب

بر وزن یغل

تیار د اصل یو تیار بود مسا و او واقع شد میان
غرق مضاعفی و سره تحقیقی و او خرق کردیم تیار
مجهول شب یو شب می آید باین تور که شب را حلق
مجهول سازم را باصل شد کردیم یو شب شد قبل
آمر افتاح کردیم یو شب شد غرق مضاعفی را ضم کرد
یو شب شد و او واقع شد میان غرق مضاعفی و سره تحقیقی
و او خرق کردیم شب تیار شبون شب تیار شبون
شب تیار شب تیار شبون شب تیار شب تیار
شب تیار

صرف او یو شب یو تیار شبون توشب توشب یو تیار
توشب توشب توشب توشب توشب توشب توشب
او توشب توشب

واشِبْ واشْبَان واشْبُون واشْبِت واشْبَتَان واشْبِت
موشِرْ موشِرَان موشِرَان موشِرَان موشِرَان موشِرَان
موشِرْتْ موشِرْتَان موشِرْتَان موشِرْتَان موشِرْتَان موشِرْتَان

واشِبْ سکر کچ بر ایر صِفَهْ واحد مذکر اسم فاعل
واشِبْتْ سکر کچ بر ایر صِفَهْ واحد مؤنث اسم فاعل
موشِرْ سکر کچ بر ایر صِفَهْ واحد مذکر اسم مفعول
موشِرْتْ سکر کچ بر ایر صِفَهْ واحد مذکر مؤنث اسم مفعول

لم یُتَبَّ قبل از دخول لام حجب جازمه در اصل یوتب
بودست و او واقع شد میان حرف مضارع و کسره تحقیق
بس و او را حرفی کردیم یوتب شد بعد از آن اولی
لام حجب جازمه داخل شد لفظاً عمل کرد و معنای عمل کرد
که لفظاً عمل کرد از آخر فعل مضارع حرکت از حرکت
و مجزوم ساخت که معنای عمل کرد معنای فعل مضارع مثبت
و مشترک بود بین احوال و استقبال و مذهب معتبر
و برافقند پس و آن کاف ضعیف و ماضی هم حرکت کرد
لم یُتَبَّ شد صرفی او لم یُتَبَّ لم یُتَبَّ لم یُتَبَّ لم یُتَبَّ
لم یُتَبَّ لم یُتَبَّ لم یُتَبَّ لم یُتَبَّ لم یُتَبَّ لم یُتَبَّ
لم یُتَبَّ لم یُتَبَّ لم یُتَبَّ لم یُتَبَّ لم یُتَبَّ لم یُتَبَّ
لم یُتَبَّ لم یُتَبَّ لم یُتَبَّ لم یُتَبَّ لم یُتَبَّ لم یُتَبَّ
لام حجب جازمه در اصل یوتب ثوبت ثوبت او ثوب
ثوبت شد بودست و او واقع شد میان حرف مضارع و

ولسر تحقیقی و او حذف کردیم ^{شب شب شب شب شب}
 شد بعد از آن بر او نشاء لام محو جائز شد اخیل شد لفظا عمل کرد
 و معنای عمل کرد که لفظا عمل کرد از آخر فعل مضارع منفرد
 حلتی بر انصت و مجزوم سامت که معنای عمل کرد معنای
 فعل مضارع مثبت و مشترک بود بین الحار و الا استقبال
 منزهه مقبره ویران نقل کرد بسوا ماضی و در ماضی مع محمد
 کرد شد لم یثب لم یثب لم یثب لم یثب لم یثب شد
 لم یثبوا لم یثبوا قبل از دخول لام محو جائز شد اخیل یثبوا
 یثبوا بود است و او واقع شد میان حرف مضارع
 ولسر تحقیقی بس و او حذف کردیم ^{یثبوا یثبوا} بعد از آن بر او نشاء
 لام محو جائز شد اخیل شد لفظا عمل کرد و معنای عمل کرد
 که لفظا عمل کرد از آخر فعل مضارع یثبوا لام بر انصت و مجزوم
 سامت که معنای عمل کرد معنای فعل مضارع مثبت و مشترک
 بود بین الحار و الا استقبال منزهه مقبره ویران نقل کرد
 بسوا ماضی و در ماضی مع محمد کرد لم یثبوا لم یثبوا شد

و او واقع شد میان مضمون و خبر تحقیق و او
لم یثبت لم یثبت قبل از حوالا م مجزایه و اصل یثبت تثبیت
بود است بعد از بر اولش لام مجزایه و اصل شد لفظا عمل
نم کرد و معنای عمل کرد اما لفظا عمل نه کرد از امر فعل مضارع نون
جمع مؤنث را نه از حرکت و مجزوم نه ساقی اما از حرکت بودن و
نون جمع مؤنث کو او جمع مذکر که و ای ساقی می شود و اصل
صاقط این حرکت این نون ثابیت می شود و صاقط می
شود بهر حال اما معنای عمل کرد معنای فعل مضارع مثبت و مشترک
بود بین الحال و الاستقبال و منزه و غیره و نقل کرد بوی ماضی
ماضی هم مجرد لم یثبت لم یثبت شد

لم یثبت قبل از حوالا م مجزایه و اصل تثبیت بود است بعد از
بر اولش لام مجزایه و اصل شد لفظا عمل کرد و معنای عمل
کرد از امر فعل مضارع نون عبرت از حرکت و مجزوم ساقی
اما معنای عمل کرد آه لم یثبت شد

و او واقع شد میان مضمون و خبر تحقیق و او

خندق کردیم شبی شد

مجهول لم یُشِبْ لم یُشِبْ می آید بابیه تور لم یُشِبْ را خاستیم بهر
 مجهول سبزه لم یُشِبْ با صلا شدیم یوشب شد فاعیل امر را
 فتح کردیم یوشب شد و حرف مضارع را هم کردیم یوشب
 بعد از آن بر او نشاء لام ججایه حاصل شد فاعل امر در مضارع
 هم عمل کرده لغظا عمل کرده از آخر فعل مضارع مفرد مرتبه از جهت
 و مجزوم سماعا که معنی عمل مضارع فعل مضارع یوشب و مشتق
 بود بین الحال و الاستقبال در مضارع مضارع ویران نقل کردیم و
 مضارع و در مضارع هم جمع کردیم یوشب شد صرف اولم یوشب
 لم یوشب لم یوشبوا لم یوشب لم یوشب لم یوشبن لم یوشبن
 لم یوشبوا لم یوشبوا لم یوشبوا لم یوشبوا لم یوشبوا لم یوشبوا

لم یوشب لم یوشب

لا یُشِبْ قبل از دخول لا یعنی در اصل یوشب بود سه و او
 واقع شد صانه حرف مضارع و کره تحقیقی بستر او را
 ضرا کردیم یوشب شد بعد از آن بر او نشاء لام ججایه حاصل شد
 فاعل امر در مضارع هم عمل کرده از آخر فعل مضارع مفرد مرتبه از جهت
 مضارع و در مضارع هم جمع کردیم یوشب شد صرف اولم یوشب
 لم یوشب لم یوشبوا لم یوشب لم یوشب لم یوشبن لم یوشبن
 لم یوشبوا لم یوشبوا لم یوشبوا لم یوشبوا لم یوشبوا لم یوشبوا

مضایع مثبت و مشترک بود بین الحال و الاستقبال
منزه معبر و برانقل کرد بین وای استقبال و در استقبال
هم نمی کرد لایشب شد ضرف او لایشب لایشب لایشب
لایشب لایشب لایشب لایشب لایشب لایشب لایشب
لایشب لایشب لایشب لایشب لایشب لایشب شد

لایشب لایشب لایشب لایشب لایشب قبل از حوالا انقی
اصل شیب شیب شیب شیب شیب شیب شیب شیب
میان ضرف مضارع و کسر تحقیقی بود و از اخذ کردیم
یش شد بعد از بر او لایشب لایشب لایشب لایشب لایشب
عمل کرد اما لفظا عمل نه کرد اما از فعل مضارع مفرد صریحا
نه انداخت و مجزوم نه ساخت از جهت بودن وای لایشب غیر عامل
اما مضارع عمل در مضارع فعل مضارع مثبت و مشترک بود بین الحال
و الاستقبال منزه معبر و برانقل کرد بین وای استقبال و در استقبال
هم نمی کرد لایشب لایشب لایشب لایشب لایشب لایشب شد

لایشب لایشب لایشب لایشب لایشب قبل از حوالا انقی در اصل می شود
بود و او واقع شد میان ضرف مضارع و کسر تحقیقی بود
و او اخذ کردیم می شود بعد از بر او لایشب لایشب لایشب لایشب

مجهول لم یُشِبْ لم یُثَبِّحْ می آید باین صورت که لم یُثَبِّحْ را خاستیم بهر
 مجهول سببیم و او را با صلاحت کردیم یوشب شد ما قبل آخر را
 فتح کردیم یوشب شد و حرف مضاعف را هم کردیم یوشب
 بعد از آن بر او نشاء لام مجزایه حاصل شد لفظا عمل کرد و مضای
 هم عمل کرد و لفظا عمل کرد از آخر فعل مضای میفرود مرتبه از آخر
 و مجزوم ساعدی که معنی عمل مضای فعل مضای یوشب و مشتق
 بود بین الحال و الاستقبال در مذهب معبر ویران نقل کرد پس
 صافی و در مضای هم جمع کرد لم یوشب شد صرف او لم یوشب
 لم یوشب لم یوشبوا لم یوشب لم یوشب لم یوشب لم یوشب
 لم یوشبوا لم یوشبوا لم یوشبوا لم یوشبوا لم یوشبوا لم یوشبوا
 لم یوشبوا لم یوشبوا لم یوشبوا لم یوشبوا لم یوشبوا لم یوشبوا

لم یوشبوا

لا یُشَبُّ قبل از دخول لا یعنی در اصل یوشب بود پس و او
 واقع شد میان حرف مضای که و کر و تحقیقی پس و او را
 ضرف کردیم یوشب شد بعد از آن بر او نشاء لام مجزایه حاصل شد
 لفظا عمل کرد و مضای عمل کرد و لفظا عمل کرد از آخر فعل
 مضای میفرود مرتبه از آخر و در مذهب معبر ویران نقل کرد پس
 بودن و ای لا یعنی غیر عامل که معنی عمل کرد معنی فعل مضای

مضایع مثبت و مشترک بود بین الحال و الاستقبال
منزه معبر و برانقل کرد بین وای استقبال و در استقبال
هم نمی کرد لایشب لایشب شب ضری او لایشب لایشب لایشب
لاشرب لایشب لایشب لایشب لایشب لایشب لایشب
لاشرب لایشب لایشب لایشب لایشب لایشب لایشب

لاشرب لایشب لایشب لایشب لایشب لایشب لایشب
اصلیشبیشبیشبیشبیشبیشبیشبیشبیشبیشب
میان حرف مضایع و کسر تحقیقی بین و او اخذ کردیم
یشبیشبیشبیشبیشبیشبیشبیشبیشبیشب
عمل کرد اکلفظا عمل کرد از آخر فعل مضایع مفرد صرفه را
نه انداخت و مجزوم نه ساحت از جهت بودن وای لاغنی غیر عامل
اکامضای عمل در مضایع فعل مضایع مثبت و مشترک بود بین الحال
و الاستقبال منزه معبر و برانقل کرد بین وای استقبال و در استقبال
هم نمی کرد لایشب لایشب لایشب لایشب لایشب لایشب

لاشرب لایشب لایشب لایشب لایشب لایشب لایشب
بود و او واقع شرمیان حرف مضایع و کسر تحقیقی بین
و او اخذ کردیم یثرب یثرب یثرب یثرب یثرب یثرب

شد لفظاً عمل نه کرد مضارع عمل کرد اما لفظاً مجازاً از آن صرف فعل
مضارع یعنی نوون احمر بر آن نه انداخته و مجزوم نه ساخته از جهت بودن
وای لا نفعی غیر عامل اما مضارع عمل کرد و مضارع فعل مضارع مثبت
و مشترک بود بین الحار و الاستقبال در مضارع مضارع و بر آن نقل
کرد و بای استقبال و در استقبالی هم نقلی کرد لا یشون لا تیشون شد
لا تیشون لا یشون قبل از دخول الانفعی در اصل یوشین توشین بودند
و او واقع شد میان صرف مضارع است و کسر و تحقیقی بدو
فعلی کردیم تیشین شد بعد از آن بر اولی لا نفعی و اصل سر لفظاً
عمل کرد از آن صرف فعل مضارع یعنی نوون احمر بر آن نه انداخته و مجزوم نه
ساخته از جهت بودن وای لا نفعی غیر عامل اما مضارع عمل کرد
آه هم نقلی کرد لا یشین لا تیشین شد

مجهول لا یشب لا یوشب می آید باینه تور که لا یشب را حاسم نه
مجهول سازیم در اصل نه کردیم یوشب شد قبل از امر افتح کردیم
یوشب و صرف مضارع را فهم کردیم یوشب شد بعد از آن بر
اولی لا نفعی و اصل سر لفظاً عمل نه کرد و مضارع عمل کرد اما لفظاً
عمل نه کرد از آن صرف فعل مضارع یعنی نوون احمر بر آن نه انداخته و مجزوم نه
ساخته از جهت بودن اما مضارع عمل کرد و مضارع فعل مضارع

مضارع آه معنی سرد لا یوشب ضروا ولا یوشب لا یوشبان
لا یوشبون لا توشب لا توشبان لا یوشبن لا توشبان لا
لا توشبون لا یوشبن لا توشبان لا توشبن لا اوشب لا توشب

از و شب شب از شب که فعل مضارع محاط معلوم است
خواستم که از وی امر بی لام مدغم بود و عمل اول آنکه نظر باین
کلمه کردیم دیدم که آخر کلمه صیغه ساکن کردیم شب شد عمل دوم
آنکه تا که حرف مضارع است ویرانند ضمیم نظیر بضم اش کردیم دیدم
صیغه اش از باب افعل یفعلنی نظیر نمایدی حرف مضارع شد کردیم
کردیم که مایه حرف مضارع است متحرک بس و امر تمام شد
شب شب شب شبی شبی در اصل ادیب ادیب او شب او
ادیبی شد و او ساکن فاقبل مکسر و او ایچ
حرکت فاقبل بیا قلب کردیم ایب ایب ایب ایب
ایبی ایب شد و الا اربع کساست شد از جهت
که شمار دان و ایا آن اربع کساست را پس
یا احدى که دیم شب شب شبی شبی شبی شبی

از همز مستفی شیم از چهار مابعد و ای صاخر شد شب
شب شبوا شبی شب او شب شد

از و شب شب از شب که فعل مضارع عایب معلوم است
صاخریم صوات که ام باللام میگذرد بعد از اول بعد از با و در اول لام
ام مکتوره جاری بر او فعل مضارع نظر با ضرب کردیم
دیدم که از ضمه صاخریم سالده از لیم شب شریف او
شب شب شب شب شب شب شب شب شب شب شب شب
شب شب شب شب شب شب شب شب شب شب شب شب
مکتوره جاری بر اهل یوشب یوشب یوشب یوشب یوشب
بود است و او واقع شد میانه حرف مضارع و کسر و تحقیق
و او سر قزن کردیم شب شد بوزن بر او که لام ام مکتوره جاری
و حیل شد لفظا عمل کرد و معنا هم کرد اما لفظا عمل کرد از اف
فعل مضارع مفعول صریح را از حیت و مجرور صحت اما معنا عمل کرد
معنا فعل مضارع مثبت و مشترک بود بین الحال و الاستقبال و
مذموم مقیر و بر حامل کرد بر و ای نشاء و در انشاء هم ام
کرد شب شب شب شب شب شب شب شب شب شب شب

نیشا نشا قبل از دصول لام هر مکسور و جایزه در اصل یو ثبات
نیشا یو ثبات و او واقع شد میان حرف مفارقه و کسر تحقیقی
بعد و او حذف کردیم نیشا نشا شد بعد از آن بر اول نشا لام هر
مکسور و جایزه و اصل شد لفظا عمل کرد و مفعا عمل کرد لفظا عمل کرد
از آخر فعل مضارع منون اعراب بر انزهت و مجزوم صحت ایا مفعا
کرد آه هم امر کرد نیشا نشا شد

نیشا قبل از دصول لام هر مکسور و جایزه در اصل یو ثبات بود و او
نیشا میان حرف مفارقه و کسر تحقیقی بعد و او حذف کردیم نیشا
شد بعد از آن بر اول نشا لام هر مکسور و جایزه و اصل شد لفظا عمل کرد
از آخر فعل مضارع منون جمع مؤنث نه اعراب از صحت و مجزوم نه ساد
اجزیه نبود و ای نون جمع مؤنث کو و جمع مذکر که و ای ثبات می
شود صاقطانی این صوتیه این نون ثبات می شود صاقطانی نشو
بهر حال ایا مفعا عمل کرد آه هم امر کرد نیشا شد

مجهول نیشا نشا می آید باین تو که نیشا بر فاعل که مجهول
سایر را و باصل کردیم نیشا شد قبل از امر افتح کردیم نیشا شد
و حرف مضارع ضم کردیم نیشا شد بعد از آن بر اول نشا لام هر
مکسور و جایزه و اصل شد لفظا عمل کرد و مفعا عمل کرد ایا لفظا
45

کرد از آخر فعل مضارع مفرد صریح برانند و مجزوم ساخته اگاه معنا
عمل کرد مضارع فعل مضارع مثبت و مشترک بود بین الحال و الاستقبال
در مذهب معتبر و بر حاصل کرد بواسطه آنست و در آنست هم امر کرد
الین تقریم کردیم شش محاط بر شش غایب صرفاً و لتوشب
توشب لتوشبی توشب لتوشب لتوشب لتوشب لتوشب لتوشب لتوشب
لیوشب لیوشب لیوشب لاوشب لتوشب شد

لتوشب لتوشب لیوشب لاوشب لتوشب قبل از دخول
امام و کس و چایم در حال توشب توشب توشب او شب توشب
بعد از آن بر او نشاء لام امر مکسوره چایم داخل شد لفظاً
عمل کرد و معنا هم عمل کرد و لفظاً عمل کرد از آخر فعل مضارع مفرد
برانند برانند و مجزوم ساخته اگاه معنا عمل کرد و معنا فعل
مضارع مثبت و مشترک بود بین الحال و الاستقبال در مذهب معتبر
بر حاصل کرد بواسطه آنست و در آنست هم امر کرد لتوشب لتوشب
لیوشب لاوشب لتوشب شد

تیشب اتکل کم سکر سون بر این صفت واحد مذکر محاکات معلوم
عمل امر باللام لتوشب اتکل کم سکر سون بر این صفت واحد محاط
نحوه فعل امر باللام

تَنْتَبِهُوا بِرُؤُوسِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

لا تشب قبل از دورا لافقی در اصل نوشتب بدست و او واقع شد نه حرف
مضاحکت و کبره تحقیر شد معجزه بر اول شد لافقی در اصل شد

لفظاً عمل کرد و معنای عمل کرد ال لفظاً عمل کرد از آن حرف فعل مضارع می افتد و کسره

بود بین الحاد الاستقید و مذهب مقبر و بر ان نقل کرد بسوی انست
و انست هم نعم کرد لاشش شش صدف لاشش لاشش لاشش

[illegible][illegible]

بجور ان بلوان لا نفحان ريم دحلش لفظا عمل كرد و معنای كرد معنی می نمود
مذریع و احدی از محاط و احدی از مذریع و احدی از محاط و احدی از مذریع

۸۷ و امر مؤمنان عباد

هم نهی کرد لا تشب لا تشبوا لا تشبوا لا تشبوا لا تشبوا لا تشبوا
 لا تشب لا تشب قبل از ده صولاً نهی جاریست در اصل نوشتن نوشتن
 بود که با دو واقع شد میان حرف مضارع و کسره و تحقیق
 و او خنود کردیم تشب تشب شرعوزان بر اولش لا نهی جاریست
 حیل شد لفظ عمل کرد و معنای عمل کرد از آفر فعل مضارع اما لفظ
 نون جمع مؤنث محاطات و نون جمع مؤنث عالمین از صحت و مجزوم
 ساهدا اما معنای عمل کرد معنای فعل مضارع مثبت آه هم نهی کرد لا تشب
 لا تشب شد مجهول لا تشب لا تشب می آید باینکه تکرار تشب را
 صواب است که مجهول را ساینم را د باصل کردیم نوشتن شد قبل از ص
 کردیم نوشتن شد و حرف مضارع را فریم کردیم نوشتن شد بعد از آن
 بر اولش لا نهی جاریست حیل شد لفظ عمل کرد و معنای عمل کرد اما لفظ
 کرد از آفر فعل مضارع منفرد و کسره از اندست و مجزوم ساهدا اما معنای
 عمل کرد معنای فعل مضارع مثبت و مشترک بود بین الحال و الاستقبال
 در مذهب معتز و برانقل کرد بسوی انت او در انت هم نهی کرد
 لا تشب تشب صرف اول لا تشب لا تشب لا تشبوا لا تشبوا لا تشبوا
 لا تشبوا لا تشبوا لا تشبوا لا تشبوا لا تشبوا لا تشبوا لا تشبوا
 لا تشبوا لا تشبوا لا تشبوا لا تشبوا لا تشبوا لا تشبوا لا تشبوا

مژ شب اسم زمان و اسم مکان موشب موشبان موشب شد
 مِشَب اسم الت میثاب مِشَاب مِشَابان موشب شد مِشَاب و اصل
 موشب و او واقع ساکنه ماقبل خو مگسور و از یکن حرکت ماقبل
 بیاق قلب کردیم مِشَاب شد مثلبان در اصل موشبان و اوساک
 ماقبل مگسور و از یکن حرکت ماقبل بیاق قلب کردیم مِشَابان شد
 و شب اسم تفضیل و شب و شبان او شبون و شب و شبان و شبان
 و کذا یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر
 یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر
 و یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر
 مفعول لم یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر
 لا یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر
 اسم تفضیل یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر
 یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر
 جمول یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر
 ماقبل آخر الکر کردیم یسر و یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر
 و یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر یسر

[illegible]

[illegible]

لم تيسر لم تيسر شد لم ييسر لم تيسر قبل از دخول لام جبر جاعل
 در اصل تيسر ييسر مشربو بعد از ان براوش لام جايده اصل
 شد لفظ عمل نکرد و مضارع عمل کرد اما لفظا عمل نکرد از آخر فعل مضارع
 نون جمع مؤنث عايبك و جمع مؤنث محاط بك نون مرا از دست
 و مجرم نساعتا كه مضارع عمل کرد مضارع فعل مضارع آه هم جبر کرد
 لم تيسر لم ييسر شد مجهول لم ييسر لم يوسر می آید بآيت نور
 لم ييسر اخاسم لم مجهول سازيم را در باهلا شوا کردیم تيسر شد
 كه قبل آخر لکسر فتح کردیم تيسر شد و صرف مضارع اضم
 کردیم تيسر نشريای ساکن ماقبل نشي مضموم یا او و ساقم
 يوسر شد بعد از ان براوش لام جبر جايده اصل شد لفظا عمل
 و مضارع عمل کرد اما لفظا عمل کرد از آخر فعل مضارع نون مرا از دست
 و مجرم نساعتا كه مضارع عمل کرد مضارع آه سوای ماضی و دماضي
 هم جبر کرد لم يوسر شد ضرف او لم يوسر لم يوسر لم يوسر
 لم توسر لم توسر لم يوسر لم توسر لم توسر لم توسر
 لم توسر لم توسر لم يوسر لم توسر لم توسر لم توسر

نمی یغنی لایسیر قبل از دخول الا نغی در اصل یسیر بود
زان بر او لا نغی د اصل شد لفظا عمل نکرد و معنای عمل کرد
لفظا عمل نکرد از آخر فعل مضارع مفرد حرکت از نه انحراف و مجزوم
نه صاحب اما معنای عمل کرد معنای فعل مضارع مثبت و مشتق بود
بین الحال و الاستقبال در مذهب معتزله نیز نقل کرده و ای استقبال
و استقبال اعم نغی کرد لایسیر شد صرف اول لایسیر لایسیر الا
یسیر و لا لا تیسیر لایسیر لایسیر لایسیر لایسیر و لا تیسیر
لا تیسیر لایسیر لایسیر لایسیر

مجهول لایسیر لایسیر می آید باین نحو که لایسیر اغاتیم که مجهول
سازیم را سه باصلتی کردیم یسیر شد ماقبل آخر افتح کردیم
یسیر شد و حزن مضارع را هم کردیم یسیر شد بای ساءت ماقبل
ش مضموم یا ابیاجن حرکت ماقبل بر او قلب کردیم یوسر
ش بعد از آن بر او لا نغی د اصل شد لفظا عمل نکرد و معنای عمل کرد
اما لفظا عمل نکرد از آخر فعل مضارع حرکت از نه انحراف و مجزوم
نه ساءت از جهت بودن و ای لا نغی غیر عامل اما معنای عمل کرد

آه مفای فعل مضارع مثبت و مشتق بود بین الی و الاستعجاب
در مذهب معتبر و برانقل بوی استقبال و در استقبال و در مذهب
هم نمی کرد لا یوسر شد ضرف او لا یوسر لا یوسر لا یوسر و لا یوسر
لا یوسر لا یوسر و لا یوسر لا یوسر لا یوسر و لا یوسر لا یوسر
لا یوسر لا یوسر و لا یوسر لا یوسر

از یسر پیس از تیسر که فعل مضارع محاط معلوم سه طو استم که
از زوای امر بی لام مکسر بود و عمل اول آنکه نظر با آخر کلمه کردیم دیدیم که
آخر کلمه صاحب ساکن کردیم تیسر شد و عمل دوم آنکه تا که صرف
مضارع است و بر انداختیم نظر بصیغه اش کردیم صیغه اش از باب افعال
یفعلی فی نظر بمایل صیغه مضارع کردیم دیدیم که بایلی صرف مضارع
ساکن ابتدا بساکن متغیر شد نظر بعین باب کردیم دیدیم که عین
باب غیر ضم بود و اول شد همز مکسوره دادیم ایسر شد صرف
او ایسر ایسر ایسر و ایسری ایسر ایسر شد

لیسیر امر کردیم از سر بسیار تیسر که فعل مضارع معنای معلوم
 شد خواستیم که اوزی ام بلا م مگریم بعمل اول بعد از با و درن لام
 امر مکتوبه جاییم بر اول فعل مضارع نظیر با آخر کلمه کردیم دیدم که
 آخر کلمه صاحب ساکن کردیم لیسیر شد ضرف او لیسیر لیسیر لیسیر و
 لیسیر لیسیر ^{لا لیسیر} تیسر مجهول لیسیر لیسیر لیسیر می آید
 بابیه نو که لیسیر را خواستیم مجهول سازیم را د باصلت کردیم
 تیسر شد ما قبل آخر کلمه کردیم تیسر شد و ضرف مضارع را ضم
 کردیم تیسر شد یای ساکنه ما قبلت مضموم یا ایجنس ما قبل
 بو او قلب کردیم لیو تیسر شد ضرف او لیو تیسر لیو تیسر لیو
 بعد از آن بر اول شد لام امر مکتوبه جاییم داخل شد لفظا عمل
 کرد و مضارع عمل کرد اما لفظا عمل کرد از آخر فعل مضارع مضر
 صلت از اندهت و مجزوم صاحب اما معنای عمل کرد معنای
 فعل مضارع مشت و مشت را بود بین الحال و استقبال در
 منزعب معتبر و یا نقل کرد بخواهی اند و داشت هم امر
 در لیو تیسر شد ضرف او لیو تیسر لیو تیسر لیو تیسر

لکین تقدیم کردیم شش محال بر شش حایب لتوسر شد صرف

اولتوسر لتوسر لتوسر والتوسر لتوسر لتوسر لتوسر لتوسر
لیوسر و لیوسر لتوسر لتوسر لتوسر لتوسر لتوسر

لتوسر لتوسر والتوسر لتوسر لتوسر لتوسر لتوسر

قبل از وصول لام امر مکس و جاییکه در اصل توستون

توسر توستون یوسر یوسر توستون یوسر توستون

بر دل نشانی لام امر مکس در جای که اصل شد لفظا عمل کرد و معنای عمل کرد

اگر لفظا عمل کرد و آخر فعل مضارع تشنه مزکر حایب جمع مزکر حایب

واضوئش محاسب تشنه مؤنث حایب تشنه مزکر حایب جمع مزکر

حایب تشنه مؤنث حایب تشنه نون از ده و مجروح ساحتها

عمل کرد معنای فعل مضارع او بوی ایش و در انت مع امر کرد

لتوسر لتوسر والتوسر لتوسر لتوسر لتوسر لتوسر

لاتیسر تهی لاتیسر قبل از وصول آنهی حایب در اصل تیسر بود

بعد از آن بر دل نشانی آنهی حایب در اصل شد لفظا عمل کرد و معنای عمل کرد

اگر لفظا عمل کرد از آخر فعل مضارع مفرد مکس از ده و مجروح

سامت الی مضاف عمل کرد معنای فعل مضارع مثبت و مشترک بود
 بین الحال و الاستقبال و مضرب مقبر در نقل کرد سبوی و انشجار
 استقبال و در استقبال معنای کوه را که معنای عمل کرد معنای فعل مضارع
 مثبت و مشترک بود بین الحال و الاستقبال و مضرب مقبر در
 نقل کرد سبوی استقبال و در استقبال معنای کوه را که معنای عمل کرد
 لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر
 لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر
 محمول لا تیسر لا تیسر می آید باین تور که لا تیسر خواستم که مجبور
 سازیم رد باصل شد کردیم تیسر شد که قبل از اضمح کزیم تیسر شد
 و حرف مضارع اضم کزیم تیسر شد تیا ی ساکن که قبل از مضوم
 یازمجه حرکت که قبل یوا قلب کردیم تیسر شد بعد از ان برداشت
 لا نفی جانی بعد اصل لفظا عمل کرد و مضاف عمل کرد که لفظا عمل
 کرد از اضم فعل مضارع معنای کوه را که لا تیسر لا تیسر لا
 تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا
 تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر
 یوسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر لا تیسر

ایستادن این او نیاسین برای صفت و امر مذکر عایب به معلوم فعل امر بلام
یستادن این او نیاسین برای صفت و امر مذکر عایب به معلوم فعل امر بلام
مذکر عایب فعل امر بلام لا یوسر یکل کم او نش اوین او نیلسن اول برای صفت
و امر مذکر مخاطب مجهول فعل امر بلام لا یسرا نش اوین او نیم سین برای
صفت و امر مذکر مخاطب معلوم فعل نهی حاضر

لا توسر نش اوین او نیلم سین برای صفت و امر مذکر مخاطب مجهول فعل
نهی حاضر میسر او نش ایون ایونای ترخان اورن یاسه او نش اوین
ترخان واقع صفت و امر اسم زمان و اسم مکان

مینا او نش اوین او نیای ترخان قرال صفت و امر اسم آل

میسر بیکر نش اوین او نیای برای صفت و امر مذکر ستم تفعلیل

الریث او نش

اسک
اولی

او نیو یاز مو پس یاز مو پس

باع بیع این مثال مثالت از برای اجوف این باس باع
 فعل ماضی بیع فعل مضارع بیضا مصدر و بیو و بیع می آید
 بمعنی فروخته و خریدن بایع اسم فاعل میبوع اسم مفعول و بیع
 محمد لا بیع نفی بع امر بولام بیع امر بالام لا تبع نهی حاضر بیع
 اسم زمان و اسم مکان مباع اسم الیه اباع اسم تفضیل باع در
 اصل بیع یای متحرک که قبلش مفتوح یا از جنس حرکت که قبل
 بالف قلب کردیم باع شد ضرفا و باع با عا باعت باعتا
 بعن بعث بعثا بعثم بعثی بعثما بعثت بعثت بعثا بعثا و اصل
 بیع یا یای متحرک که قبلش مفتوح یا از جنس حرکت که قبل
 بالف قلب کردیم باعتا شد بعث سه جا متحرک در عایات
 معلوم فعل ماضی و در عایات مجهول فعل ماضی و در جمیع مؤنث
 امر بولام اگر معلوم فعل ماضی باشد بعث و اصل بیعت یا یای متحرک
 که قبلش مفتوح یا از جنس حرکت که قبل بالف قلب کردیم باعتا
 شد اجتماع ساکنین شد میان الف و عین ساکنه ر ضرفا کردیم
 بعث شد بعد از الف فاعله فعله تبدیل کردیم بکسر از جهت

92

[illegible]

بائع اسم فاعل در اصل با یع بود سه یا واقع شد بعد از الفاز لید
 یا ر بهمة قلب کردیم بائع شد ضرفا او بائع بائعان بائعون
 بائعة بائعات بائعات بروزن فاعل فاعلان فاعلون فاعلا
 فاعلتان فاعلات شد مبيع اسم مفعول مبيع در اصل مبیع
 بود سه ضم به بر یا ثقیل ضمه یا را بر یا قبل شد دادیم بنا بر آنکه
 ما قبل وای حرکت طلبست تلفظ می شد اجتماع ساکنین شد
 میانه عریای دو او بسو را ضرف کردیم مبیع شد از مبیع سلا
 یا بر ما قبل وای حرکت کرد دادیم بعد از سل حرکت ما قبل مبیع
 شد مبیع مبیعان مبیعون مبیعت مبیعتان مبیعات
 بروزن مفعول مفعلان مفعلون مفعلت مفعلتان مفعلا
 لم یبیع جزم لم یبیع در اصل یبیع سه بر یای ثقیل سه ویا
 بر ما قبل شد دادیم بنا بر آنکه ما قبل وای حرکت طلبست یبیع بعد از مبر
 اول شد لم یبیع جزم واصل شد لفظا عمل کرد و مضارع عمل کرد
 اما لفظا عمل کرد از آخر فعل مضارع حرکت را انداخت و جزم

ساعت اجتماع ساکنین شهر و اقطاعها لشرمیانہ و یاجین

بیا رفقا کویریم لم یبغ شر من لم یبغ لم

مساحت اجتماع ساکنین شد میانہ عیا و عین بس و او ر ضرف کردیم
 یبغ شد اکا مفاعله کرد مفعای فعل مضارع مثبت و مشترک بود بین
 الحار و الاستقبال در غز هب معتبر ویران نقل کرد بسوی ماضی و در
 ماضی هم حکر کرد لم یبغ شد ضرفا اول لم یبغ لم یبع لم یبعوا
 لم تبع لم تبعوا لم یبعن لم تبع لم تبعوا لم تبعوا لم تبعوا
 لم تبعوا لم تبعوا لم تبعوا

[illegible]

لم تبع لم تبع لم ابع لم تبع ثم
 لم يبع لم تبع قبل از دخول لام مجزاییم در اصل یبع یبع یبع ابع
 یبع بود که بر یاء ثقیل که یا ابر یا قبلیم و اولیم بنا بر آنکه ما قبل
 وای حرکت طلب است یبع شد بعد از آن بر اولی لام مجزاییم در اصل
 شد لغظا عمل کرد و معنا عمل کرد اما لفظا عمل کرد از آن فعل مضارع
 مفرد حرکت را از حرکت و مجزوم ساخت تلفظا می باشد اجتماع ساکنه
 شد میان ت و دین بسبب اخفت کردیم لم یبع شد اما مضارع عمل کرد و مفرد
 فعل مضارع مثبت آه بسوی ماضی و ماضی هم مجزوم لم یبع لم تبع
 لم تبع لم ابع لم تبع ثم لم یبع لم تبع لم ابع لم تبع
 قبل از دخول لام مجزاییم در اصل یبعان تبعان تبعان تبعان
 بود بر یاء ثقیل که یا ابر یا قبلیم و اولیم بنا بر آنکه ما قبلیم و اولیم
 بود در حرکت بعد از آن بر اولی لام مجزاییم در اصل شد لفظا عمل کرد
 و معنا عمل کرد اما لفظا عمل کرد از آن فعل مضارع و آنرا ابر انداخت
 و مجزوم ساخت اما مضارع عمل کرد مضارع فعل مضارع مثبت آه بسوی
 ماضی و ماضی هم مجزوم لم یبع لم تبع لم ابع لم تبع

لم یبعوا قبل از دخول لام مجزاییم در اصل یبعون تبعون
که بر یاء ثقیل که بر ابراء قبل شد دادیم بنا بر آنکه ما قبل وای حرکت طلبت
تبعون تبعون بعد از آن بر اول شد لام مجزاییم در اصل شد لفظا
عمل کرد و معنی عمل کرد اما لفظا عمل کرد از آخر فعل مضارع نون جمع مذکر را
از حرکت و مجزوم ساخت اما معنی عمل کرد معنی فعل مضارع مثبت
آه سوای ماضی و در ماضی هم مجزوم شد لم یبعوا لم یبعوا شد

لم یبعوا قبل از دخول لام مجزاییم در اصل یبعون تبعون بود که بر یاء
ثقیل که بر ابراء قبل شد دادیم بنا بر آنکه ما قبل وای حرکت طلبت تبعون
بعد از آن بر اول شد لام مجزاییم در اصل شد لفظا عمل کرد و معنی عمل کرد اما لفظا
عمل کرد از آخر فعل مضارع مثبت نون اعراب بر از حرکت و مجزوم شد
اما معنی عمل کرد معنی مضارع مثبت آه سوای ماضی و در ماضی

هم مجزوم شد لم یبعوا لم یبعوا شد لم یبعون تبعون قبل از دخول
لام مجزاییم در اصل یبعون تبعون بود که بر یاء ثقیل که بر ابراء
قبل شد دادیم بنا بر آنکه ما قبل وای حرکت طلبت تبعون تبعون
بعد از آن بر اول شد لام مجزاییم در اصل شد لفظا عمل نکرد و معنی عمل نکرد
اما لفظا عمل نکرد از آخر فعل مضارع نون اعراب از حرکت و مجزوم شد

[illegible]

در بیان سببه حرکت منقول بالف قلب کدریم بیایع شد

لم یبیع لم تبع لم تبع لم تبع قبل از دخول لام مجردا
در اصل یبیع تبع بود حرکت یا بر ما قبلش دادیم بنا بر آنکه
با قبل وای حرکت طلب یبیع شد بعد از آن بر اولش لام
جدا کردیم حاصل شد لفظا عمل کرد و معنای عمل کرد اما لفظا عمل کرد
از آخر فعل مضارع مفرد حرکت را انداخت و مجزوم سامت تلفظا
در محال شد اجتماع ساکنین شد میانه الیومین بسا لفظا خذرا کردیم
لم یبیع شد اما معنای عمل کرد معنای فعل مضارع مثبت آه بسوا معنی
و در ماضی هم جدا کردیم لم یبیع لم تبع لم تبع لم تبع شد

لم یبای لم تبای لم تبای لم تبای قبل از دخول لام مجردا
تبعان تبعان تبعان یبعان یبعان یبعان یبعان یبعان یبعان
در بیان سببه حرکت منقول بالف قلب کدریم بیایع شد
دادیم بنا بر آنکه با قبل وای حرکت طلب یبیع شد بعد از آن بر اول
ش لام جدا کردیم حاصل شد لفظا عمل کرد و معنای عمل کرد اما لفظا عمل کرد
از آخر فعل مضارع ثنوی اعرب را انداخت و مجزوم سامت اجتماع ساکنین
شد میانه الیومین بسا لفظا خذرا کردیم بیایع شد اما معنای
عمل کرد معنای فعل مضارع مثبت آه بسوا معنی و در ماضی هم
جدا کردیم لم یبای لم تبای لم تبای لم تبای شد

لم یبا عوا لم یبا عوا قبل از دخول لام حمر جاویم در اصل یبوعوت تبیعون
بود در صکت یار بر کقبل شد دادیم بر آنکه کقبل وای صکت طلب یار
بمناسبت صکت مفعولم بالی قلب ویم یبایعون تبایعون نشر بعد از
بر اول لام حمر جاویم داصل شد لفظا عمل کرد و معنا عمل کرد که لفظا
عمل کرد از آخر فعل مضارع نون اعرب بر انداخت و مجزوم ساخت که ا و معنا
عمل کرد مضای فعل مضارع مثبت آه بسوای ماضی و در ها جمع محو کرد
لم یبا عوا لم یبا عوا نشر لم یبعن لم تبعن قبل از دخول لام حمر

در اصل یبعن تبعن بود در صکت یار بر کقبل شد دادیم کقبل وای
صکت طلب تلفظا محال نشر اجتماع سکین میانه یا و حید بسو یار
ضرفا کردیم یبعن تبعن شد که بعد از آن بر اول لام حمر جاویم
داصل شد لفظا عمل کرد و معنا عمل کرد که لفظا عمل کرد از آخر فعل مضارع
نون جمع مؤنث بر مجزوم ساخت از جهت بودن وای نون
جمع مؤنث کو او جمع مکرر کمرای ثابت می شود ساقطانی شود بهر حال
ایه چون این نون ثابت می شود ساقطانی شود بهر حال که ا و
که مضای فعل مضارع مثبت آه بسوای ماضی و در ها ماضی

هم مجزئ لم یبعن لم تبعن شد لا یبع نفی لا یبیع قبل
 از دخول الانفی جائز در اصل یبیع بود که بر یا نقیل کر یا را
 بر یا قبلش دادیم بنا بر آنکه ما قبل وای حرکت طلبه یبیع شد ضرف او بعد از آن
 بر او که لا نفی داخل شد لفظا عمل کرده و مضاعف کرد اما لفظا عمل نکرده
 از آخر فعل مضارع حرکت زنه انداخته و مجزئ نه ساخت از جهت بودن
 وای لا نفی غیر عامله اما مضاعف کرد مضاعف فعل مضارع مثبت آه
 بعد از استقبال و در استقبال هم نفی کرد لا یبیع شد ضرف او لا یبیع لا
 یبیعان لا یبعون لا تبیع لا تبیعان لا یبعن لا تبیع لا تبیعان لا
 تبیعون لا تبیعین لا تبیعان لا تبعن لا ابیع لا تبیع شد بر وزن لا یفعل
 مجهول لا یبیع لا یباع می آید باین تور که لا یبیع از خواستم
 مجزئ سایر هم زد با قبلش کردیم یبیع مجزئ ما قبل آخر فتح
 کردیم یبیع شد و ضرف مضارع را هم کردیم یبیع شد حرکت
 یا بر یا قبلش دادیم بنا بر آنکه ما قبل وای حرکت طلبه یا یا بنابه
 حرکت منقول بالغ طلب کردیم یباع شد بعد از آن بر او را
 لا نفی جائز در اصل شد لفظا عمل کرده و مضاعف کرد

ا کالفاظ عمل نکرد از آخر فعل مضارع حرکت را انداخته و مجزوم
 فاعل از جهت بودن وای لا تنفی غیر عامل را که فاعل کرد
 از آخر فعل مضارع مثبت آه بسوای استقبال و در استقبال در
 مذهب مقرر نمی کرد لا یتباع منک ضرف اول یتباع لا یتبعان
 لا یتبعون لا یتباع لا یتبعان لا یتبعن لا یتباع لا یتبعان لا یتبعون
 لا یتبعین لا یتبعان لا یتبعن لا یتباع شد بر وزن لا تنفعل
 ایلی جمع مؤنثه معلومه مجهولنده تلفظ محال شد یا حذف بوله
 از یتبع یتبع که فعل مضارع محاطب معلومه است و استم
 امری لا یتبع بر و عمل اول آنکه نظر با خبری کردیم کردیم دیدیم
 آخر کلمه صیغه ساکنین کردیم یتبع شد اجتماع ساکنین شد صیغه
 یا و عین بسا یا ضرف کردیم تبع شد و عمل دوم آنکه تا کم ضرف
 مضارع عین ویرا انداختیم نظر بر ایلی ضرف مضارع عین کردیم
 دیدیم که ایلی ضرف مضارع عین متحرک بر اسم تمام شد بعه شد
 ضرف بع بیضا بیعوا یعنی بیعوا بع شد

بع در اصل ابیغ بود که بر یا ثقیل کسریا بر و قبل شد
دویم بنابر آنکه مایل و حرکت طلب است ابیغ شد اجتماع سائرین
شد میانه یا وین بس یا اضرای کردیم ابیغ شد از همزه مستفی
شدیم از جهت بودن مایل و بعد وای متحرک که بع شد

بیعد در اصل ابیغ کسریا بر یا ثقیل کسریا بر و قبل دادیم
بنابر آنکه مایل و حرکت طلب است ابیغ شد از همزه مستفی
شدیم از جهت بودن مایل و بعد وای متحرک بیعد شد

بیعد در اصل ابیغ کسریا بر یا ثقیل کسریا بر و قبل شد
دادیم مایل و حرکت طلب است ابیغ شد از همزه مستفی شدیم
از جهت بودن مایل و بعد وای متحرک بیعد شد
کسریا بر یا ثقیل کسریا بر و قبل شد دویم بنابر آنکه مایل و حرکت
طلب است ابیغ شد از همزه مستفی شدیم از جهت بودن
مایل و بعد وای متحرک بیعد شد
ابیغ شد کسریا بر یا ثقیل کسریا بر و قبل شد دویم

بنا بر آنکه قیل و ای حرکت طلب بر ابعانکه از معز مستغنی
 شدیم از جرته بودن که بعد و ای متحرک ابعانکه
 بعن در اصل ابعن کسره بریای ثقیل کسره یار بر قیل نه
 دادیم که قیل و ای حرکت طلب بر اجتماع سکینا میانۀ یا و عین
 سنا یا را ضرفا کردیم ابعن سنا از معز مستغنی شدیم از جرته
 بودن که بعد و ای حرکت بعن شد لیبع امر کردیم
 از باع یبع از تبع که فعل مضارع عایب معلوم است ضواسم کم
 از و ای امر بلام مکسر بع اول بعد از باور دالام امر مسکوره جاریم
 بر اول فعل مضارع نظر باضرفه کردیم دیدیم که آخر کلمه صاحب
 کاین کردیم لیبع لیبع لیسعوا لتبع لتبع لیسع لیسع لایع
 تبع شد لیبع لتبع لایع لتبع قبل و ضرف لام امر مسکوره
 جاریم در اصل تبع تبع ابع تبع بع کسره بریای ثقیل کسره یار
 بر قیل نه دادیم بنا بر آنکه قیل و ای حرکت یبع شد ضرف او
 بعد از آن بر اول نشی لام امر مسکوره جاریم داخل شد لفظا عمل کرد

و مضاف عمل کرد اگالفاظا عمل کرد از آن فعل مضارع مضاف به مفعول آنند
 و مجزوم ساجده یسبع شد اجتماع ساکنین میانه یا و عین پس
 یا از حذف کردیم یسبع شد اگالفاظا عمل کرد مضای فعل مضارع
 مثبت آه بوی آتش و در آتش و هم امر کرد یسبع تبع
 لایع یسبع شد یسبع قبل از دخول لام امر مکرر
 جاریه در اصل فعل یسبع بود که کسر بر پای ثقیل کسر
 یا بر و قبلش دایم بنا بر آنکه قبل و ای حرکت طلب یسبع
 شد اجتماع ساکنین میانه یا و عین پس یا از حذف کردیم
 بعد از آن بر و نشاء لام امر مکرر جاریه در اصل شد لفظا عمل کرد
 مضای عمل کرد اگالفاظا عمل کرد از آن فعل مضارع مضاف به مفعول آنند
 و مجزوم و مجزوم تسامع از صیغه بودن که بعد از ی نون جمع
 کواد جمع مؤنث منکر آه بوی آتش و در آتش و هم امر کرد
 یسبع شد

شد لفظا عمل نه کرد و مضاعف عمل کرد اما لفظا عمل نه کرد از آخر فعل
 مضارع نون جمع مؤنث زانه انداخت و مجزوم نساخت اجزا
 بودن مابعد و ای نون جمع مؤنث کو و جمع مذکر آه اما مضاعف
 عمل کرد از آخر فعل مضارع آه هم امر کرد لیکن استعین شد
 لا تتبع نهی حاضر لا تتبع قبل از دخول الایهی جاریه در اصل تبع
 بود که کس و بیای ثقیل کس و بیای ریه قبل از او و بیای ریه
 صریح طلبه تبع شد بعد از آن دخول الایهی جاریه داخل
 شد لفظا عمل کرد و مضاعف عمل کرد اما لفظا عمل کرد از آخر فعل مضارع
 حرکت انداخت و مجزوم نساخت اما مضاعف تلغظا محال شد
 جماع ساکنین شد میان یاء و عین پس یا حذف کردیم لا تتبع
 شد اما مضاعف عمل کرد آه بوالی انت او در انتا هم نهی کرد لا تتبع
 شد فرق اول لا تتبع لا تتبعوا لا تتبعی لا تتبعی لا تتبعی
 لا تتبع لا یبیا لا یبیا لا یبیا لا یبیا لا یبیا لا یبیا لا یبیا
 لا یبیا لا یبیا لا یبیا لا یبیا لا یبیا لا یبیا لا یبیا لا یبیا
 مجهول سازیم رد باصلش کردیم تبع بود

ما قبل از رفع کردیم تبع و صرف مضارع ضم کردیم یا را بمناسبت
صرف منقول به بالن قلب کردیم تباع بعد از آن بدو لفظ
لا نهی جایزیم داصل شد لفظا محمل کرد و معنا محمل کرد اول لفظا از
آخر حرکت را اندر ص و مجزوم صاحب اجتماع ساکنین میانه لفظ
و عین به لفظ از خلق کردیم لا تبع شرف و اول لا تبع الایا
لا تباعوا الایا لا تبعا لا تبع لا تبع لا تباعوا الایا لا تباعوا
لا تباعوا الایا لا تبعا لا تبعا لا تبعا لا تبعا
مبیع اسم زمان و اسم مکان مبیع در اصل مبیع بود
که برای کسر بار بر قبلیش دادیم بنا بر آنکه حرکت طلب
مبیع شد مبیعان در اصل مبیعان بود که کسر برای ثقیل کسر
بار بر قبلیش دادیم بنا بر آنکه کابل و ای حرکت طلب مبیعان
شد مبائع در اصل مبائع بود که یای و اوقع شد بعد از الف
زاید یا را بهر تبدیل کردیم مبائع شد مبایع اسم آل
مبایع در اصل مبیع بود که حرکت را بر قبلیش دادیم بنا بر آنکه
کابل و ای حرکت طلب بنا بر آنکه حرکت منقول به بالن

قلب کردیم مباح شد صرف ادمباع مباحان مباح نشد مباح
در اصل مبیع بود که حرکت یار بر قبلی دادیم بیکبار آنکه
قبل از حرکت طبع بعد از آن یار بر مناسبه حرکت منقول
بالبقلب کردیم مباح شد مباحان در اصل مبیعان
بود که حرکت یار بر قبلی دادیم بعد از آن یار بر مناسبه
حرکت منقوله بالبقلب کردیم مباحان شد مباح در اصل
مباح بود که یار واقع شد بعد از آن الفزاید یار بعین
تبدیل کردیم مباح شد اباج اسم تفصیل اباج در اصل
انبیع بود که حرکت یار بر قبلی دادیم یار بر مناسبه حرکت
منقوله بالبقلب کردیم اباع شد صرف اباع اباعان اباعون
بوی بوعیان بوعیان شد اباعان در اصل انبیعان
بود که حرکت یار بر قبلی دادیم بعد از آن یار بر مناسبه
حرکت منقوله بالبقلب کردیم اباعان شد
اباعون در اصل انبیعون بود که حرکت یار بر قبلی
دادیم بنا بر آنکه بعد از آن یار بر مناسبه حرکت منقول

بالحق قلب کردیم ایا محو شد بودی در اصل بیعیان بودی
یا ای ساکنین که قبل از مضموم یار بجنس حرکت که قبل بر او قلب
کردیم بودی شد بوعیان در اصل بیعیان بودی یا ای ساکنین
که قبل از مضموم یار بجنس حرکت که قبل بر او قلب کردیم بودی
شد بوعیان در اصل بیعیان بودی یا ای ساکنین که قبل از
مضموم یار بجنس حرکت که قبل بر او قلب کردیم بوعیان شد
دهی در اصل روی یار متحرک که قبل از مفتوح یار بجنس
حرکت که قبل بالحق قلب کردیم روی شد ضرف او روی رمیا و
رمی رمی رمی رمی رمی رمی رمی رمی رمی رمی رمی رمی رمی
رمی رمی رمی رمی رمی رمی رمی رمی رمی رمی رمی رمی رمی
متحرک که قبل از مفتوح یار بالحق قلب کردیم رمی و اجماع
ساکنین شد میانه الف و واو ببالف حذف کردیم
رمی و او شد بر وزن نعو رمی رمی رمی در اصل رمی
رمی بودی یا متحرک که قبل از مفتوح یار بالحق
قلب کردیم اجماع ساکنین شد میانه الف و واو ببالف

خزف کردیم رُمی رُمنا شد بروزن مه فَعَلْتُ فَعَلْنَا
بروزن فعل فعلا فَعُوْا فَعَعْتُ فَعَعْنَا فَعَلْتُ
فَعَلْنَا فَعَلْتُمْ فَعَلْتُمْ فَعَلْتُمْ فَعَلْتُمْ فَعَلْنَا
مجهول رُمی رُمی می آید باین تور که رُمی راضو است که
مجهول سایر هم در به با اهلاش کردیم رُمی شد که قبل از رُمی
کردیم رُمی شد و هم که رُمی شد از که قبل از رُمی شد او رُمی
کردیم رُمی شد و رُمی او رُمی رُمی رُمی رُمی رُمی
رُمین رُمیت رُمیت رُمیت رُمیت رُمیت رُمیت رُمیت
رُمیت رُمیت رُمیت رُمیت رُمیت رُمیت رُمیت رُمیت
فَعَلْنَا فَعَلْنَا فَعَلْنَا فَعَلْنَا فَعَلْنَا فَعَلْنَا
فَعَلْنَا فَعَلْنَا فَعَلْنَا فَعَلْنَا فَعَلْنَا فَعَلْنَا
فَعَلْنَا فَعَلْنَا فَعَلْنَا فَعَلْنَا فَعَلْنَا فَعَلْنَا
برای و تغیر ضمیه یا از به و قبلش دادیم بعد سلب حرکت که قبل
تلفظ محال شد اجتماع ساکنین میانها یا و و بسا یا را
خزف کردیم رُمی رُمی رُمی رُمی رُمی رُمی رُمی رُمی

بر محافل مضارعه بر می در اهل ترمی بود که ضمیه بر یای
تغیل ضمیه یا از ختم ترمی ترفضا لا ترمی ترمیان ترمون
ترمی ترمیان ترمین ترمی ترمیان ترمون ترمین ترمیان
ترمین ارمی ترمی ترمی ترمون در اصل ترمیون
ترمیون ضمیه بر یای تغیل ضمیه یا از ختم ترمیون دادیم بعد از
سلب حرکته و قبل ترمیون ترمیون شد اجتماع ساکنین
میانه یا و او بس یا حذف کردیم ترمون ترمون شد حرکت
سلاصه و او بس و او حرکته ضمیه دادیم از خارج بعد سلب
حرکت و قبل بنا بر بودن ضم از جنس او ترمون ترمون شد
ترمین در اصل ترمین کسره بر یای تغیل کسره یا از ختم
ترمین شد اجتماع ساکنین شد میانه دو یای بد لام فعل
ویرا از ختم ترمین شد مجهول ترمی ترمی می ایربابین
تدریه بر یای خواستیم که مجهول سازیم ره باصطک کردیم بر یای
و قبل از هر فتح کردیم ترمی و حرف مضارع را ضم کردیم ترمی
شد بعد از آن یای ضم که و قبل مضارع را بجا سو حرکت

خذف کردیم رشت رشتا شد بر وزن ففتا
 و قبل بالف قلب کردیم شد رشتی شد خرق او رشتی بر میان برهون
 ترمی ترمیان برهون ترمی ترمیان ترمون ترمیت ترمیان
 ترمین ارمی ترمی شد برهون ترمون در اصل برهون ترمیون
 یای متحرکه و قبل از متحرک یا بالف قلب کردیم برهون ترمیان
 شد اجتماع ساکنین شد میان الف و او و بعد الف خذف کردیم
 ترمیون ترمون شد ترمین در اصل ترمین یای متحرکه و قبل از
 متحرک یا برجنس حرکت و قبل بالف قلب کردیم ترمیان شد اجتماع ساکنین
 شد میان الف و یای بی الف خذف کردیم ترمین شد
 راه اسم فاعل راه در اصل راهی ضم به یای ثقیل ضم به یای اند فیم
 رصیب شد اجتماع ساکنین شد میان یای و تنوین بی یای خذف کردیم
 راه شد خرق او راه راهیان راهون راهیت میان راهیک
 شد راهون در اصل راهیون ضم به یای ثقیل ضم به یای برهون
 دادم بعد از سبب حرکت و قبل تلفظ احوال شد اجتماع ساکنین
 شد میان یای و او و بعد یای خذف کردیم راهون شد بر وزن فافتا

در اصل رومی بود که همنه بر یای ثقیل ضمه یا بر یای قبله
 اندر خیم رفیق شد اجتماع ساکنین میان یای و تنوین یا الحذف
 کردیم از مثنوی طرف او را مریضه را میون را مینه را میان
 مریضه در اصل مریضه بود ^{مجانسیه} و او با جمع آمد سابعی ازین دو
 ساکنین و او را با خیم مریضه شرط ادغام وجود گرفت که وی
 حصول سکون اول و متحرک بودن ثانی بی یای اولی را دریای
 ثانی از حاکم کردیم مریضه شد از جهت سلامت یا بر یای قبله مریضه
 دادیم بعد از سلب حرکت که قبل مریضه طرف او مریضه مریضه
 مریضه مریضه مریضه مریضه در اصل مریضه بود و او
 با جمع آمد شرط ^{سابق} ازین دو ساکنین و او را با خیم مریضه
^{مجانسیه} با جمع آمد شرط ادغام وجود گرفت که وی حصول سکون اولی و متحرک
 بودن ثانی بی یای اولی دریای ثانی از حاکم کردیم از جهت
 سلامت یا بر یای قبله یا حرکت که دادیم از حاکم بعد از سلب
 حرکت قبل مریضه شد

واصل شد لفظا عمل نه کرد و مضاعف کرد ا کالفاظا عمل نکرد
 از آخر فعل مضارع نون جمع مؤنث را انداخت و مجزوم
 نساخت آه لم ترمین شد بر وزن یفعلن شد
 لم ترمین قبل از دخول لام جمع جازیم در اصل ترمین بود که
 کسر و بریدای تعیل کرد یا را بر قبل شد انداختیم ترمین شد
 لفظا محال شد اجتماع ساکنین شد میان دو بابی یا را
 حذف کردیم ترمین شد بر وزن یفعلن شد بر وزن تفعیلن
 مجهول لم بری مجهول لم برم لم ترم می آید بابی ترمی لم بری
 از حوسم که مجهول سازیم در باب کشی کردیم ترمی قبل از
 فتح کردیم ترمی در حرف مضارع را هم کردیم ترمی شد بعد از
 یا مفتوح ما قبله مفتوح یا را بخش حرکت ما قبله بالز قلب
 کردیم ایرک شد بعد از براد شد لام جمع جازیم در اصل شد لفظا
 عمل کرد و مضاعف کرد ا کالفاظا عمل کرد از آخر فعل مضارع
 و بر انداختیم و مجزوم نساخت ا کالفاظا عمل نکرد
 لم ترم لم ترمیا لم ترموا لم ترم لم ترمیا لم ترمین لم ترم
 ۱۱۸

لَمْ تَرْمِيَا لَمْ تَرْمِيَا لَمْ تَرْمِيَا لَمْ تَرْمِيَا لَمْ تَرْمِيَا لَمْ تَرْمِيَا لَمْ تَرْمِيَا
م معلومه سیکس صفیه لام فعل مخروق مجهول یکنکر
اا مجهول النوا قلب قلوب ضوق قلندر

اا الله صفیه باصل صود معلومه مجهول یکنکر

لَمْ تَرْمِيَا قَبْلَ اَزْهَوَا لَمْ تَرْمِيَا قَبْلَ اَزْهَوَا لَمْ تَرْمِيَا قَبْلَ اَزْهَوَا
بای مخرب ک قبل متفوح یز بالف قلبه ترم ترمایت ترمایت
ترب لفظ محال شد اجتماع ساکنین نشا میانه الف یابد الف
ضوق ترم ترمیت ترمیت ترمیت بعد از ان بدو لست لام مجهول
د اصل ترم لفظ محال نه کرد و معنا عمل کرد اا لفظ نه کرد از ترم
مضارع نون جمع مؤنث ان از حد و مجزوم نه ساحت ا

لَمْ تَرْمِيَا تَرْمِيَا تَرْمِيَا تَرْمِيَا تَرْمِيَا تَرْمِيَا تَرْمِيَا
قَبْلَ اَزْهَوَا لَمْ تَرْمِيَا قَبْلَ اَزْهَوَا لَمْ تَرْمِيَا قَبْلَ اَزْهَوَا
کامل شد لام اند ضمیر ترمی ترم بعد از ان بدو لست لام
د اصل ترم لفظ محال نه کرد و معنا عمل کرد اا لفظ نه کرد
از اخر فعل نه احد و مجزوم نه ساحت از جهت بودن

لَا تُقَاتِي خَيْرَ حَالٍ لَكَ أَكَ مَضَاعِلُ كَرَاهٍ بِسَوَايَ اسْتَعْبَادٍ
اسْتَعْبَادٌ مَعْنَى كَرَاهٍ لَازِمٌ مَعْنَى خَيْرٌ وَهُوَ لَا تَرَى لَا تَرَى لَا تَرَى
لَا تَرَى لَا تَرَى لَا تَرَى لَا تَرَى لَا تَرَى لَا تَرَى لَا تَرَى لَا تَرَى
تَرَى لَا تَرَى لَا تَرَى لَا تَرَى لَا تَرَى لَا تَرَى لَا تَرَى لَا تَرَى

سَبَبٌ صِفَةٌ لَمْ يَفْعَلَ خَزَنَةٌ مَطْلُوعَةٌ مَجْمُوعَةٌ بِكَرْكَسٍ أَهْلًا
الْف كَا قَلْبٍ قَلُوبٌ خَزَنٌ قَلْبُورٌ مَحَلٌّ

الزهرى يرى الزهرى كَفَعْلٍ مَضَاعِلٌ عَائِبٌ مَطْلُوعَةٌ مَطْلُوعَةٌ
كَمْ أَزْوَاجٍ أَمْرٌ بِلَامٍ مَكْرَمٌ بِرَوْعٍ أَعْمَالٌ أَوَّلٌ أَتَشْتَرِ نَظَرَ دَاخِرٍ كَلِمَةٍ
كُرْدِيمٌ دِيرٌ مَكْرَمٌ أَخْرَ كَلِمَةٍ مَقْلُوعٌ بِرَاقَةٍ نَظْمٌ تَرَمُّشٌ وَعِلَادٌ وَتَمَّانَةٌ
تَا كَرِ حَرْفٌ مَضَاعِلٌ اخْزَوْ كُرْدِيمٌ نَظْمٌ بِصِفَةٍ شَرٌّ كُرْدِيمٌ دِيرٌ مَكْرَمٌ
صِفَةٌ أَتَشَرِ أَرْبَابٌ أَفْعَالٌ يَفْعَلُ نَظْمٌ بِمَالِي حَرْفٌ مَضَاعِلٌ
كُرْدِيمٌ دِيرٌ مَكْرَمٌ مَالِي حَرْفٌ مَضَاعِلٌ سَاكِنٌ أَيْدٍ بَسَاكِنٌ مَتَفَرِّقٌ
شَا نَظْمٌ بِعَيْنٍ بَابٌ كُرْدِيمٌ دِيرٌ مَكْرَمٌ عَيْنٌ غَضِيمٌ بِسَاكِنٍ أَوَّلٌ
مَعْنَى مَسْكُورَةٍ دُرٍّ أَوْدِيمٌ أَرَمٌ شَرٌّ خَزَنٌ أَوَّلٌ مِيَا أَوَّلٌ
أَرَمِي مِيَا أَرَمِي شَرٌّ

ارم در اصل از حی آخر کلمه مفضل و بر انزیم ارم شد ارمیا
 باصلی صود ارم و ادر اصل ارمیو بود و به فمه بر یا ثقیل ضم
 یا بر یا ثقیل شد و ارمیو بعد از سلب حرکت که قبل تلفظ محال است
 اجتماع ساکنین میانه یا و او و سب یا را افزای کردیم ارمیو شد
 بروزن افعوا ارمی باصلی صود ارمیا باصلی صود ارمین
 باصلی صود بروزن افع افعل افعلوا افعل افعل افعل افعل
 از رمی بری از بری که فعل مضارع غائب معلوم است
 خواستم که ام بلام میگیرم بعلا اول بعد از در و دران لام مسکونه
 جائزیم بر اول فعل مضارع نظیر یا فر کلمه کردیم دیدیم آخر کلمه مفضل
 و بر انزیم از صده بودن ولی آخر کلمه مفضل لم لیفر شد
 لیفر لیفر لیفر و الی الی لیفر لیفر لیفر لیفر لیفر
 بروزن لیفع لیفع لیفع لیفع لیفع لیفع لیفع لیفع لیفع
 لنفع شد لیفر قبل از دخول لام ام مسکونه جائزیم در اصل
 بری ضم بر یا ی ثقیل ضم یا انزیم بری بعد از ان بر اول

لام امر مکتوبه جاریه و اصل نش لغظا عمل کرد و مضاعف عمل کرد
 لغظا عمل کرد از آخر فعل مضارع مقتل و یا از مضارع و مجزوم
 ساجده که مضاعف عمل کرد آه بسوی انشاء و در انشاء مع
 امر کرد لیرم نشا بروزان یفع نشا لیرمیا لیرمیا قبل
 از دخول لام امر مکتوبه جاریه در اصل بر میان تر میان
 بعد از ان بل و نشا لام امر مکتوبه و اصل نش لغظا عمل کرد
 و مضاعف عمل کرد که لغظا عمل کرد از آخر فعل مضارع نشا و یا
 انزعت و مجزوم ساجده که مضاعف عمل کرد آه بسوی انشاء و در
 انشاء مع امر کرد لیرمیا لیرمیا نشا لیرمیا لیرمیا نشا
 لیرمیا قبل از دخول لام امر مکتوبه جاریه در اصل لیرمیا
 بود که ضمیر بیای ثقیل ضمیر یا رید ماقبله نشا و لیرمیا قبل از نشا
 حرکت ماقبل اجتماع سالت نشا میان نشا و یا و بسوی یا ضرف
 کردیم بر موع نشا بعد از ان بل و نشا لام امر مکتوبه جاریه
 و اصل نش لغظا عمل کرد و مضاعف عمل کرد که لغظا از آخر فعل مضارع

مضارع نون امر بر ان حرکت و مجزوم ساحت ا که مضارع کرد آ
لیر و افند بر وزن لیفعوا نش لیر مین قبل از د حول
لام امر مکسور و جائزیم در اصل ی مین بود سه بعد از ان بر اول نش
لام امر مکسور و جائزیم در اصل نش لفظا عمل کرد و مضارع کرد آ
لفظا عمل نه کرد از امر فعل مضارع نون امر بر ان حرکت و مجزوم
نه ساحت آه لیر مین نش بر وزن لیفعلن نش
مجهول لیرم لیرم می آید باین نحو که لیرم رضواستم که مجهول
سازیم و در باصل که کردیم تری نش که قبل از اخر افتح کردیم تری
نش و حرف مضارع را ضم کردیم تری نش بعد از ان یا و متحرک
کا قبل از مفتوح یا را بجنس حرکت کا قبل بالف قلب کردیم
تیر و نش بعد از ان بر اول نشی لام امر مکسور و جائزیم در اصل
نش لفظا عمل کرد و مضارع کرد آ لفظا عمل کرد از اخر فعل مضارع
مضارع و بر ان حرکت و مجزوم ساحت ا که مضارع عمل کرد آ
لیرم لیرم نش و افند بر وزن لیفعوا نش لیر مین قبل از د حول
لام امر مکسور و جائزیم در اصل ی مین بود سه بعد از ان بر اول نش
لام امر مکسور و جائزیم در اصل نش لفظا عمل کرد و مضارع کرد آ
لفظا عمل نه کرد از امر فعل مضارع نون امر بر ان حرکت و مجزوم
نه ساحت آه لیر مین نش بر وزن لیفعلن نش
مجهول لیرم لیرم می آید باین نحو که لیرم رضواستم که مجهول
سازیم و در باصل که کردیم تری نش که قبل از اخر افتح کردیم تری
نش و حرف مضارع را ضم کردیم تری نش بعد از ان یا و متحرک
کا قبل از مفتوح یا را بجنس حرکت کا قبل بالف قلب کردیم
تیر و نش بعد از ان بر اول نشی لام امر مکسور و جائزیم در اصل
نش لفظا عمل کرد و مضارع کرد آ لفظا عمل کرد از اخر فعل مضارع

مَرْمِی استم زمان و اسم مکان مَرْمِی در اصل مَرْمِی بود که
یا مَرْمِی که قبل از مفتوح یا از جنس حرکت مَجْل بالی قلب
کردیم مَرْمِی شد اجتماع ساکنین میانه الف و تنوین بسی
الف از طرفی کرد مَرْمِی شد صرفاً از مَرْمِی مَرْمِیان مَرْمِی شد مَرْمِی
در اصل مَرْمِی ضم به برای فعل ضم به یا از جهت مَرْمِی شد
مَرْمِی اجتماع ساکنین میانه یاء و تنوین بسی یا ضوق کردیم
مَرْمِی شد مَرْمِی استم مَرْمِی در اصل مَرْمِی یا واقع شد بعد
از الف از جهت تبدیل مَرْمِی مَرْمِی شد صرفاً او مَرْمِی مکان
مَرْمِی شد مَرْمِی در اصل مَرْمِی بود که یا واقع شد بعد از الف
ناید یا از جهت تبدیل کردیم مَرْمِی آن شد بروزن مفعولان شد
مَرْمِی در اصل مَرْمِی بود که مَرْمِی مَرْمِی جمع آمد شرط ادغام
وجود حرف که وای مفعول سکون اول و مَرْمِی بود شانی بیاید
او یار در یای شانی ادغام کردیم مَرْمِی شد مفعول وزن

اَرَضی است بفضل اَرَضی از میان اَرَمُونَ رَمی رَمیایان
 رَمیایات اَرَضی در اصل اَرَضی بود که یار منزه که مایلند
 مفتوح یار اَبالف قلیه کردیم اَرَضی اَرَمُونَ در اصل اَرَمیون بودند که
 ضمیر بر یا شقیل ضمه یار اندر ضمیر اجتماع ساکنین شکامیان یا وواد
 بس یا ارضو کردیم اَرَمُونَ شد افعون یا بنده
 اَرَمُونَ در اصل اَرَمیون بودند که یای مَی مایلند مفتوح
 یا اِیچینس حرکت مایل بالف قلیه کردیم اَرَمُونَ شد اجتماع
 ساکنین شکامیان الف واو بس الف ارضو کردیم
 اَرَمُونَ شد بوزن افعون مرمیان در اصل
 مرمیان بود سه متجانس جمع آمد شرط اِیام وجود
 نَزو که دای حضور استون اول و منحر که بودن شانی بس
 یای اولی در یای شانی اِیام کردیم مرمیان شد

روی در اصل روی بود پس بای متحرک کاقبلش مفتوح
 یا ایا بالف قلب کردیم روی نشاء صرقا و روی رویا روا
 روت و تا رویه رویه ویتا رویا رویه رویه ویتا
 ویتا رویه ویتا رویا رویه ویتا رویا رویه ویتا
 فعلنا فعلنا فعلنا فعلنا فعلنا فعلنا فعلنا فعلنا
 فعلنا فعلنا فعلنا فعلنا فعلنا فعلنا فعلنا فعلنا
 کاقبلش مفتوح یا ایا بالف قلب کردیم روا ویتا
 اجتماع ساکنین نشاء میان الف و او بی الف افرد
 کردیم روا ویتا روت و تا در اصل رویه ویتا
 بود پس بای متحرک کاقبلش مفتوح یا ایا بالف قلب کردیم
 روا ویتا ویتا اجتماع ساکنین نشاء میان الف و او بی
 الف افردا کردیم روت و تا نشاء بروزن فعلنا فعلنا
 مجهول روی روی می آید باید تو که روی را خواستیم
 مجهول را ساریم و با اصلش کردیم روی نشاء فیل اصرا

فتح کردیم روی شد و حرف مضارع را ضم کردیم روی شد
کسر کردیم روی و حرف تنگی که است ما از ما قبل آخر است و را
ضم کردیم روی شد حرف او روی رویا رویا رویا
وینا رویا رویا رویا رویا رویا رویا رویا رویا
رویایا رویا رویا رویا رویا رویا رویا رویا رویا
ضمه یا را بر ما قبل دادیم بعد از حرکت ما قبل تلفظا حال
شد اجتماع ساکنین شد میان یا و او بس یا را حذف کردیم
روانشا بر وزن فُعولاً رویا رویا در اصل رویا
وینا بود که ضم بر یا و ثقیل ضم یا را بر ما قبل دادیم بعد
از حرکت ما قبل اجتماع ساکنین شد میان یا و او بس یا
حذف کردیم رویا رویا رویا رویا رویا رویا رویا رویا
ضمه بر یا و ثقیل ضم بر یا اندر ضم رویا شد حرف او رویا
رویایا رویا رویا رویا رویا رویا رویا رویا رویا
رویایا رویا رویا رویا رویا رویا رویا رویا رویا
۱۲۸

پروین تروون در اصل پروین تروون بود که ضمیه برای
تغییل ضمیه یا را به قبله دادیم بعد از سلب حرکت که قبل اجتماع
سکین نش میانه یا و او بس در اخذ کردیم تروون تروون
نش تروون در اصل تروون بود که سر بر یا و تغیل کرد
یا را بس که اندر ضمیه تروون نش اجتماع سکین نش میانه
و یا بس یا را اخذ کردیم تروون نش بر وزن تغیل نش
همول پروی ترووی می آید باید تو که نو پروی را خوریم
همول سا بهم را یا حد شد کردیم ترووی ما قبل امر فتح
کردیم ترووی شد و صرف مضارع است از ضم ترووی نش صرف
بعد از پای فتحی که قبل نش مقسوم یا را با قبل کردیم
ترووی شد و صرف او ترووی پرویان پروون ترووی پرویان
پرووی ترووی پرویان تروون ترووی پرویان ترووی
ا پروی ترووی شد پروون تروون در اصل پروین

ترویتون شد یا و محرک کا قبله مفتوح یا از بخش حرکت
قبله بالق قلب کریم ترواوت ترواوت شهاب جمع ساکنین
میان و الف و اب الف ارض کریم ترواوت ترواوت شد
ترویت در اصل ترویت بود که یا و محرک کا قبله مفتوح
یا از بخش حرکت کا قبله بالق قلب کریم ترواوت اجتماع ساکنین
میان و الف یا بس الف ارض کریم ترویت ساکنین ترویت
را و اس فاعل را و اصل را و ی بود که ضم بر یا ی ضم
یا از بخشیم را و ی اجتماع ساکنین شد میان یا و ترویت بس
یا ارض کریم را و ی ضم را و را و را و یان را و یان که آه
را و ی در اصل را و ی بود که ضم بر یا ی ثقیل ضم یا
بر کا قبله ترواوتیم بعد از سلب حرکت کا قبله بالق تلفظ محال
اجتماع ساکنین میان یا و اب بس یا ارض کریم ترویت
شهاب ترویت فاعل شد

مرویی اسم مفعول مروی در اصل مروی بدو سه واوی
جمع آمد سابق او ازین دو سنکند و او را یا ساختیم مرویی
نشد متجانس جمع آمد شرط وجود تریه که وای حضور سکون
اول و متحرک بودن انشائی بسوی او و او را در یای ثنائی ادغام
کردیم مرویی نشاء از جهت سلامتی که قبلش حرکت کسره
دادیم بعد از سب حرکت کافله مرویی شد بر وزن مفعول
صرف او مروی مرویان مرویون مرویت مرویتان مرویک شد
لم یرو مجرد لم یرو قبل از حواله لام مجزاییم در اصل یرویی
ضمه بر یای تعیلضه یا انقضیم یروی بعد از ان بولس لام
جحد بلزیه داصل شد لفظ عم کرد و معناه عم کرد که لفظا عم کرد
انظر فعل مضارع مفعول ویر انرصت و مجزوم ساخته که مضاعف
آه بسوی ماضی و در ماضی هم مجرد لم یرو شد صرف او لم یرو
لم یرویا لم یروا لم ترو لم ترویا لم یروین لم تروین لم یرویا
لم ترووا لم تروین لم ترویا لم تروین لم یروین لم یروین

لم یرو لم ترو لم ارد لم نرو قبل از ه حوالا لام جمربا زیم
در اصل یروی تروی نیروی اردی نیروی بود که ضم بر یای تغیر
ضم یا را ندر ختم یروی بعد از ان بر اول لام جمربا زیم داخل شد
لفظا عمل کرده معنا عمل کرد اما لفظا عمل کرد از امر فعل مضارع
مفصل ویرا ندر حس و مجزوم صا آه لم یرو لم ترو لم ترو اه

لم یرو و ا لم ترو و ا قبل از حوالا لام جمربا زیم در اصل ترویون
ترویون بود که ضم بر یای تغیر ضم یا را بر یای قبل شد دادیم
بعین سلب حرکت ما قبل اجتماع ساکنین میانه یا و او پس
ضد فکرتیم یروون تروون شد بعد از ان بر اول لام جمربا
زیم داخل شد لفظا عمل کرده مضارع عمل کرد از امر فعل
منون اعراض از ان حد و مجزوم سلب حرکتیم یرو و ا لم ترو و اینه
لم ترو و ا قبل از ه حوالا لام جمربا زیم در اصل ترویون بود که
که بر یای تغیر کرد یا را ندر ختم اجتماع ساکنین شد
میانه یا و او پس یا دو یا با یا از ضد فکرتیم بعد از ان

بر اولی لام مجزایه و اصلش لفظ عمر کرد و معنی عمر
 اگر لفظ عمر کرد از امر فعل مضارع معنون جمع مؤنث انداخت
 و همز و م نه ساخت آه لم تروین بر وزن لم تعینن
 مجهول لم یرو لم یرو می آید باین نحو که لم یرو از ضمایم که مجهول
 سازیم در باب هشتم گذریم ترو می بود در مقابل آخر اقصی گذریم
 ترو می در صرف مضارع اضم گذریم ترو می بعد از یای متحرک
 ماضی مضارع یا را با الف قلبه گذریم ترو می مضارع و ترو
 بعد از بر اولی لام مجزایه و اصلش لفظ عمر کرد و معنی عمر کرد
 اگر لفظ عمر کرد از امر فعل مضارع معنون و بر انداخت و همز
 ساخت آه لم ترو شد لم ترو لم یرو یا لم یرو و لم ترو و لم یرو
 لم یروین لم ترو لم ترو یا لم ترو و لم تروین لم ترو یا لم
 تروین لم ارو لم ترو شد لم یرو لم ترو لم ترو لم ارو لم ترو
 قبل از موصول لام مجزایه و اصلش یرو می ترو می ترو می
 + ترو می بود که بعد از بر اولی لام مجزایه و اصلش لفظ عمر

کرد و معنای کرد و کالفاظ عمل کرد از آخر فعل مضارع مفعول ویرا
 انزعت و مجزوم ساده اکاه مضارع بسوای ماضی و داضی هم
 جکر کرد لم ترو لم ترو لم ترو لم ترو لا یرونی
 لا یرونی قبل از حذف ال لنافیه در اصل یروی بود که ضمیر بریای
 تعیل ضمه یار بر جمل و ادیم اند هم یروی بعد از ان بر دلش
 لنافیه در اصل شد لفظا عمل کرد و معنای عمل کرد کالفاظ عمل
 نه کرد از آخر فعل مضارع نه انزعت و مجزوم نه ساده از جه
 بود و وای لنافیه ضمیر عامل اکاه معنای عمل کرد از آه بسوای
 استقبالی و در استقبال مع نخی کرد لا یروی لا یرویان آه
 مرقع اسم الت مروی در اصل مروی ضمیر بریای تعیل
 ضمیر انزیم مروی اجتماع ساکنین شد میانه الف و تنوین
 بی الف از حذف کسرییم مروی شد مروی مرویان مروی
 شد مروی در اصل مروی بود که متجانسین جمع آمد

شرط ادعای وجود کفر که رای حضور سکون اول و صحر
بودن الثاني بس یا ای ولی در یا ای الثاني ادعای کفریم مراد می شد

و حی یحیی صلواتی این مثال ملتوی این باب است
صلوات اینک مضافه
مصدروی و حی می آید بسکون جابجی درود فرستادن
صلوات الشکر و شکر بپوشان نفس و بعضی نویسن
اشبارت قیلوا مضافه و یطوا مضافه
و اشارت کردن و تقدیر کردن واح اسم فاعل موحی
اسم مفعول لم یح حمد لا یح یحی ح امر می لام لیبح امر باللام
لا ینح نهی موحی اسم زمان و اسم مکان میبایع اسم
او حی اسم تفضل و حی ماضی و حی در اصل و حی بای میسر
قابله مضموم یا از نجس هر گاه قبل بالو قلب کدریم و حی سکا
فراد و حی و میا و هوا و صتا و صتا و صیت و صیت
و صتا و صیت و صیت و صیت و صیت و صیت
135

و صواد اصل و صیوایای متحرک ماقبل نشسته مفتوح یا از بغض
حرکت ماقبل بالی قلب کردیم و صوا نشسته و صتا و صتا در اصل
و صیت و صیتایای متحرک ماقبل نشسته مفتوح یا از بغض حرکت ماقبل
بالی قلب کردیم و صت و صتا نشسته

مجموع و حی و حی می آید باین و حی از خوشه که مجهول سازیم رد
باصلت کردیم و حی ماقبل اصل کردیم و حی نشسته و صت متحرک
نشسته از ماقبل نشسته اصل شدیم کردیم و حی نشسته ضرقا و و حی و صیا
و صوا و صیت و صیتا و صیت و صیت و صیتا و صیت و صیت
و صیتا و صیت و صیتا و صیتا نشسته و صواد اصل و صیوای
ضمیمه باین تقید ضمیمه یا از بر ماقبل نشسته دادیم بعد از سلب حرکت ماقبل
تلفظا می آید اجتماع ساکن نشسته میانه و یا و او و یا و یا
ضرقا کرد و صوا نشسته یحی مضاربه یحی در اصل یحی
او واقع نشسته میانه و یحی صرق مضاربه و کسر و

بحین تحین در اصل یوحین بود که واو واقع شد
 میانہ صرف مضارع و کسر جمع بی و او صرفاً کریم بحین
 تحین شد تحین در اصل یوحین بود که واو واقع شد میانہ
 صرف مضارع و کسر جمع بی و او صرفاً کریم بحین شد
 کسر بر یا ثقیل کسر بر یا بر و اندر ضم اجتماع مسکنین شد میانہ
 دو یا بر یا ر ضفا تحین شد مجهول یحی یحی می آید باین متوال
 یحی استم لم مجهول استم در باب ضمه یحی ما قبل آخر
 فتح کردیم یحی و صرف مضارع ضم کردیم یحی و بعد از آن یای
 منکر لم ما قبلین مفتوح یا یحیی صرکت ما قبل بالف قلب کردیم
 یحی شد صرفاً و یحی یحیان یحون یحی یحیان یحین یحی یحیان
 یحون یحی یحین یحیان یحین یحیان یحین یحیان یحین یحیان
 یحی در اصل یحی یحی یحی یحی یحی یحی یحی یحی یحی یحی
 واو واقع شد میانہ صرف مضارع و کسر جمع بی و او

خزق کردیم یحییٰ یحییٰ اصغر انجی مای متحرک ماقبلش مفتوح
یا ربجس حرکت ماقبل بالق قلب کردیم یحییٰ یحییٰ یحییٰ
یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ در اصل یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ
توصیان داو واقع شد میانه مضرع

مجهول یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ
سببیم در اصل یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ
یوحی شد و ضرب مضارع ارضم کردیم یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ
نشد مفتوح یا ربجس حرکت ماقبل بالق قلب کردیم یحییٰ یحییٰ یحییٰ
یوحی یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ
توصیان یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ
متحرک ماقبلش مفتوح یا ربجس حرکت ماقبل بالق قلب کردیم
تدریج شد یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ
یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ یحییٰ

یا ساختن موحی شد متجانسین جمع آمد شرط ادهام وجود
گرفت که وای حصول سکون اول و متحرک بودن الثاني بسا
یای اولی در یای الثاني ادهام کردیم موحی شد از جمله
سلامت یای بر قبلیت یا از صرته کسره دادیم از خارج
بنابر بودن ضم از جمله او موحی شد صر و او موحی
موصیان موصیون و موصیه موصیان موصیه است

لم یحی لم یججد لم یج در اصل یزحی بود سه واو واقع
شد میانه حرف مضارع و کسره تحقیقی بسا و ارضه کردیم
ضمه بر یای ثقیل ضم یا را از ضمیم یحی شد بعد از آن بر اول کسره
لام جبر جازیه داصل شد لغظ عمل و مضارع کرد افعال
علا از اضرفه مضارع مقل و بر اند ضم و مجزوم ساص
اکا مضاه بسوای ماضی و در ماضی هم جحد کرد لم یج شد
صر و اول لم یج لم یحیا لم یحو لم یح لم یحیا لم یح

[illegible]

د اصل شد لغظا عمل کرد و مضاعفا عمل کرد اللفظا عمل کرد از آخر فعل
 مضارع نون اعراب از دستم و مجزوم ساحت ایا مضاعفا هم مجزوم
 لم یجوز لم یجوز شد مجهول لم یج لم یج یوح می آید باین
 نو که لم یج از خواستم که مجهول سازیم و باصله که دریم یوحی
 که قبل آخر فتح کردیم یوحی شد و حرق مضارع رفتم کردیم
 یوحی شد یا یوحی که ما قبلش مفتوح یا را بجز حرکت ما قبل
 بالی قلب کردیم یوحی بعد از آن بر وانی لام مجزوم و اصل شد
 لغظا عمل کرد و مضاعفا عمل کرد اللفظا عمل کرد از آخر فعل مضارع
 مضارع ویر از دستم و مجزوم ساحت ایا مضاعفا هم مضارع
 و در ماضی هم مجهول کردیم یوح شد و لم یج لم یج یوح می آید یوح
 لم یوح لم یوح لم یوحین لم یوح لم یوح لم یوح لم یوح
 لم یوح لم یوح لم یوح لم یوح لم یوح لم یوح لم یوح
 لم یوح لم یوح قبل از دخول لام مجزوم در اصل یوحی یوح
 یوحی یوحی یا یوحی که ما قبلش مفتوح یا را بجز حرکت

ما قبل بالی قلب کردیم یوحیی یوحیی و یوحی نوحی نش بعد از آن بر
اول شد لام مجربانیم و اصل شد لفظا عمل و مضاعف عمل کرد اما لفظا
عمل کرد از آخر فعل مضارع مفعول بر انداخت و مجزوم است اما معنا
آه بسوی ماضی و در ماضی مع جو کردیم یوح تو لم ح یوح لم ح یوح لم ح
لم نوح شد لم یوح و اتم تو صوابا از ح و اول لام مجربانیم در اصل
تو صیون تو صیون یای متحرک تا قبل نش مفتوح یا از بغض است
قبل بالی قلب کردیم یوحون تو صون شد بعد از آن بر اول شد لام
مجربانیم و اصل شد لفظا عمل کرد و مضاعف عمل کرد اما لفظا عمل از آخر
فعل مضارع نون امر بر انداخت و مجزوم است اما معنا آه لم یوح
یوح و اتم تو صون شد لایحی نغی لایحی قبل از ح و اول لام لانیم
در اصل یوحیی و او واقع شد میانه ص و مضارع است و کسر تحقیق
بس و او از ضی کردیم یحیی ضم بر یا ی تعید ضم یا از ضی یحیی شد
بعد از آن بر اول شد لایحی نغی و اصل شد لفظا عمل کرد مضاعف عمل
کرد اما لفظا عمل کرد از آخر فعل مضارع مفرد حرکت را نه

انداخت و مجرم نه ساحت از جهت بودن وای لای نافع غیر عامل
 اما مضاعف آگاه بوی استعبار و در استقبال نعم نمی کرد
 لایحی لایحیا و لایحیون لایحی لایحیان لایحین لایحی لایحیان
 لایحون لایحین لایحیان لایحین لایحی لایحی است
 لایحی لایحی لایحی لایحی لایحی قبل از در لایحی نافع و اصل یوحی
 و واقع شد میان حرف مضارع و کسر و تحقیق بسیار و او را فراق کردیم
 لایحی شد بعد از آن بر اول شک لایحی نافع و اصل شد لفظا علم کرد و مضاعف
 علم کرد اما لفظا علم نه کرد و از هر فعل مضارع مفرد صرف کرد و نه
 انداخت و مجرم نه ساحت از جهت بودن وای لای نافع غیر عامل
 اما مضاعف آه لایحی لایحی لایحی لایحی لایحی

مجهول لایحی لایحی می آید باین نحو که لایحی هر خواسته که مجهول
 سازیم رد بآه که داریم یوحی که قبل از هر صفت کزیم
 یوحی شد و صرف مضارع است از هم کردیم یوحی بعد از آن بر

اول نشانی نافیة داخل شد لفظ عمل نکرد و مضارع عمل کرد اما لفظ عمل نه
 کرد و از آخر فعل مضارع مغرور حرکت را انداخت و مجرد م نه ساخت از جهت
 بودن وای لافیه بحر عامیل اما مضارع هم نفعی کرد لایوصی نشد صرفا
 لایوصی لایوصیان لایوصون لا توصی لا توصیان لا توصین لا توصی لا توصیان
 لا توصین لا توصیان لا توصون لا توصی لا توصیان لا توصین لا توصی لا توصیان

ح امر است

از وای محی از تخی که فعل مضارع محاطب معلوم است حواسم که
 از وای امر بی لام مثلیم دید و عمل کرد اول آنکه نظر صحر با صر کلمه زدیم
 دید که آخر کلمه مقلد ویر انداختیم فتح شد و عمل دویم آنکه تا که حروف
 مضارع هست ویر انداختیم نظر بجایلی صرف مضارع است که زدیم دید که جایلی
 صرف مضارع است متحرک بسا امر تمام شد صرفا و ح حیاصوا
 حی حیاصین شد ح در اصل اوج بود است و واقع شد حیاصین صحر
 و کسره تحسینی و او را خرق کردیم ای شد بعد از آن نظر با خر کلمه زدیم
 دید که آخر کلمه مقلد ویر انداختیم باز از همزه مستقی شدیم ح شد

حیا در اصل او حیا و واقع شد میان همزه و کسر تحقیقی
 بس و در ارتقا کردیم حیا شد باز از همزه مستقی شدیم از جهت
 مابعد وای متحرک بس حیا شد حوا در اصل او حوا بود که
 واقع شد میان همزه و کسر تحقیقی بس و در ارتقا کردیم
 حوا شد هم برای تثبید ضمیر یا بر قبلی دادیم بعد سلب هر
 ماقبل اجتماعی ساکن شد میان یا و او بس یا ارتقا کردیم
 ما حوا باز از همزه مستقی شدیم از جهت مابعد وای متحرک بس
 حوا شد حوا در اصل او حوا بود که واقع شد میان همزه
 و کسر تحقیقی بس و در ارتقا کردیم حوا شد کسر برای
 کسر یا از ارتقا اجتماعی ساکن شد میان دو یا بس یا
 فنون کردیم باز از همزه مستقی شدیم از جهت بودن مابعد وای متحرک
 بس حوا شد حیا در اصل او حیا بود که واقع شد میان
 همزه و کسر تحقیقی بس و در ارتقا کردیم حیا شد باز از

از هجره مستغنی شدیم از جمله که بعد از ای متحرک حیا شد
صین در اصل او صین بود که و او واقع شد میان صرف
و هجره که قطعاً بی و او از حذف کردیم اصین شد باز
از هجره مستغنی شدیم از جمله بودن و ای متحرک بسا صین شد
لیج ام رس

از داهی بی از بی که فعل مضارع عاید معلوم است و است که
او از و ای ام بلام میگیریم بعد از او بعد از در و از دان لام ام مکتوبه
جایزه بر او از فعل مضارع بی نظر با ضمه بر دیم دیدم که آخر کلمه
مقتل و ایر انداخت و مجرم ساحت لیج صرف او لیج لیجیا
لیجوا لتع لتجیا له لیجین لاح لتع شد لیج قبل
از حصول لام ام مکتوبه جایزه در اصل یوحی بود که و او واقع
شد میان صرف مضارع و کسر قطعاً بی و او از حذف کردیم
یعنی ضمّه بر بی تقبل ضمّه بر بی و قبل شد و اندیم اندیم بی

نشد بعد از آنکه لام امر مکتوبه جازیم داخل شد لفظا عمل کرد
و مضاعف عمل کرد اما لفظا عمل کرد از آنکه فعل مضارع مقلد و بر انداختیم و مجزوم
و اصل اما مضاعف بسوی آنست و دانستیم هم را لیج نشد

صورت لیج لیوم میاید باینه تورک لیج از هم بر سازیم و باصل شد
لیجی شد که قبل از افتح کردیم یوم شد و فروع مضارع را ضم کردیم
لیجی شد باینه متحرک که قبل از نه مفتوح یا از پنج حرکت که قبل از قلب
و از هم یومی شد بعد از بر داشت لام مجزوم داخل شد لفظا عمل کرد
مضاعف عمل کرد اما لفظا عمل کرد از آنکه فعل مضارع مقلد و بر انداختیم
مجزوم اما مضاعف بسوی آنست و دانستیم هم را لیج نشد لیکن تعزیم کرد
و نرسد نشد مخاطب از بر نشد علایب صرا و تسو ح توصیا
تسوها تسوی تسو یا تسوین تسو ح لیو یا لیو صوا تسو ح
تسو یا لیو صین لا و ح تسو ح شد تسو یا لیو صوا قبل از
احوال لام امر مکتوبه جازیم داخل شد تسو ح تسو ح تسو ح تسو ح
لی متحرک که قبل از نه مفتوح یا از پنج حرکت که قبل از قلب کردیم

توصون بوصون نشاء اجتماع ساکنین نشاء میانه الف و او بس الف و ا
خزف کردیم توصون بوصون شد بعد از آن بر اول نشاء لام هر مکتوب و جازیم
داصل نشاء لفظا عمل کرد و مضاعف لفظا عمل از آخر فعل مضارع نشاء
اعراب را انداخت و مجزوم ساخت اما لتوصوا لیوصوا نشاء

لا تفتح نهی حاضر لاتح قبل از دخول لانهیه جازیم در اصل توصی
شد و او واقع نشاء میانه حرف مضارع نشاء و کسر تحقیقی بس و او را
خزف کردیم ضم بر یای تفتح ضم بر یای قبل انداختیم فی نشاء بعد از آن
بر اول نشاء لانهیه جازیم در اصل نشاء لفظا عمل کرد و مضاعف لفظا عمل
عمل کرد از آخر فعل مضارع مقلوب را انداخت و مجزوم اما مضاعف عمل
آه بس و ای انت ادرانت ضم نهی کرد لاتح شد صرفا و لاتح لا
تحمیاتحوا لاتحی لاتحمیا لاتحمین لایح لایحیا لایحوا لاتح لاتحمیا
لایحین لایح لاتح نشاء مجهول لاتح لاتح می آید باین تو که
لاتح را خواستم که مجهول سازیم در اصل نشاء کردیم توصی یا می کرد

ما قبل من مقنوع یا از نجف حکایت که ما قبل بان قلب کردیم روحی شد
 بعد از آن بول شد لام نهی جاییم و قبل از لفظ عمل کرد و مضامین کرد
 اما لفظ عمل کرد را از فعل مقل و بر اندر ضم و مجزوم صاحب لاء مضاعف
 لا توح شد ضرف اول لا توح توصیا لا توصوا لا توصی لا توصیا لا توصین
 لا یوص لا یوصیا لا یوصوا لا توح لا توصیا لا یوصین لا اوح لا توح شد
 مؤوی اسم زمان اسم مکان مؤوی در اصل مؤوی یا مؤوی
 ما قبل از مقنوع یا از نجف حکایت که ما قبل بان قلب کردیم مؤویان شد
 اجتماع ساکنین شکر میانه الف و او بی الف از ضرف کردیم مؤوی
 شد ضرف او مؤوی در مؤویان حواشی مواج در اصل مؤوی
 ضم بر یای تغیل ضم یا از ضم مؤوی اجتماع ساکنین شکر میانه
 یا و تنوین پس یا از ضرف کردیم مواج شد مؤوی در اصل
 مؤوی و او یا جمع آمد سابقا از این دو ساکنین و او را یا ساختیم
 مؤوی متجانس جمع آمد شرط اذ عام وجود گرفت که و ای صلا

سکون اول و متحرک بودن را فی آیه از جمله سلامت یا جاقبل
یا حرکت کرده اند و بعد سبب حرکت را قبل موصی شده موصی موصیان
موصیون موصیه موصیان و موصیان

میباشد اسم است میباید در اصل موصای بودند و او ساکنین را قبل

مکروه و او را بنجد حرکت را قبل بیافزاید در موصای شکایا واقع

شد بعد از الف را یاء به جهت تبدیل کردن میباید شد صرفا و میباید

میباشد آن مواضعی که میباید آن در اصل موصایان و او

ساکنین را قبل مکروه و او را بنجد حرکت را قبل بیافزاید در موصای

میباید آن شکایا واقع شد بعد از الف را یاء به جهت تبدیل کردن در موصای

میباشد آن مواضعی که میباید آن در اصل موصایان و او

ساکنین را قبل مکروه و او را بنجد حرکت را قبل بیافزاید در موصای

میباشد آن شکایا واقع شد بعد از الف را یاء به جهت تبدیل کردن در موصای

میباشد آن مواضعی که میباید آن در اصل موصایان و او

یا ایجنه حضرت ما قبل بالحق قلب کردیم او حاون شد اجماع سالین
شده میانه الحق و او به الفار ضوق کردیم او حاون شد

بسم الله اول تمام نشود بولد

بسم الله الثاني هم شروع کردیم انت انا الله تعالی

نصر ماضی صرف او نصر نصر نصر و انصرت نصر تا نصر
نصرت نصر تا نصر هم نصرت نصر تا نصر تا نصر تا نصر تا نصر
جمهور نصر نصر می آید باید تر که نصر را خواستیم که نصر
جمهور سایر نصر ما قبل آخر اگر در هم نصر و حرف مضاعف
افهم کردیم نصر شد صرف او نصر نصر نصر و انصرت او
نصر مضاعف نصر بر نصر نصر و نصر نصر نصر
نصر نصر نصر نصر و نصر نصر نصر نصر نصر نصر نصر
جمهور نصر نصر می آید باید تر که نصر را خواستیم که جمهور

سازیم ما قبل آخر اضح کریم تنصیر و حرف مضارع فتح کریم تنصیر
شرف و او تنصیر تنصیر ان ینصرون تنصیر تنصیر ان ینصرون تنصیر
تنصیر ان تنصرون تنصیر تنصیر تنصیر ان تنصیر ان تنصیر تنصیر
ناصر اسم فاعل ناصر ناصر ان ناصر و ناصر ناصر ناصر ناصر
منصور اسم مفعول منصور منصور منصور و منصور و منصور و
منصور و ناصر منصور ان لم یُنصِرْ جحلم لم یُنصِرْ قبل از دخول
لام جاییه تنصیر بود سه بعد از ان برادشکه لام مجرور جاییه و اصل سه لفظ
حکم کرد و معنا حکم کرد ا لفظ حکم کرد از آخر فعل مضارع حرکت را
اندر صفت و مجزوم سامت ا که معناه بهو طافی و در ماضی مع مجزوم
لم یُنصِرْ شرف و او لم یُنصِرْ لم یُنصِرْ لم یُنصِرْ و لم یُنصِرْ لم یُنصِرْ
لم یُنصِرْ و لم یُنصِرْ لم یُنصِرْ لم یُنصِرْ لم یُنصِرْ و لم یُنصِرْ لم یُنصِرْ
لم یُنصِرْ لم یُنصِرْ لم یُنصِرْ لم یُنصِرْ لم یُنصِرْ لم یُنصِرْ
می آید باین طور که لم یُنصِرْ احواسه لم یُنصِرْ احواسه
154 حرف مضارع

ضم کردیم ^ونصیر بعد از آن بر او نشاندیم لام جمع جاریم حاصل شد لفظا عمل کرد
و مضاعف عمل کرد اگر لفظا عمل کرد از آخر فعل مضارع حرکت را انداخت و مجزوم
ساخت اگر مضاعف آه لم نصیر شد صرف او لم نصیر لم نصیر لم نصیر
لم تنصیر لم تنصیر لم تنصیر و ایتمیم لم تنصیر لم تنصیر لم تنصیر
لم تنصیر لم تنصیر لم تنصیر لم انصیر لم انصیر لم انصیر شد
لا ^ونصیر نفی لا ^ونصیر قبل از دخول الألفه طبعیم بود ^ونصیر بعد از آن
بر او نشاندیم لفظا عمل کرد و مضاعف عمل کرد از آخر فعل
مضارع حرکت را انداخت و مجزوم گشت و اسمیت از جهت بودن وای
لا ^ونصی غیر محال اگر مضاعف سوای استقبال و در استقبال هم نفی
کرد لا ^ونصیر شد صرف او لا ^ونصیر لا ^ونصیر لا ^ونصیر و لا ^ونصیر
لا ^ونصیر لا ^ونصیر لا ^ونصیر لا ^ونصیر لا ^ونصیر لا ^ونصیر
نصیر ان لا ^ونصیر لا ^ونصیر لا ^ونصیر لا ^ونصیر لا ^ونصیر لا ^ونصیر
می آید باین نحو که لا ^ونصیر را خواسته که مجهول سازیم و ضمیر و مضارع

را ضم کردیم یَنْصُرُ شَرْحُ بَعْدَ زَانِ لَانْفِي حَادِ اَصْلُ شَيْءٍ لَعَلَّاهُ يَنْصُرُ
 و مضاعف کرد اما لفظ عام را در آخر فعل مضارع حرکت انداخت و مجز
 نه ساحت از جهت بودن وای لایقی حیرت آمیز اما آه لا تُنْصِرُنِي شَرْحُ
 او لا يَنْصُرُ لا يَنْصُرُنِ لا يَنْصُرُونَ لا تَنْصُرُنِي لا تَنْصُرُونَ

نصر امر است

از نصر نصران از تنصیر فعل مضارع و معلوم است که امر از و امر
 باللام میسریم بعلم او بعد از دو و از و لام امر مکتوبه جاریم بر اول
 فعل مضارع نظر باز کلمه کردیم دیدم که آخر کلمه صحیح ساکنین کردیم
 یَنْصُرُ شَرْحُ یَنْصُرُ یَنْصُرُ یَنْصُرُ یَنْصُرُ یَنْصُرُ یَنْصُرُ
 لا یَنْصُرُ شَرْحُ مَنْصُرٌ اسم زمان و اسم مکان مَنْصُرٌ مَنْصُرَانِ
 مَنْصُرٌ مَنْصُرَانِ اسم الی مَنْصُرٌ مَنْصُرَانِ مَنْصُرٌ
 أَنْصُرُ اسم تفضل انصر انصران انصرون انصران
 156 نصر یک ش

رد ماضی صرف او رد در او اردت رد تا ردن رده رد تا
ختم ردت رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا
ردت رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا
صرت دال اولی ^{اندر} رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا
وجود گرفت که وای حصول سکون اول و متحرک بودن ثانوی پس
دال اولی رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا
مجهول رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا
رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا
از قبل آخرت هم رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا
دال ثانوی اندر هم رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا
گرفت که وای حصول سکون اول و متحرک بودن ثانوی پس
اولی رد تا دال ثانوی ادغام رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا
رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا رد تا

برداشت بردن برداشتن بردار دوار دوار دوار در اصل برد
بردار دوار بردن بردن با بود که حرکت دال اولی را انداخته برد
برده بردار دین بردن باشد متجانس جمع آمد شرط اعیام کریم
وجود کرف که واصل حصول سکون اول و متحرک بودن الثاني اعیام کریم
پس یلع دال اولی برد دال ثانی اعیام برد در دوار دین برد
برداشت مضاعف برد در اصل برد بود که حرکت دال اولی را بر قبلیه دادیم
برداشت متجانس جمع آمد شرط اعیام وجود رفت که واصل حصول سکون
اول و متحرک بودن الثاني پس دال اولی را در دال الثاني اعیام کریم برد
شد صرف او بردن بردن بدون تردان بردن بردن تردان
تردون تردین تردان تردان اردن شد مجهول برد بردن
باین تکریم برد را ضو است مجهول سازیم و با ستم کریم برد
برداشت قبل آخر افتح کریم برد و فرق مضارع را ضم کریم برد
شد حرکت دال اولی را بر قبلیه دادیم برد شد متجانس

۳۱۶ در آفتابیت چهار وجهی رواست و نه بد
 ادغام کردیم برود بعد از آن بر اولی لام مجوزیم و اصل شد لفظ
 عمل کرد و مضاعف کرد و لفظ عمل کرد از آخر فعل مدغم و بر بحال نگذاشتیم
 ۳۱۷ مضاعف آه بسوی ماضی و در ماضی هم مجزیم کرد شد صرفا و لم برود
 لم برود لم برود و لم برود لم برود و لم برود و لم برود و لم برود و لم برود
 لم برود و لم برود و لم برود و لم برود و لم برود و لم برود و لم برود و لم برود
 قبل از دخول لام مجوزیم و اصل برود و برود و برود و برود و برود و برود و برود و برود
 لم مجوزیم و اصل شد لفظ عمل کرد و مضاعف عمل کرد و لفظ عمل کرد
 از آخر فعل مضارع ثون جمع مؤنث زانه انداخت و مجزوم نه مساکه
 آه لم برود و لم برود و لم برود و لم برود و لم برود و لم برود و لم برود و لم برود
 توریه لم برود و احواسیم که مجهول سازیم و باصل شد برود و برود و برود و برود
 صرفا قبل از افتح کردیم برود و شد و خرق مضارع فتم کردیم برود و برود و برود و برود
 شد و سرشته ذال ادی را بر یک قیل شد و ادیم بنا بر آنکه ما قبل و ای حرکت

طلب است یزد متجانسین جمع آمد شرطه ادغام آه بسما الی اولی
در ال ثانوی ادغام کردیم یزد شد بعد از آن بر اول ششم لام جبر بازم
داخل شد لفظا عمل کرد و مضاعف کرد لفظا عمل کرد از آن مضاعف
مضایع مدغم و نیز بحال کنز ششم اکاد را خشت سیم و جبر و
سه لم یزد و ال لم یزد و ال لم یزد و ال لم یزد چون روانیابر
بود فتح از اضی حرکات لم یزد چون روایع الساکین
از صکره صکره بالکسر لم یزد چون روایع از فک ادغام آما
مضاعف عمل کرد آه هم مجد کرد لم یزد شد صرفا لم یزد لم یزد ال
یزد و ال لم ترد لم ترد ال لم تردن لم ترد لم ترد ال لم ترد و ال لم تردی لم
ترد ال لم تردن لم ارد لم نرد شد لا یزد تغنی لا یزد قبل از
دحو الا نافیة اصل یزد بود صکره دال اولی را بر ماقبل
شد دادیم بنابر آنکه ماقبل وی صکره طلب است یزد متجانسین
جمع آمد شرطه ادغام وجود گرفت که دال ماقبل سکون اولی

و ممکن بودن ثانیه پس دال اولی را در ال ثانیه ادا عام کردیم
یَرَدُ شد بعوض بر دال لا ثانیه و امیل شد لفظ عملیه کرد
و مضاعف کرد اما لفظا عملیه کرد از آخر فعل مضارع صریحه را نه
اندر ص و مجزوم سلمات از جمله بودن لا ثانیه غیر عامل اما
مضاعف کرد آه بوی استقبال و در استقبال صحرانخی کرد لا
یَرَدُ شد صرف اول لا یَرَدُ لا یردان لا یردون لا تَرَدُ لا تردان
لا یردون لا ترد لا تردان لا تردون لا تردین لا تردین لا تردون
لا اَرَدُ لا نَرَدُ شد مجهول لا یَرَدُ لا یرد می آید باین نحو که
لا یَرَدُ را خواسته که مجهول سازیم در باصلش کردیم یَرَدُ شد
ما قبل آخر انتفع درم یَرَدُ شد صرف مضارع ضم کردیم یَرَدُ شد
حرکت دال اولی را بر ما قبل شد و در لم بنابر آنکه ما قبل و اکی صریحه طلبه
یَرَدُ شد متجانس جمع آمر شرطه ادا عام وجود گرفت که وای

رد آمد

از رد شد از رد که فعل مضارع می طلب معلوم است خواهستم که از وی
امری لازم مکنیم بدو عمل عمل اول نظر بفرمایید و دریم دیدم که آخر کلمه
مدغم و بر بر حال نشسته کز نشسته کاه صفا

آه بسدالوی اردال تانی ادهام کردیم لایرد شد صرفی اولایرد لا
یردان لایردون لایردان لایردون لایردان لایردان لایردون
لایردین لایردان لایردون لایردان لایردون

رد آمد

از رد سید از رد که فعل مضارع می طلب معلوم است خواسته که از وی
امری لازم می آید بر عمل بعد از آنکه نظر با خبر کردیم دیدیم که آخر کلمه
در علم دیگر بر حال نشسته گزشتیم که معنا

آه بسدالوی اردال زانی ادعای کردیم لایرد شد صرفی اولایرد لا
بدان لایردون لایرد لایردان لایردون لایرد لایردان لایردون
لایردین لایردان لایردون لایرد لایردان لایردون

انز و بر د از تر که فعل مضارع محاذی معلوم است فوائده از دایم
 بی لام ملکی بر د عمل اول الله نظر با ضری که دریم دیدم که آخر کلمه مدح
 و ایراد باشد که نوزدهم که در آخر شما چهار وجهی است قطع و اکثر
 روا تسکین روا ضم روا قطع چون روا بنا بر بودن قطع از اضف
 صر که چون روا تبعه که الساکین اذا صر که صر که بالکسر تسکین
 چون روا بعد از فکر انجام ضم چون روا از جهت اتباع کردن بعین
 باب و عمل دوم آنکه تا که صرف مضارع است و ایراد از ضم نظر بصفت
 کردیم دیدم که صفت از باب افعال فعلی نظر بجای صرف مضارع کردیم
 دیدم که کالی صرف مضارع متحرک از دانه باز از ضم متعین شدیم
 از جهت که متحرک است اما تمام شد و صرف او رد دارد و اوردی
 را اوردن شد و در اصل او رد بود که حرکت ذال اولی را بر فاعلش
 دادیم

دادیم بنا بر آنکه ماقبل وای حرکت طلبه تلفظ محال است از جهت
 اجتماع ساکنین میان دو دال و حذف یا نیز نیست از جهت لزوم اجتماع
 با تلفظش ممکن نیست پس از جهت اجتماع ساکنین بمجا مجزیه
 بر کلمه بسا بنا بر دال ثانیه حرکت داده ایم از خارج بقسمه بنا بر بود فتح از
 اخذ حرکت با یک و بقاعده الساکنین اذ اخر حرکت بالکسر یا ضم ضم
 از جهت اتباع کردن بعین یک مفسر اوردنش منجاسین جمع آمد شرط
 ادغام وجود حرف که وای صحر اسکون اول از متحر که بدون الثاني
 بسر دال اولی در دال الثاني ادغام کردیم اوردن بار از همزه متعنی شدیم
 از جهت بعد وای متحر که شد اورد اورد اورد اورد منجاسین
 جمع آمد شرط ادغام که اورد اورد اورد اورد از جهت بعد وای
 همزه متعنی شدیم از جهت بعد وای متحر که شد
 اورد اورد اصل اورد اورد اورد است حرکت دال اولی بر ماقبل
 دادیم بنا بر آنکه ماقبل وای حرکت طلبه اورد اورد اورد منجاسین جمع

آمد شرط اتمام وجود نرفته که وای حصول سکونه اول و متحرک بودن
ثانی بسال اولی را در دال ثانی اتمام کردیم باز از همزه مستفی شدیم
از جمله کای بعد وای متحرک را آوردند مرد و در اصل آورد و ابود
حکیمه دال اولی را بر قبلی دادیم بنا بر آنکه کای قبل مرکه طلب است آورد
متجانس جمع آمد شرط اتمام وجود نرفته که وای حصول سکونه اول
و متحرک بودن ثانی بسال اولی را در دال ثانی اتمام کردیم مرد و
وای در اصل آوردی جده مرکه دال اولی را بر قبلی دادیم بنا بر
آنکه آه متجانس جمع آمد آه بسال اولی را در دال اتمام کردیم باز
از همزه مستفی شدیم از جمله کای بعد وای متحرک را آوردند

دست
لیرد امر سه

از دیدن از تیرد که فعل مضارع حائب معلوم است صواب است که امر
از وای امر بلا هم میسر بمعلول بعد از آوردن لام امر مکسوره
جایزه دلو بر اول فعل مضارع نظر با خبر کلمه دریم دیدم که آخر
کلمه مدغم و بر بحالت گذشتیم اما در آخر شست حاجه و وجه را
قتع و اسر و اشکین و اضم و افتح چون روان بنا بودن
فیه از اضا صحن کسر چون بقاعد السالین اذا حره حره بالکسر
تسکین چون روان بعد از قد اعام ضم چون روان جسته اتباع کردن
بعید باب لیرد و ش صرف اول لیرد لیرد و التدر و التدر و التدر
لا و التدر شد لیرد لیرد لا و التدر قبل از دخول لام امر مکسوره
جایزه در اصل لیرد و التدر دارد نردد بوده حرکت دال اولی را
بر قبلش دادیم بنا بر آنکه ما قبل وای حرکت طلب تلفظ محال شد

[illegible]

۱۶۹
 اکا مضافه لیر داشت مجهول لیر د لیر د می آید باین توکر
 لیر در صوت هم مجهول سازیم پس در و بصلته کردیم لیر و
 بود که ماقبل آخر فتح کردیم لیر د شد و حرف مضارع هم کردیم
 لیر د شد حرکت دال اولی را بر قبلیه دادیم بنا بر آنکه ماقبله
 حرکت طلبه همچنانکه آه لیر شد بعد ازین بر وزن لام امر
 مکرر جازیم اصلش لفظا می آید و مضافه آه اکا لفظا
 مکرر را تا فر فعل مضارع مدعی در این بحال نمی گذشت لیر و
 اکا مضافه اکا امر است که و جر و است لیر د لیر د لیر د
 لیر د جمع بر و بنا بر بودن فتح از افعال حرکت آه اکا مضافه
 بوی انشاء و انشاء هم کرد لکن تقدیم کرد شد پس شش
 محاطب را بر شش کاتب لیر د شد صرفا و لیر د لیر و لیر و
 لیر د لیر و لیر و لیر و لیر و لیر و لیر و لیر و لیر و

لا تدل و نشر لا تدنهی قبل از حصول الانهی جائزیم و اصل نشد
 در اصل تردد بود که حرکت دال اولی را بعد از قبل نشد در علم بنا بر آنکه
 ما قبل و ای حرکت طلبیم متجانسین جمع آمد شرط ادایم و خود گرفتیم که و
 حصول سکون اول و متحرک بود ثانی بس دال اولی را در دال ثانی ادایم
 تردد تردد بعد از آنکه لا تدنهی جائزیم و اصل نشد لفظاً عمل کرد و معنای عمل
 کرد اما لفظاً عمل کرد از اضطرار مضارع معمم و نیز میانی نشدیم اما در آخر نشد
 چهار وجه را سه لا تد لا تد لا تد لا تد لا تد لا تد لا تد لا تد لا تد لا تد
 فتح از اضطرار سه برین قیاس است اما معنای آنست بسوی انشاء و انشاء
 هم نهی کرد لا تد نشد متحرک و لا تد لا تد لا تد و لا تد و لا تد و لا تد و لا تد و لا تد
 لا تد لا تد لا تد و لا تد و لا تد لا تد لا تد و لا تد لا تد لا تد و لا تد لا تد لا تد
 مجهولینده و آخر نشد سه وجه را نشد فتح و اکثر و اشکین و

مراد اسم الله مراد مردان مراد باصله مراد

اداسم تغضل ارد در اصل ارد در صرته دال اولی ربکا قبلنم دادم
بنابر آنکه قبل وی صرته طلبه متجانی جمع آمد بشرط دایم آه ارد

تعداد ارجان ارجون و مردیان و دیگ نشکر و در اصل
رود بود سه صریح دال اولی از انحصار رود و پنجانیس صحیح آمدن طراد کام

آه زنده دایه در اصل دایه بود که صریحاً دال او می را انضمام

ردیان مبین جمع اهد شرط ادا مآه ردیان ردیان

داد اصل و داد بود است مرتبه دلی دال اولی را انضمام و داد

مستحب نیست جمع آمد شرط ادعای وجود کشف که وی حصول
مسئله اول و متحرک بودن ثانی بدلیل اولی در دال ثانوی ادعای

درسم داد او و او در دست آفتاب و در دست و در دست

و در دهم و ده تن و در نهم و نه تن و در هشت و هفت تن و در شش و پنج تن و در چهار و سه تن و در دو تن و در یک تن

و در اصل و در حرکت دال اولی از بر قبیل نمی داریم بنا بر آنکه
 قبل وی حرکت طلبه تلفظ محال است از جهت اجتماع ساکنین همزمان
 و دال تلفظ نمی کند نسبت از جهت التقاد ساکنین علی غرضه و غرض
 جائز نیست از جهت لزوم اجتماع بر کلمه پس بنا بر دال ثانی را حرکت
 دادیم از خارج بجهت آه یا بکسر آه یا بضمه آه یا تشدید آه یعنی از دال
 اولی در دال ثانی ادغام کردیم او دش باز از صحر مستفی شدیم از جهت
 مابعد و ای متحر و دش مود اسم زمان و اسم مکان مود در اصل
 مود بود پس حرکت دال اولی از جهت مجتنبین محال آه
 مود شد میراد در اصل مود بود پس او ساکن ماقبلش
 مود آه میراد شد او اسم تعقل او او دان او دون
 او و دیان و دیات او در اصل او و دیو است حرکت دال

دال اولی بر کابلند ادیم نیا بر ندر کابل وی صرکت طلبه متجانسه
جمع آمد آه او دشتا و دی در اصل و دی بود که متجانسه
آمد آه اتمام کردیم و دی نسا

دام مافی دام در اصل دوم و او متحرک کابل نه مفتوح و او
بخشیده کابل باقی طلب دریم دام متحرک او دام
دامادامو دامت دامنا دمک دمنا دمتم دمتم دمنا
دمتم دمتم دمنا دام دامادامو دامت دامنا در اصل
دم دومادوموادومت دومنا بود که او متحرک کابل نه
مفتوح و او بخشیده کابل باقی طلب دریم دام دامادامو
دامت دامنا دمک دمتم دمتم دمتم دمتم دمتم
دمت دمنا در اصل دوم دومنا دومنا دومنا
دومنا دومنا دومنا بود که او متحرک کابل نه
مفتوح و او بخشیده کابل باقی طلب دریم دام دامادامو

معلوم
 ۳ بنا بر آنکه قیل و ی حرکت طلبه
 بدین تدوین در اصل تدوین بود که ضمیر بر او
 تغییر ضمیر و او را بر قیل شد دادیم بنا بر آنکه ما بعد از سلب
 قیل تدوین تدوین شد تلفظ محال شد اجتماع ساکنین
 شد میان و او میم بس و او را صرف کردیم تدوین شد
 مجهول بدین تدوین در اصل تدوین بود که
 حرکت و او را بر قیل شد دادیم بنا بر آنکه قیل و ی حرکت طلبه
 بعد از آن و او را بنحیثیه حرکت ضعیف بالفتح قلب کردیم ضمیر
 تدوین اجتماع ساکنین شد میان و الف میم بس الف را حذف کردیم
 بدین تدوین شد

لم يردم لم يردم قبل از دخول الفجر جائز لم يردم
 بعد منضم بر او و قبل منضمه و او را بر او قبل منضمه و او را بر او قبل
 وی صریحاً طلبه یردم بعد از ان بر او نسبی لام مجزای لم یصل
 لفظاً عمل کرد و معنای عمل کرد اما لفظاً عمل کرد از آخر فعل مضارع
 صریحاً از ان ترخیص و مجزای ساقیه یردم ما اجتماع ساکنین شد صیغه
 و او میسر بود و او را صرفی کردیم اما معنای آه بر او ماضی و در ماضی
 هم مجزای کردیم شد صرفی یردم و ما یردم و ما یردم شد صرفی و
 لم یردم لم یردم ما لم یردم و ما لم یردم و ما لم یردم
 و ما لم یردم و ما لم یردم و ما لم یردم و ما لم یردم
 مجهول لم یردم لم یردم می آید باین نحو که لم یردم را حواسیم که مجهول سازیم
 و باصله که کردیم یردم بعد از ما قبل از افتتاح کسر یردم شد
 و صرف مضارع را ضم کردیم یردم شد بعد از ان بر او نسبی لام مجزای

بازیم و اصل است لفظ عمل کرد و مضارع عمل کرد که لفظ عمل کرد را از فعل
مضارع حرکت اندر ضمیم مجزوم ساختیم لم یروم شد حرکت و او را بر قبلی
دادیم بنا بر آنکه که قبل حرکت طلبت بعد از آن بر اول شد و او را بمناسبت
حرکت منعول بالفتح طلبت لم یروم شد اجتماع سالتین میانہ الف و میم
بسبب الی راضی کردیم لم یروم شد که مضارع عمل کرد مضارع فعل مضارع
آه لم یروم شد صرف اول لم یروم لم یروم لم یروم لم یروم لم یروم لم یروم
یروم لم یروم لم یروم لم یروم لم یروم لم یروم لم یروم لم یروم لم یروم
نرم شد لم یروم لم یروم لم یروم لم یروم لم یروم لم یروم لم یروم لم یروم
در اصل یروم یروم یروم یروم یروم یروم یروم یروم یروم یروم یروم یروم
و او را بر قبلی دادیم بنا بر آنکه که قبل وی حرکت طلبت یروم یروم
شد بعد از آن بر اول شد لم یروم مضارع عمل کرد که لفظ عمل کرد را
178
یروم شد حرکت و او را بر قبلی دادیم بنا بر آنکه که قبل وی حرکت طلبت
و او را بمناسبت حرکت منعول بالفتح طلبت لم یروم شد

مردم اسیر زمان اسم مکان مردم در اصل مردم بودند و حرکت
و درین حرکت قبل از دادیم بنا بر آنکه کفیل وی حرکت طلب است بعد از آن و او را
بناسبت حرکت کفیل بالقی طلب دریم مردم صرفا و مردم مردمان
مردم شد مردم در اصل مردم و او واقع شد بعد از آن الق را زد و او را
بهمز تبدیل کردیم مردم شد مردم اسم الت مردم در اصل مردم
بودند و حرکت و او را بر کفیل دادیم بنا بر آنکه کفیل وی حرکت طلب است
بعد از آن و او بناسبت حرکت کفیل بالقی طلب دریم مردم شد صرفا
او مردم مردمان مردم شد مردم در اصل مردم بودند و او واقع
شد بعد از آن الق را زد و او را بهمز تبدیل کردیم مردم شد مردم اسم الت
ادام در اصل آدم بودند و حرکت و او را بر کفیل دادیم بنا بر آنکه کفیل
حرکت طلب است بعد از آن و او را بر کفیل بناسبت حرکت کفیل بالقی
طلب کردیم آدم شد صرفا و ادام ادام آدمون و او

دو میان دو میاست که

دعا ماضی دعا در اصل دعوی و او متحرک ماقبله مفتوح و او بیجنبه
صرحه ماقبله بالنقلب دریم دعا شریه او دعا دعوی دعا دعا

دعا دعوی دعوی دعوی دعوی دعوی دعوی دعوی دعوی

دعوی دعوی دعوی دعا در اصل دعوی و او متحرک ماقبله

مفتوح و او از جنبه صریحه ماقبله بالنقلب دریم دعا و او است اجتماع

ساکنین شد میان الف و او بسا الف از طرف دریم دعوی

دعا دعوی دعا دعا در اصل دعوی دعوی دعوی دعوی و او متحرک

ماقبله مفتوح و او بالنقلب دریم دعا دعا دعا اجتماع

ساکنین شد میان الف و او بسا الف از طرف دریم دعا دعا

دعا دعوی دعوی دعوی دعوی دعوی دعوی دعوی دعوی

دعا دعوی دعوی دعوی دعوی دعوی دعوی دعوی دعوی

دعا دعوی دعوی دعوی دعوی دعوی دعوی دعوی دعوی

[illegible]

بروزن نفعون نفعون نشاء نفعون در اصل نفعون کس نفع
 و در ثقیل لمر و او بر بیا قبل نه دادیم بعد بیا بمر که ما قبل بمر ناه و او
 بناسب بمر که نفعون بیا قبل نفعون اجتماع ساکنین میان
 دو یا سه یک یا از خدای کردیم نفعون نفعون و نفعون

جمهور بر دعوی می بر باین صورت بر دعوی ارضویم که جمهور
 سازیم در اصل نفع کردیم باین نفعون که ما قبل از نفع نفع نفع
 و نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع
 غیر نفع و او بیا قبل کردیم نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع
 را بالفی طلب کردیم نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع

نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع
 واقع شد در چهارم کلمه ما قبل نفع غیر نفع و او بیا قبل کردیم
 بر نفعون نفعون نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع

شد میانہ یا و او بسط و خرقا کردیم یدعون تدعون تدعون تدعون
 دعوی داع اسم فاعل داع در اصل داعی و بود و او واقع شد
 در مقام کلمه فاعل نه غیر ضمیم و او را بیا قلب کردیم داعی ضمیم و او
 تغیر ضمیم و او را از رفع داعی شد اجماع ساکنین شد میانہ یا و تنوین
 بس یا رضی داع اسم فاعل او داعی و داعی و داعی و داعی و
 داعیان و داعیان بر وزن فاع فاعلان فاعلات
 فاعلاتان فاعلات داعی و در اصل داعی و او واقع شد در مقام
 کلمه فاعل نه غیر ضمیم و او را از رفع داعی کردیم داعی و داعی و داعی و داعی و
 تغیر ضمیم یا از رفع داعی شد اجماع ساکنین شد میانہ یا و تنوین
 و او را از رفع داعی کردیم داعی و داعی و داعی و داعی و
 در اصل داعی و بود و متجانسین جمع آمد شرطه ادغام و جود در رفع
 که و حاصل سکون اول آه و متحرک بودن ثانی بس و او را و او را

وَأَوْتَانِي أَدَامَ نَدِيمَ مَدْعُوْتِي مَرْغُوبِي وَرَغْبِي مَرْغُوبِي

مَدْعُوْتِي مَرْغُوبِي مَرْغُوبِي

لَمْ يَدْعُ جَدُّ لَمْ يَدْعُ قَبْلَ رُحُوْلِهِ لَمْ يَدْعُ جَدُّ لَمْ يَدْعُ جَدُّ لَمْ يَدْعُ
بِرُوْءِ تَقْبِيْلِهِ وَرَأَيْتُمْ مَدْعُوْتِي بَعْدَ زَانٍ بَرٍّ لَمْ يَدْعُ جَدُّ لَمْ يَدْعُ
تَدْعُ لَفْظًا عَمَلًا كَرُوْمًا مَعْنَى عَمَلًا كَرُوْمًا لَفْظًا عَمَلًا كَرُوْمًا مَعْنَى
وَلَمْ يَدْعُ مَدْعُوْتِي وَهَجَزْتُ سَاعِدًا كَرُوْمًا سَوَى مَا فِي وَدَّ مَضَى هَمَّ جَوْدُ

لَمْ يَدْعُ مَدْعُوْتِي لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ
تَدْعُوْنِ لَمْ تَدْعُ لَمْ تَدْعُ لَمْ تَدْعُ لَمْ تَدْعُ لَمْ تَدْعُ لَمْ تَدْعُ
تَدْعُ لَمْ تَدْعُ لَمْ تَدْعُ لَمْ تَدْعُ لَمْ تَدْعُ لَمْ تَدْعُ لَمْ تَدْعُ
تَدْعُوْنِ بِرُوْءِ تَقْبِيْلِهِ وَرَأَيْتُمْ مَدْعُوْتِي بَعْدَ زَانٍ بَرٍّ لَمْ يَدْعُ
اَجْمَاعُ سَائِلِيْنَ تَدْعُ مَدْعُوْتِي وَرَأَيْتُمْ مَدْعُوْتِي وَرَأَيْتُمْ مَدْعُوْتِي
تَدْعُوْنِ تَدْعُ بَعْدَ زَانٍ بَرٍّ لَمْ يَدْعُ جَدُّ لَمْ يَدْعُ جَدُّ لَمْ يَدْعُ

و مضاف عمل کرد که لفظا عمل کرد از آخر فعل مضارع نون آخر بر انزه است و مجزوم
ساخته است که مضافه لم یدریم تر خوانند که لم تدعی قبل از حوالا م مجزوم
جاریه در اصل تدعوین بود سه سوره بر او ثقیل شد و او را بر ما قبل نه
دادیم بعد از سید مرتبه که قبل بعد از آن دو ساکنین که قیاسا مکسور و او را
بخش مرتبه که قبل بیاقرب که لم تدعین اصماع ساکنین که میان دو و یا
بسه یک یا از ضمه که لم تدعین که بعد از آن بر اول نه لام مجزوم جاریه داخل شد
لفظا مضافه که لفظا عمل کرد از آخر فعل مضارع نون آخر بر انزه است و مجزوم ساخته
است که مضافه لم تدعی که مجزوم لم یدریم تر خوانند که لم تدعی می آید باین تو که لم یدریم
احوالی که مجزوم ساکنیم در باصل که لم تدعیم تر خوانند که قبل از فتح که لم تدعیم
شروع مضارع از ضم که لم تدعیم تر خوانند بعد از آن بر اول نه لام مجزوم جاریه داخل شد
لفظا مضافه که لفظا عمل کرد از آخر فعل مضارع مقل و بر انزه است و مجزوم ساخته
است که مضافه لم تدعیم لم یدریم تر خوانند که لم تدعیم می آید باین تو که لم یدریم

لم تدعيا لم تدعوا لم تدعوا لم تدعوا لم تدعوا لم تدعوا

لم تدعوا لم تدعوا لم تدعوا لم تدعوا لم تدعوا لم تدعوا

داو واقع شد در صهارم کلمه کابل غیر ضم داو اربابا قلب کابل غیر تدعوا

تدعوا یا متحرک کابل غیر مفتوح یا اربابا قلب کابل بالفتح

کردیم تدعوا و تدعوا و تدعوا و تدعوا و تدعوا و تدعوا

رضف کردیم تدعوا و تدعوا و تدعوا و تدعوا و تدعوا و تدعوا

شد لفظ معنا آه ا ک ل ف ط ع ل ک ل د ا ز خ ف ل ف ط ع ل نون ا ع ر ب ا ن د ه و ج و د ا

ساخت آه ا ک ل ف ط ع ل ک ل د ا ز خ ف ل ف ط ع ل نون ا ع ر ب ا ن د ه و ج و د ا

جاء لم تدعوا لم تدعوا لم تدعوا لم تدعوا لم تدعوا لم تدعوا

ضم داو اربابا قلب کابل غیر تدعوا کسر بر و یا ی تدعوا

کسر یا ا ن د ه و ج و د ا ز خ ف ل ف ط ع ل نون ا ع ر ب ا ن د ه و ج و د ا

خ ف ل ک ر د ی م تدعوا و تدعوا و تدعوا و تدعوا و تدعوا و تدعوا

عمل کرد و مضاعف کرد اما لفظا عمل کرد و مضاعف از آخر فعل مضارع نون آخر کرد
و مجزوم آه لم تدرعی شد بر وزن لم تغعی

لا یدعونفی لا یدعون قبل از صول الام بحرف نفی در اصل یدعون بود و سیم لا ضم
بر او و تعلیل ضم در او اند ضم یدعون شد بغیر ب بر او شد لا و نفی در اصل شد
لفظا عمل کرد و مضاعف عمل کرد اما لفظا عمل کرد از آخر فعل مضارع صریحه انه انصد
و مجزوم نسا صحت از صیه بودن وی لا و نفی خمیر عامله اما مضاعف بسوی استقبال
و در استقبال هم نفی اند لا یدعون صرف اول لا یدعون لا یدعون لا یدعون لا
تدعون لا تدعون لا یدعون لا تدعون لا تدعون لا تدعون لا تدعون لا تدعون
لا تدعون لا تدعون لا تدعون لا یدعون لا تدعون قبل از صول الاضافه در
اصل یدعون تدعون بود و سیم ضم بر او تعلیل ضم و او نرقم تلفظا حال است
اجتماع ساکنین شد صیانه دو و و بسا کرد و از فرق کردیم یدعون تدعون
شد بغیر ب بر او شد الام نفی در اصل شد لفظا عمل کرد و مضاعف عمل کرد از آخر

فعل مضارع نون آخر نکرانه و مجزوم نه ساقط از وجه بودن وای لاغنی
غیر عامله که مضارع لا یرعون لا یرعون شد مجهول برمی می آید
ادع امر مست

از اعیان و از نکرانه فعل مضارع مخاطب و است جوابیم که مجهول امر و لام
مکرمه بدو و علامت اول نظر باضمر که دریم دیدم که مضارع ویرانند و نظر
بصفتی که دریم دیدم صفتی از باب جعل یعنی نظر بمایلی ضرب مضارع
دیدم مایلی ضرب مضارع ساکن ابتدا ساکن متصرف است نظر بعین یک دریم
دیدم عین باب محذوف است بر اول وی محذوف مکدر مشهوره مضمره
در آوریم ادع شد بر وزن افع ادع ادع ادع ادع ادع ادع ادع
ادع در اصل ادی بود که باضمر که مضارع ویرانند ضم ادع ادع باصل خود
ادع در اصل ادع و ادع و ضم بر او ثقیل ضم و او را انضمام اجتماع
باینش میانند و او بس یک و او ضربی که دریم ادع او ش

ادعی در اصل ادعوی بود که سره بر او و تعیل سره و او را بر او قبل
 دادیم بعد از سلب صریحه ماقبل ادعوی شد و او ساکن ماقبل مکتور و او را
 قلب کردیم ادعوی اجتماع ساکنین شد میانه یا بسا که یا از حق کردیم
 ادعی شد ادعوی در نزد سره سره از ادعای بر او و نیز که فعل مضارع
 عائب معلوم است مؤنث که مجهول از دای امر باللام مکتور بعجل او را بعد از
 در آوردن لام امر مکتور و جایز بر او مضارع نظر با ضمه کردیم دیدم که فعل
 ماضی ویرانند ضم سره فرقا و سره سره و سره سره و سره سره و سره سره
 لادع لندع شد سره و قبل از دعو لام امر مکتور و جایز در اصل سره و
 ضم بر او و تعیل ضم و او را اند ضم تلفظ محال است اجتماع ساکنین میانه دو و او
 بسا که و او از حق کردیم بر عین بعد از آن بر او لام امر مکتور و جایز
 و اصل نه تلفظ مضاده اما تلفظ محال است در از امر فعل مضارع نون امر بر اند
 و مجزوم ساختن اما مضاده سره سره مجهول سره سره و سره سره و سره سره
 سره سره و سره سره که مجهول ساکنین در اصل سره سره و سره سره و سره سره و سره سره
 ۱۸۵

تیر گوشت و مرغ و مفاری را ضم کردیم تیر گوشت بعد از آن بر او نان لایم امر و مسوره بازیم
 و این غذا مضاهاه امالفاظا که در آن آفرین فعل مضارع و مقل و پیرا از ص و مجزوم
 صاحب اکامضاهه بوی انت اعد در نشاء مع امر بر تیر گوشت شد صرف اول جمع
 لیکن تقدیم کرد شد سه شد محاط بر بر نشاء عایب صرف اول جمع
 تیر عیا شد و التیر عی التیر عین لیر ع لیر عیا لیر عو التیر عی التیر عو
 لیر عین لادع لیر عی شد مدعی اسم زمان و مکان مدعی در اصل
 مدعو بود که او متحرک کاتیل مفتوح و او را بق قلب کردیم مدعان شد
 اجتماع سالین شد میانه الف و تنون بس الف ارضی کردیم مدعی شد
 مدع در اصل مدعو بود که او واقع شد بعد از سر و او را بق قلب کردیم
 مدعی شد نیم بریای قیل ضمیر را التضم مدعی اجتماع سالین شد میانه
 یا و تنون بس الف ارضی کردیم مدع شد بر وزن مضاعف شد
 مدعی التیر مدعی مرعیان مدع شد مدعی در اصل

مَرعُو بود که در او متحرک ماقبله مقسوم و او بالبق قلبی که دریم مَرعاً
 مَرعاً جماع سالین شرمیانة الف و تنوین بسا الف راضوف که دریم مَرعاً
 مَرعاً در اصل مَرعُو بود که در او واقع شد بعد از کسره و او بیاق قلبی که دریم
 مَرعاً می شد از هم تیره و تقبل ضمیر و لوانه رقم مَرعاً جماع سالین شرمیانة
 ميانة یا و تنوین بسا یا اضوف که دریم مَرعاً شد
 ادعی اسم تفضیل ادعی ادعیان دعون دعیاد ميانة دعیاس
 ادی در اصل ادعیو بود که در او واقع شد در چهارم کلمه ماقبله غیر ضمیر و او
 بیاق قلبی که دریم ادعی شد یا و متحرک ماقبله مقسوم یا را بالبق قلبی که دریم
 ادعی شد ادعیون در اصل ادعیون بود که در او واقع شد در چهارم کلمه
 قبله غیر ضمیر بسا و او بیاق قلبی که دریم ادعیون شد یا و متحرک ماقبله مقسوم
 یا را بالبق قلبی که دریم ادعیون شد ميانة جماع سالین شرمیانة الف و لوانه
 بسا الف راضوف که دریم ادعیون شد ادعیاد در اصل ادعیو بود که در او
 بیاق قلبی که دریم ادعیان شد از ضمة اتباع کزن بصیغه مکرر شد ادعیان شد

[illegible]

صنفه اش از باب افعل يعطى نظر بخالى حرف مضارع كذريم ديرمكه
 كايلى حرف مضارع ساكنين ايتما ساكنين متعذر نظر بعين باب
 كذريم ديرمكه عين يك مفتوح بس اول دي همزه مفتوح در آورديم
 اضع ضمير صرف او اضع اضعوا اضعى اضعوا اضعى الله
 لينع امر سبك از ضع ينفع از ينفع كف فعل مضارع غائب مملو مسبه
 فوسم از امر باللام مكثر يعي بعول اول بعد از در دادن لام امر مملو و بر
 اول فعل مضارع نظر باخر كذريم ديرمكه آخر كلمه صحيح ساكن كذريم
 لينع ضمير صرف او لينع لينعوا لينعوا لينعوا لينعوا
 لا اضع لنفع الله . منع اسم زمان واسم مكان
 ممنوع ممنعان ممنوعه ممنوع اسم الت ممنوع ممنعان
 ممنوع اضع اسم تفضيل اضع اضعان اضعون ممنوع
 ممنعان ممنوعا ممنوع

194

۱۲

آخر احوال است مفتوح کما قبل از خبر فتح کردیم یوضع و صرف مضارع
 مضارع است از خم کردیم یوضع شد صرف یوضع یوضعون یوضعون
 توضع توضعون یوضع توضع توضعون توضعون توضعون
 توضع توضعون توضع توضع توضع توضع توضع توضع
 واضعان واضعون واضعون واضعون واضعان واضعان باصله حود
 مَوْضُوع اسم مفعول مَوْضِع مَوْضِعُونَ مَوْضِعُونَ مَوْضِعُونَ
 مَوْضِعَات مَوْضِعَات باصله حود لم یضع لم یضع لم یضع لم یضع
 قول الامم مجربا بیدار اصل یوضع کسر مجا و شد بحرف ضل و کسر
 بفتح تبدیل کردیم یوضع شد یضع شد یضع شد یضع شد یضع شد
 و کسر تقدیری و او از ضرف کردیم یضع شد یضع شد یضع شد یضع شد یضع شد
 و اصل شد نغضا معناه آه افعال عمل کردیم از خبر فعل مضارع نوضرت
 از صحت و مجرب و اسما یضع شد که معناه او لم یضع شد صرف او
 لم یضع لم یضع لم یضع لم یضع لم یضع لم یضع لم یضع لم یضع

لم تفعوا لم تضعوا لم تفعي لم تفعوا لم تضعتم لم تضع لم تضع

جمهور لم يوضع محي البرايت تور لم يوضع / فوا سم جمهور سائرهم

رد بامش کز دیم یو وضع می آید باین نحو که قبل از رفع افتخار کردیم یو وضع شد

وضو و مضاعفات ارضم کردیم بوضع شد عزیزان بدو استلام حیدر مبارک

د اصل شد لفظ مضاعفۃ اللفظ از افعال مضاعفۃ از انصت و عزوم

سلمت اه لم يوضع شديدا ولم يوضع لم يوضع لم يوضع

توضع لم توضع لم توضع لم توضع لم توضع لم توضع لم

توضعا لم نوضحه لم اوضحه لم نوضحه شر

لا يَضَعُ نَفِي لِقَبْلِ دَوِّ الْأَنْعَامِ / هَلْ يَوْضَعُ بَدْرٌ كَسِرِّهِ جَاوِشْدِ خَبْرٍ

صلوات کسره انفتح تبدیل کردیم یوضیع شرعیزان و اوراق شرمیانہ

ضرفا مضاعفا و کسر تقدیری و اور ضرفا کدریم یضع شد بعد از بر

اولش لام ناخته داصل شد نفعاً عرید مضاعف لئلا به سوی استقبالی

در استقبال عمر نوحی کرد لا یضع ید صرف او لا یضع لا یضعان لا یضعون

لا تضيع الا تضاع الا يصح نصف لا تضع الا تضاع لا تضاع
لا تضاع الا تضاع لا تضاع الا تضاع لا تضاع الا تضاع

لا تضيق الا تضاع لا تضيق الا تضاع لا تضيق الا تضاع

ساکین زدیم لیضع شد مر او لیضع لیضعا لیضعوا لیضع لیضعا
لیضعن لا یضع لیضع شد مجهول لیضع لیضع لیؤضع می آید باین نحو که
لیضع را خواسته که مجهول سازیم در باب اصل زدیم لیؤضع بود که ماقبل از
فتح زدیم لیؤضع و مر و مضاعف شد ضم زدیم لیؤضع شد بعد از آن بر او نشی
لام امر مرسومه جاریه داصل شد لفظا عمل کرد و مضاعف کرد که لفظا عمل کرد و از آخر
فعل مضارع حرکت را از حرکت و مجزوم ساختیم ساحت او مضاعف عمل کرد آه لیکن
تقریم کرد شد نشی نشی مخاطب کر بر نشی غایب لیؤضع لیؤضعا لیؤضعن
لیؤضعی لیؤضعا لیؤضعن لیؤضع لیؤضعا لیؤضعوا لیؤضعن لیؤضعا
لیؤضعن لا یؤضع لیؤضع شد مؤضع اسم فاعل و اسم مکان
مؤضع مؤضعان و مواضع شد میضاع اسم الم میضاع میضعان
مواضع شد میضاع میضعان در اصل مواضع و او ساکین ماقبل از
مکسور و او بر یا قلب زدیم میضاع میضعان شد

اوضع اسم تفعیل اوضع اوضعان اوضعون و ضعا و ضعیفا
و ضعیفات

رعی ماضی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی
 رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی
 بود که یا ماضی که ماضی ماضی یا یا یا یا یا یا یا یا یا یا یا
 قلبی که ماضی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی
 کردیم رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی
 قبل ماضی یا یا یا یا یا یا یا یا یا یا یا یا یا یا یا یا
 اجتماع سالکین شد میانه الف و ب و ج و د و ه و ز و ح و ط و ی و ک و ل و م و ن و و و ه و ز و ح و ط و ی و ک و ل و م و ن و و و
 مجهول رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی
 باطنی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی
 آخری رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی
 رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی
 عواد اصل رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی
 به از رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی رعی
 یا و ب و ج و د و ه و ز و ح و ط و ی و ک و ل و م و ن و و و

ارج امر است از رعی برعی از ترعی که فعل مضارع محاط معلوم است
 خواسته اوزی امری لام میسریم بدو عمل اول نظر باضرب کردیم دیدیم که
 آخر کلمه مقل ویر انداختیم رعی شد و عمل دوم آنکه تاده صرف مضارع بر ویر
 انداختیم نظر بصیغه نش کردیم دیدیم که صیغه شما از یک فعل یا فعل فی نظر می آید
 صرف مضارع نش کردیم دیدیم که طایلی صرف مضارع است ساکنین ابتدا ساکنین مضارع
 شد نظر بعین باب کردیم دیدیم که عین باب معرب است اول وی همزه مفتوحه
 در او داریم ارج شد ارج ارجیا ارجو ارجی ارجیا ارجیت ارج در اصل
 ارجی آخر کلمه مقل ویر انداختیم ارج شد ارجو در اصل ارجو اضم بر بابی
 تعلیضم یا ارج انداختیم تلفظ حال شد اجتماع ساکنین شما میانه یا واو بی
 یا ارضی کردیم ارجو الله لیرج امر است از رعی برعی از ترعی که
 فعل مضارع عایب معلوم است خواسته که اوزی امری لام میسریم بدو عمل اول
 بعد از اوزی لام امر مکتوبه جازیم بدو فعل مضارع نظر باضرب کردیم
 دیدیم که آخر کلمه مقل ویر انداختیم لیرج شد فرق او لیرج لیرجیا
 لیرجو لیرج لیرجیا لیرجیت لیرج لیرجیا لیرج لیرجیا لیرج لیرجیا

مرحی اسم زمان واسم مکان مرحی در اصل مرحی یای متحرک کامله
مقبوح یا بالجنب صلیه کما قبل کردیم مرحی شریحان مرع نشا مرع در اصل
مرحی شد یای متحرک کامله مقبوح یا بالجنب صلیه کما قبل کردیم
بالف طلب کردیم مرحی اسم زمان واسم مکان مرحی مرعیان مرع
مرعی در اصل مرحی بود یای متحرک کافین مقبوح یا بالجنب صلیه
جبل بالف طلب کردیم مرعیان اجتماع ساکنین نشا نه الف و تنوین بالف
راضوا کردیم مرحی شد مرع در اصل مرحی هضم بر یای متحرک نیمه
انضم امرعین نشا اجتماع ساکنین نشا صیانه یا و تنوین بس یا افزوا
کردیم مرع شد

عض ماضی عقد در اصل عقیق بود است حرکت ضاد اولی انداختیم
ضاد اولی را در ضاد ثانی ادغام کردیم عض شد صرف او عقد و اعضا عقیق
عضه عقتا عقتن عقتت عقتما عقتتم عقتت عقتت
عقتتن عقتت عقتا شد مجهول عض اعضا می آید باید
تو که عض را صورتی که مجهول سازیم در باصلتی کردیم عقیق
بود است تا قبل از خود نشاء مکرر و هر می نه
پیش از تا قبل از شست ضم کردیم حرکت ضاد اولی را انداختیم
متجانس جمع آمده پس ضاد اولی را در ضاد ثانی ادغام
کردیم عض شد صرف او و محضر اعضا عضو آه

عض امر است از عض یفرض از تفضا که فعل مضارع
مکمل معلوم است و اسم که از ی امر بالا هم مکرر شد و عمل عمل
اول نظر با ضمیر مکرر کردیم دید مکرر آخر مکرر مکرر و نیز بحال است که شست تفضا
شد و عمل دوم آنکه تا که صرف مضارع است و نیز انداختیم نظر
بصیغه است کردیم دید مکرر صیغه است از باب افعال

نظیر بحالی صرف مضارع است دریم در جمله کالی صرف مضارع است
 بنابر تمام نشد کالی لام فعل است بدل کردیم یعنی عضو است صرف
 عضو عضو عضو اعضاء اعضاء نشد
 عضو در اصل اعضاء بود به حرکت هاء اولی از هر قبل نشد دریم
 بنابر آنکه ما قبولی حرکت طلب تلفظ حال شد اجتماع سائلین
 شد میانه دو از هاء و تلفظ نشد هاء نیست و حرف نشد جائز نیست
 ا) تلفظ نشد ممکن نیست از جهت اجتماع سائلین علی غیر ضمه پس
 نام ضمه ثانی از حرکت دادیم از قاعده یعنی یا بکر یا تسکین فاعله
 حرف حرکت یا بکسر یا بفتح السائلین اذا حرکت بالکسر یا تسکین
 بعد از فاعله ادغام متجانسین جمع آمد شرط ادغام وجود ترقین
 ا) اعضاء نشد یا از هر حرف متصفا شدیم از جهت نبودن کاف بعد از
 متی اعضاء نشد صرف او عضو مضاف عضو اعضاء اعضاء

204

مرلا

مجهول بخشی بخشی می آید باین صورت که بخشی خواسته که مجهول را سازیم و با اصل
کردیم بخشی بود که ماقبل از خود سه مکسور بخشی شد و حرف مضارع
ضم کردیم بخشی شد بعد از آن یای متحرک ماقبل مفتوح یا را بخش حرکت
قبل از آن طلب کردیم بخشی شد حرف بخشی بخندان بخون بخشی بخندان بخشید
بخشی بخندان بخون بخشید بخندان بخشید احشی بخشی شد

بجیون بجیون در اصل بجیون بجیون بود سه واو متحرک ماقبل شد
مفتوح واو را بخش حرکت ماقبل بالف طلب کردیم بجیون بجیون شد اجتماع
ساکن شد میانه الف واو بین الف خرق کردیم بجیون بجیون شد

تجیین در اصل تجیون بود سه واو واقع شد در صیارم کلمه ماقبل غیر ضم
واو بریا طلب کردیم تجیین شد یای متحرک ماقبل مفتوح یا را بخش حرکت
ما قبل بالف طلب کردیم تجیان شد اجتماع ساکن شد میانه الف یا بین الف
اخرق کردیم تجیین شد معلومه مجهول ده یلر نکس

وجی ماضی وجی وجیا وجوا وجین وجتیا وجین وجیت وجتیا
وجتم وجین وجتیا وجتین وجیت وجینا شد وجوا در صیارم
وجیو بود سه ضم بر یای ثقیل ضم یا را بر ماقبل شد ادیم بعد حرکت
205

۱) قبل تلفظ حال شد اجتماع سالتین شد میانه الف و وسی الف حذف کردیم
 ۲) جواس شد یو جی مضارع یو جی در اصل یو جی بود است یا می تری که قبلش
 مفتوح یا را پنجه حرکت که قبل الف فلیک کردیم یو جی شد ضرف او یو جی یو جیان
 یو جون تو جی یو جیان یو جین تو جی یو جیان تو جیون تو جین تو جیان تو
 جین او جی نو جی شد یو جیون تو جیون در اصل یو جیون تو جیون بود است
 یا می تری که قبلش مفتوح یا را پنجه حرکت که قبل الف فلیک کردیم یو جیان تو جیان
 اجتماع سالتین شد میانه الف و وسی الف حذف کردیم یو جیون تو جیون
 شد تو جین در اصل تو جین بود است یا می تری که قبلش مفتوح یا را پنجه حرکت
 که قبل الف فلیک کردیم تو جیان اجتماع سالتین شد میانه الف و وسی
 الف حذف کردیم تو جین شد معلومه مجهول و بکسر نکسا

و سبب شد

لم یحب چون روا بعد از فله اجماع لم یحب شد
حُب امر سبب از حب یحب از

از حُب نه فعل مضارع محاطب معلوم است خواسته از وی امری لام
مکرم بدو عمل اول نظر با خبر که کردیم دیدم که آخر کلمه مدغم و بی الحاشیه
در ششم حُب شد و عمل دوم آنکه تا که حرف مضارع است و بی الحاشیه
آن کردیم دیدم که صغه اش از باب افعال فعلی نظر بمایلی حرف مضارع است
دیدم که مایلی حرف مضارع متحرک پس امر تمام شد حُب شد اگر در آخر شش چهار
و چهار است حُب روا حُب روا حُب روا حُب روا حُب چون روا بنا بر
بودن فتح از اضحی حُب چون روا از حُب تبا عی درین بعید
باب حُب چون روا بقاعد السالک اذا صر صر بالکسر حُب چون روا
بعد از فله اجماع حُب شد صرف او حُب صبا صبا صبی صبا صبی شد حُب
در اصل حُب بود که صریحه بای و کرد و با بره قیاس دادیم اجتماع میکنند شد
میان دو با تلفظ شد ممکن نیست از صبه اجتماع میکنند علی غیر صده و صده
فشان جائز نیست از حبه اصحاب بر کلمه پس بناچار بای شانی از حبه فتح دادیم
از طاج بنا بر بودن فتح از اضحی حُب بنا بر بودن اتباع درین بعید
باب یا بکسر بنا بر آنکه السالک اذا صر صر بالکسر حُب یا حُب
یا حُب شد متجانس جمع آمده باز از صر متعق شدیم از ما بعد از
فشان حُب شد

طال ماضی طال حالا طال احوال طالتا در اصل طول طولاً طولوا طولت
 طولتا بود سب و او متحرک ماقبلش مفقوح و او رجب من حرکت ماقبل بالی
 قلب کردیم طال شد آه طلت طلت طلتاً طلتیم طلت طلتاً طلت طلت طلتاً
 در اصل طولت طولت طولتاً طولتم طولت طولتاً طولت طولت طولتاً
 بود سب ضمه برو او ثقیل ضمه و او رجب ماقبلش دادیم بیا بعد از سب حرکت ماقبل تلفظ
 محال شد اجتماع سائین میان و اولام بس و او رزق کردیم طلت طلتاً طلت
 آه مجهول طال طیل می آید باین توره طال را خواستیم که مجهول سازیم رد باصلت
 کردیم طول ماقبل آخر کردیم طول و معر متحرک پیش از ماقبل آخر شد او را ضم کردیم
 طول شد کس و برو او ثقیل کس و او رجب ماقبلش دادیم بعد از سب حرکت ماقبل طول شد
 و او سائین ماقبلش مکسور و او رجب من حرکت ماقبل بیا قلب کردیم طیل طیل طیل و
 طیل طیل طیل طیل طیل طولت طولتاً طولتم طولت طولتاً طولت طولتاً
 طولت طولتاً شد کس و برو او ثقیل کس و او رجب من اجتماع سائین شد میان و اولام
 بی و او رزق کردیم طلت طلت شد آه

او سب و او متحرک ماقبلش مفقوح و او رجب من حرکت ماقبل بالی
 قلب کردیم طال شد آه طلت طلت طلتاً طلتیم طلت طلتاً طلت طلت طلتاً
 در اصل طولت طولت طولتاً طولتم طولت طولتاً طولت طولت طولتاً
 بود سب ضمه برو او ثقیل ضمه و او رجب ماقبلش دادیم بیا بعد از سب حرکت ماقبل تلفظ
 محال شد اجتماع سائین میان و اولام بس و او رزق کردیم طلت طلتاً طلت
 آه مجهول طال طیل می آید باین توره طال را خواستیم که مجهول سازیم رد باصلت
 کردیم طول ماقبل آخر کردیم طول و معر متحرک پیش از ماقبل آخر شد او را ضم کردیم
 طول شد کس و برو او ثقیل کس و او رجب ماقبلش دادیم بعد از سب حرکت ماقبل طول شد
 و او سائین ماقبلش مکسور و او رجب من حرکت ماقبل بیا قلب کردیم طیل طیل طیل و
 طیل طیل طیل طیل طیل طولت طولتاً طولتم طولت طولتاً طولت طولتاً
 طولت طولتاً شد کس و برو او ثقیل کس و او رجب من اجتماع سائین شد میان و اولام
 بی و او رزق کردیم طلت طلت شد آه

افعری ماضی در افعری بودست بای متحرک ماقبله مفتوح بفرز یا ارجس
 حرکت ماقبله الف قلب کریم افعری شد افعری افعریا افعروا افعرت افعروا
 افعرین افعرب افعرتیا افعرتین افعرب افعربا شد افعروا در اصل افعروا
 بودست ضمیه بیرو و ثقیل ضمیه او را از ضمیت اجتماع ساکنین شد میانه یا و و بی
 یا از حذف کریم افعروا شد مجهول افعری افعری می باید باین نوع که افعری را ضایع
 مجهول سازیم رد باینکه کریم افعری ماقبله افعری کریم افعری شد و هر متحرک که
 پیش از ماقبله آخر است از ضمیت کریم افعری شد بفرز یا و بی حرکت یا را آن
 ختم افعری شد صرف او افعری افعریا افعروا افعرب افعربا افعربین افعرب
 افعرتیا افعرتیم افعرب افعربیا افعرتین افعرب افعربا شد افعروا در اصل
 افعروا بودست ضمیه بیرو و ثقیل ضمیه یا را از ضمیت بیرو و ثقیل کریم افعری
 ماقبله اجتماع ساکنین شد میانه یا و و بی یا از حذف کریم افعروا شد
 افعری فعل مضارع افعری در اصل افعری بودست ضمیه بیرو و ثقیل ضمیه یا را
 از ضمیت افعری شد صرف او افعری افعریا افعروا افعرب افعربا افعربین افعرب
 افعرتیا افعرتیم افعرب افعربیا افعرتین افعرب افعربا شد افعروا در اصل
 افعروا بودست ضمیه بیرو و ثقیل ضمیه یا را از ضمیت بیرو و ثقیل کریم افعری
 ماقبله اجتماع ساکنین شد میانه یا و و بی یا از حذف کریم افعروا شد
 افعری فعل مضارع افعری در اصل افعری بودست ضمیه بیرو و ثقیل ضمیه یا را

[illegible]

تروی در اصل تروی بود سه ضمه برای تغیل ضمه یا از تقسیم تروی شد صرف او
 تروی یرویان تروون تروی ترویان تروین تروون تروین ترویان
 تروین تروی تروی شد تروون تروون در اصل تروون تروون بود سه ضمه برای
 تغیل ضمه یا از بوا قبل ترویدیم بغیر سلب حرکت ماقبل آنه تلفظ محال شد اجتماع ساکنین
 میانه یا و او پس یا از ضرفا کردیم تروون تروون شد تروین در اصل تروین بود سه
 کسر برای تغیل کسر یا از ضمیمه تلفظ محال شد اجتماع ساکنین میانه ما دو یا پس یک
 یا از ضرفا کردیم تروین شد تغمین و زنده مجهول تروی تروی می آید
 بابیه توری تروی را خواستیم مجهول سازیم در اصل ترویدیم تروی ماقبل آخر افتح
 کردیم تروی و صرف مضارع بود نشق مضموم تروی بعد از آن یای متحرک
 قبلتر مفتوح یا از بخند حرکت ماقبل بالف قلبی تروی صرف او تروی یرویان تروون
 تروی ترویان تروین تروی ترویان تروون تروین تروی تروی تروی
 شد تروون تروون در اصل تروون تروون بود سه ضمه برای متحرک ماقبلتر مفتوح یا از
 بخند حرکت ماقبل بالف قلبی کردیم تروون تروون شد اجتماع ساکنین ترویدیم
 الف و او ب بالف را ضرفا کردیم تروون تروون شد تروین در اصل تروین بود
 یای متحرک ماقبلتر مفتوح یا از بخند حرکت ماقبل بالف قلبی کردیم ترویان ترویان
 اجتماع ساکنین ترویدیم الف و او ب بالف را ضرفا کردیم تروین تروین شد تروون
 تغمین شد

حائب در اصل حائب بود پس حرکت باء اولی از جهت تلفظ حال شد اجتماع ساکنین شد
میانه دو با تلفظ ممکن نسبت از جهت و صرفش جایز نیست تلفظش ممکن نیست
از جهت عدم جواز اجتماع ساکنین علی غیر خود و صرفش جایز نیست از جهت لزوم اجفاف بیک
پس بناچار باقی حرکت دادیم از خارج بقسم یا یکسکه فتم اینابر بود فتح از اخفی
حرکت یا یکسکه تجاوزه الساکره ادا حرکت حرکت بالکس یا یکسکه بجواز فکرا عام حائب شد
مجانسیه صحاح شرط ادا عام وجود کفرین که وی حضور سکون در او متحرک بود ثانی بسزای
اولی از باب اولی ادا عام کردیم حائب شد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اتقی اضداد یعنی بود و نبود و واقع شد و نداشت باز ما را افتعال و از جنب حرکت مایل
بنابا قلب کردیم اتقی شد همچنانست جمع آمد شرط ادایم وجود گرفت آه ایستای اولی
نزد تر ثانی ادایم کردیم اتقی شد یای متحرک ماقبل مفتوح بار جنب حرکت مایل قلب
کردیم اتقی اتقا اتعت اتقوا اتعبد اتعبد اتعبد اتعبد اتعبد اتعبد اتعبد اتعبد
اتعبد اتعبد اتعبد اتعبد اتعبد اتعبد اتعبد اتعبد اتعبد اتعبد اتعبد اتعبد اتعبد
مایل آخر نای افتعال و از جنب حرکت مایل بنابا قلب کردیم اتقوا همچون آمد شرط ادایم
وجود گرفت که و بی حصول سلوک اول و متحرک بودن ثانی بس نای اولی از تر ثانی ادایم
کردیم اتقوا شد یای متحرک ماقبل مفتوح بار جنب حرکت مایل قلب کردیم اتقوا

[illegible]

225

انجلی ماضی در اصل انجلو بود و واقع در پنجم کلمه ماقبلت غیر ضم و او را بیاطلب می
انجلی شد بعد از آن و او را بیاطلب دریم انجلو شد بعد از آن و او را بیاطلب دریم انجلو
شد ضم و او را انجلی انجلا انجلو انجلت انجلین انجلیت انجلیتما انجلیم انجلید
انجلیتما انجلین انجلیت انجلت انجلو در اصل انجلو و انجلو و او را واقع
شد در پنجم کلمه ماقبلت غیر ضم و او را بیاطلب دریم انجلو شد بعد از آن و او را بیاطلب دریم
یا پنجم صرکت ماقبلت بالو فلک دریم انجلو و انجلو انجلت انجلین انجلیت انجلیتما انجلیم
دریم انجلو انجلت انجلت انجلو در اصل انجلو و انجلو و او را واقع در پنجم کلمه ماقبلت
غیر ضم بعد از آن و او را بیاطلب دریم انجلو انجلت انجلت انجلو انجلو انجلو انجلو
پنجم صرکت ماقبلت بالو فلک دریم انجلو انجلت انجلت انجلو انجلو انجلو انجلو

در این بعد از هر حرکت که قبل تلفظ محال شد اجتماع ساکنین شد میانهم یا اول پس یا آخر
کردیم تنجلون تنجلون شد تنجلین در اصل تنجلون بود پس در واقع شد در نیم کلمه
ما قبل غیر بعد از آن و در بیاض قلب در نیم تنجلین شد سر بر پای قبل سر یا از نیم تلفظ
محال شد اجتماع ساکنین شد میانهم دو یا بیاید یا آخر کردیم تنجلین شد

مجموعه تنجلی تنجلی می آید این بود که تنجلی از خواص جمع مجبور است و با اصل
کردیم ان تنجلو بود پس در واقع در نیم کلمه ما قبل نه غیر ضم بعد از آن و در
بیاض قلب در نیم تنجلی شد می می متحر که قبل نه مفتوح یا از نیم حرکت که قبل
بافت قلب کردیم و صرف مضارع رستم کردیم تنجلی شد صرف او تنجلی تنجلان

تنجلوا تنجلی تنجلی تنجلین تنجلی تنجلان تنجلون تنجلین تنجلان تنجلین ان
تنجلون تنجلون در اصل تنجلون تنجلون بود پس در واقع شد در نیم کلمه
میانهم می کلمه ما قبل غیر ضم بعد از آن و در بیاض قلب در نیم بعد از آن می متحر
ما قبل نه مفتوح یا از بیاض قلب کردیم اجتماع ساکنین شد میانهم الزوا و بسا الزوا صرف
تنجلین در اصل تنجلون بود پس در واقع شد در نیم کلمه ما قبل نه غیر ضم بعد از آن

و در بیاض قلب در نیم تنجلین شد بعد از آن می متحر که قبل نه مفتوح یا از نیم
حرکت که قبل از آن قلب کردیم تنجلان شد اجتماع ساکنین شد میانهم الزو یا بسا الزو
از صرف کردیم تنجلوا تنجلین شد در واقع تنجلون تنجلون بود پس در واقع شد در نیم کلمه
میانهم می کلمه ما قبل غیر ضم بعد از آن و در بیاض قلب در نیم بعد از آن می متحر

ما قبل نه مفتوح یا از بیاض قلب کردیم اجتماع ساکنین شد میانهم الزوا و بسا الزو صرف
تنجلین در اصل تنجلون بود پس در واقع شد در نیم کلمه ما قبل نه غیر ضم بعد از آن
و در بیاض قلب در نیم تنجلین شد بعد از آن می متحر که قبل نه مفتوح یا از نیم
حرکت که قبل از آن قلب کردیم تنجلان شد اجتماع ساکنین شد میانهم الزو یا بسا الزو
از صرف کردیم تنجلوا تنجلین شد در واقع تنجلون تنجلون بود پس در واقع شد در نیم کلمه
میانهم می کلمه ما قبل غیر ضم بعد از آن و در بیاض قلب در نیم بعد از آن می متحر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

306

لعل بنتم

حضرت
در اصل استعجلی بود پس حضرت بای او می فرمود قیلتی دادیم بنابر آنکه مقبول و می گشت و مایه
معتدل و بای او می فرمودی که اکثر الاستعجال استعجلی شد بای تو که مقبول و مقبول و بای او
حضرت و قیل بالی قلبه فرمود استعجلی شد استعجواد در اصل استعجوا بود پس حضرت بای او می فرمود قیلتی دادیم
بنابر آنکه مقبول و حضرت طلبه فرمود بای او می فرمودی که اکثر الاستعجال استعجوا شد حضرت و بنابر آنکه
حضرت بای او می فرمودی که اکثر الاستعجال استعجوا شد حضرت و بنابر آنکه حضرت بای او می فرمودی که اکثر
استعجوا شد بای او می فرمودی که اکثر الاستعجال استعجوا شد حضرت و بنابر آنکه حضرت بای او می فرمودی که اکثر

ما در صحن طلبه بعد از بیای و بیاض و کرم و زرد و سبز و آبی و سفید و سیاه و ...
استوفی در اصل استوفی بعد از بیای و بیاض و کرم و زرد و سبز و آبی و سفید و سیاه و ...

یا زنجیر ما صحت و قبل از آنکه بدین استوفی شریتوفی اصل استوفی بودیم
برای آن نعل فراموش استوفی شریتوفی استوفیان استوفیان استوفیان

[illegible]